

چشم انداز انقلاب آتی ایران: «سبز» یا سرخ؟



صفحه ۷

نگاهی به اعتصابات عمده کارگری ایران

صفحه ۱۱

یادداشت هایی در مورد سرنگونی

صفحه ۱۳

مصاحبه با دکتر احمد سیف

صفحه ۲۲

مقالات برگرفته از سایر سایت ها

صفحه ۲۷

کانادا، کنوانسیون فدرال حزب نیودموکرات

صفحه ۳۲

گزارشاتی از رویدادهای مهم آمریکای لاتین

صفحه ۳۴

تظاهرات در دانمارک

صفحه ۴۱

سیاست اوپاما در خاورمیانه

صفحه ۴۲

بحران و کارگران سیاه پوست

صفحه ۴۵

اسرائیل و فلسطین

صفحه ۴۶

ژاپن: انتخابات و بازگشت چپ

صفحه ۴۸

سرکوب فعالین چپ سوریه

صفحه ۴۹

نگاهی به مقوله "بیکاری" در ایالات متحده

صفحه ۵۰

نامه های رسیده برای نشریه

صفحه ۵۳

Militant

شهریور ۱۳۸۸ سال سوم- دوره دوم- شماره ۲۵

پرايش مارکسيستهای انقلابی ايران



سرمقاله

تأملی کوتاه بر آن چه گذشت

و- آکوچکیان

سیر حوادث سیاسی ایران، به خصوص پس از انتخابات ۲۲ خرداد ماه، چنان سریع بود که همه نیروهای اپوزیسیون را دچار بهت و سردرگمی کرد. جنبش چپ ایران هم از این قاعده مستثنی نبود؛ هر چند شاید به کار بردن لفظ "جنبش" برای نیروهای چپ ایران، آن هم در مقطع کنونی، اندکی اغراق آمیز به نظر برسد. متأسفانه روند شتابزده و غیرقابل پیش بینی رویدادهای پس از انتخابات- که شاید بتوان گفت خصلت ذاتی چنین خیزش هایی است- مجالی نداد تا بتوانیم فارغ از هیاهویی که به راه افتاده است به شکلی منسجم تر، دقیق تر و با دوری از روش های رومانتیک به ارزیابی ماهیت جنبش پردازیم و به این پرسش پاسخ دهیم که "هم اکنون ما در کجای این جنبش ایستاده ایم" و "چه می توانیم بکنیم؟"

صفحه ۲

اعتصاب عمومی بحث آزاد: میلینانت

صفحه ۵۱

تأملی کوتاه بر آن چه گذشت



و- آکوچکیان

سیر حوادث سیاسی ایران، به خصوص پس از انتخابات ۲۲ خرداد ماه، چنان سریع بود که همه نیروهای اپوزیسیون را دچار بهت و سردرگمی کرد. جنبش چپ ایران هم از این قاعده مستثنی نبود؛ هر چند شاید به کار بردن لفظ "جنبش" برای نیروهای چپ ایران، آن هم در مقطع کنونی، اندکی اغراق آمیز به نظر برسد.

متأسفانه روند شتابزده و غیرقابل پیش بینی رویدادهای پس از انتخابات- که شاید بتوان گفت خصلت ذاتی چنین خیزش هایی است- مجالی نداد تا بتوانیم فارغ از هیاهویی که به راه افتاده است به شکلی منسجم تر، دقیق تر و با دوری از روش های رومانتیک به ارزیابی ماهیت جنبش بپردازیم و به این پرسش پاسخ دهیم که "هم اکنون ما در کجای این جنبش ایستاده ایم" و "چه می توانیم بکنیم"؟

نوع ارزیابی ما از جنبش های اعتراضی اخیر، شکل موضع گیری و سطح و کیفیت دخالت گری ما را مشخص می کند. پس اهمیت چنین ارزیابی ای، به قدری بدیهی است که گویا هیچ کس منکر آن نمی شود. تا به این جا مشکلی نیست؛ اما آن چه که این ارزیابی را دشوار می کند، قرار گرفتن در شرایطی است که اصولاً مرزبندی کاملاً مشخصی بین نیروهای سازنده حوادث کنونی وجود ندارد و به همین جهت، ما با تناقضاتی رو به رو هستیم که می بایستی آن ها را درک و حل کنیم. وقایع اخیر البته درس های به غایت مهمی هم برای چپ داشت و در حقیقت آزمونی بود که نه تنها چهره حقیقی بسیاری از حضرات آکادمیسین و جریانات به اصطلاح مارکسیست را- که پیش از این تحلیل های آب نکشیده و آن چنانی به خوردمان می دادند- نشان داد، بلکه نشان داد که بدون درک درست و عمیق از مبانی مارکسیسم و

تکرار شکلک وار و کلیشه ای برخی کلیات، چگونه در برخورد با رویدادهایی نظیر ایران می توان به ارتجاعی ترین موضع گیری ها سقوط کرد. (یک نمونه اش را می توانید در شخص دکتر مرتضی محیط ملاحظه فرمایید)^۱ همه این وقایع به چپ های مبلغ شرکت در انتخابات (به بهانه باز شدن فضا برای کار سیاسی علنی، خطر جنگ و غیره) هم نشان داد بدون تشکل و انسجام در صفوف چپ نه در شرایط "باز" می توان کاری انجام داد و نه در شرایط "خفقان". این دسته از چپ هایی که تا دیروز برای شرکت در انتخابات یقه چاک می کردند و دستار می درپند، اکنون بیایند و بگویند "چه کنیم؟" بیایند و توضیح دهند برنامه شان چه بوده است؟ در نقطه مقابل، آن هایی قرار داشتند که تحریم را با "خانه نشینی" و "انفعال" اشتباه می گرفتند و باز هم از عنصر برنامه ریزی و تشکل غافل بودند. هدف از یادآوری این موضوعات، به هیچ وجه "ذکر مصیبت" به شیوه ملایان یا "تشکیل محکمه" نیست. هدف این است که مفهوم فراموش شده "انتقاد و انتقاد از خود" را دوباره بکار بندیم.

به هر حال، بررسی مسائل فوق از وقت و توان من هم فراتر است و نیاز به کاری جمعی دارد. در این جا فقط می خواهم مختصراً به چند انحراف در تحلیل جنبش های اعتراضی جاری و متعاقب آن انحراف در نوع موضع گیری و دخالتگری اشاره کنم که هم چنان در این جا و آن جا به کرات می شنویم و یا می خوانیم:

در شرایط فعلی، پیش کشیدن مسأله "صحت یا عدم صحت انتخابات" و تمرکز بیش از اندازه روی آن، دیگر راهگشا نیست و دردی را دوا نمی کند؛ یعنی اصولاً بی ربط است. به جای این که وقت محدود خود را صرف سر و کله زدن با نظرسنجی پیش از انتخابات کن بلن و پتريک دورتی^۲ یا گزارش "چتم هاوس"^۳ یا توضیحات رژیم^۴ کنیم باید به این موضوع از این زاویه نگاه کنیم که در مملکت ما اصولاً روی هیچ چیز، من جمله انتخابات، نظارتی دموکراتیک وجود نداشته و ندارد. هنگامی که شورای ۱۲ نفره نگهبان، پشت درهای بسته می نشیند و بعد از چندی با ارائه آمار و ارقام "در دسترس خود" و بازشماری نمادین فلان درصد از صندوق های رأی صحبت از "درستی" انتخابات می کند، ما چه می توانیم بگوییم؟ پس فرض تقاب در انتخابات ایران، فرضی معقول و همیشگی است (به واقع، حکم آکسیوم یا اصول بدیهی برای مسائل هندسه را دارد). به هر رو، از صندوق های رأی، پدیده



همین موضوع را می‌توانید در جنگ جهانی اول مشاهده کنید: تضادهای غیرقابل حل نیروهای امپریالیستی بریتانیا، فرانسه، آلمان، امپراطوری اتریش-مجارستان و روسیه، با کوچکترین جرعه‌ای در منطقه بالکان مانند "حادثه" قتل ولیعهد اتریش-مجارستان در سارایوو به دست یک صرب (اوت ۱۹۱۴)، خود را بیش از پیش عریان می‌سازد و در نهایت، شعله‌ور می‌گردد. در این جا هم، "حادثه" مذکور و بسیاری از رویدادهای دیگر که حتی پیش از آن رخ داد، نه "علت" (یا علل) که صرفاً "بهانه" ای برای شروع جنگ بود.^۷ همه این‌ها را گفتم تا به این نکته برسم که برای تحلیل درست، می‌بایستی ریشه حوادث کنونی را در سی سال گذشته جستجو کرد. محدود نمودن ریشه‌های اعتراضات اخیر به صرفاً "تقلب انتخاباتی"، می‌تواند به شدت گمراه کننده باشد. ضمناً نباید فراموش کنیم که خیزش مردمی، نه پدیده‌ای ایستا، بلکه پدیده‌ای پویا و زنده است و با گذشت زمان از نظر کمیت، کیفیت و آگاهی خود تغییر می‌کند؛^۸ نگاه به سیر تظاهرات از ۲۵ خرداد ماه به این سو مؤید این موضوع است.

مسئله دیگر در این میان آنست که رویکرد امپریالیسم نسبت به رخدادهایی است که هم اکنون در مملکت‌مان می‌گذرد: اوباما در همان ابتدای روی کار آمدن احمدی نژاد، به صراحت اعلام کرد که حاضر به مذاکره است؛ رسانه‌های بورژوازی غیر وطنی ما هم این موضوع را با خطر هسته‌ای شدن ایران و نیاز به مذاکره توجیه می‌کردند. اما با آغاز و ادامه اعتراضات، ظاهراً ورق برگشت (نه به این معنا که گویا دولت ایالات متحده دیگر حاضر به مذاکره نیست، بلکه این بار می‌خواهد از موضع بالاتر بر سر میز مذاکره بنشیند)؛ خبرگزاری بی بی سی (انگلیسی)، عکسی از طرفداران احمدی نژاد را با عنوان "حامیان میرحسین موسوی" جا زد^۹ (چنین کاری را درست در وقایع تبت هم شاهد بودیم؛ هنگامی که خبرگزاری‌های فاکس نیوز، واشنگتن پست، سی ان ان و... فی المثل تصاویر درگیری پلیس نیال با بوداییان کاتماندو را زیر عنوان درگیری پلیس چین و بوداییان در تبت جا زدند^{۱۰})؛ به گفته شهرام همایون، چند هزار "خودکار دوربین دار" در ایران پخش شد^{۱۱} (که ما را به یاد پخش اسپری رنگی بین فعالین دانشجویی مخالف میلو سوویچ برای گرافیتی یا شعار نویسی روی دیوار در صربستان می‌اندازد^{۱۲}) در توییتر پیغام‌های جعلی زیادی به شکل کاملاً سازماندهی شده منتشر شد^{۱۳}. آژانس ایالات متحده برای توسعه بین المللی

احمدی نژاد بیرون آمد یا آورده شد (این را هم بگویم و بگذرم که به نظر من لفظ "دولت کودتا" چندان دقیق نیست؛ به شخصه ترجیح می‌دهم نام آن را دولت بناپارتنی بگذارم). موسوی خود را به آب و آتش زد و به هزار و یک ادله برای اثبات تقلب جنگ زد، ولی فراموش کرده بود که با توجه به قوانین انتخاباتی رژیم زنگار گرفته مورد قبولش، هیچ یک از این استدلال‌ها منجر به "ابطال" انتخابات نمی‌شود.^۵ بدین ترتیب اعتراضات طرفداران موسوی، آغاز و به موازات آن جناب موسوی به طور ناخواسته و تصادفی به "رهبر" معترضین تبدیل شد؛ کما این که بارها به طور ضمنی یا صریح به این موضوع اشاره کرده است.^۶ اما با گذشت زمان، صورت مسئله دیگر تغییر کرد؛ با شروع و ادامه کشتار و سرکوب و پایمال کردن ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک، نیروهای دیگری هم به صحنه آمدند و صف بندی‌ها تا حدودی، نسبت به گذشته، آشکارتر شد. اما دیدیم که چگونه این اصلاح طلبان پوشالی- که دقیقاً از مردم تنها به عنوان "اهرمی" جهت اعمال فشار به دولت استفاده می‌کردند و هم چون انگل به این میزبان چسبیده بودند- از جنبش عقب ماندند و در حساس ترین لحظات، مردم را به خانه نشینی و سردادن شعارهای بی محتوا روی بام خانه هاشان تشویق می‌کردند. در واقع، در تمامی این مدت شاهد سازش از بالا بودیم، و این موضوعی بود که از پیش انتظارش را داشتیم. طنز ماجرا در این جاست که همین حضرات از یک سو مشروعیت دولت و مجریان قانون را زیر سؤال می‌بردند و از سوی دیگر مردم را به تمکین از قانون فرا می‌خواندند.

اما در همین جا باید کمی مکث کرد: آیا اعتراضات اخیر "صرفاً" در نتیجه "تقلب انتخاباتی" شکل گرفته است؟ پاسخ بنده منفی است. ارسطو، در کتاب "متافیزیک" خود، بحث مفصلی دارد در مورد ماهیت ضرورت و تصادف؛ در همان جا مثال‌های زیادی می‌زند از این که چگونه گفتن یک یا چند کلمه به ظاهر ناچیز، می‌تواند به جنگی تمام عیار تبدیل می‌شود؛ اما یک چنین برداشتی، تماماً نادرست است. علت حقیقی نزاع بین طرفین را نه در آن چند عبارت ظاهراً ناقابل، بلکه در تلمبار شدن انبوهی از اختلافات، کینه‌ها و عقده‌هایی باید دید که در طول زمان و بنابه دلایل متفاوت شکل گرفته است. درست آن جایی که اختلافات به مرحله انفجار خود می‌رسد، حتی یک عبارت ناقابل هم حکم کبریت برای انبار باروت را پیدا می‌کند؛ فی المثل،

سکوت معناداری مواجه می شدیم که در حال حاضر ایالات متحده در قبال کودتای نظامی در هندوراس اختیار کرده است؛ شکی نیست که ایالات متحده برای اجرای طرح بلند مدّت "خاورمیانه بزرگ" قصد استفاده از اعتراضات اخیر را دارد (چه بسا حتی پیش از روی کار آمدن اوباما، مؤسسه "Bipartisan Policy Center" در گزارش خود با عنوان "سیاست ایالات متحده در قبال پیشرفت هسته ای ایران" به استفاده از اعتراضات دانشجویی و "کارگری" هم برای پروژه بی ثبات سازی اشاره می کند)^{۲۱} اما بسیار تفاوت هست بین این که بگوییم اعتراضات را فی المثل واشنگتن سازماندهی کرده است یا این که واشنگتن قصد استفاده از آن را دارد. به قول الن وودز "این واقعیت که امپریالیسم آمریکا برنامه تغییر رژیم در تهران را دارد، به این معنا نیست که آن طور که پتراس و بعضی «چپ‌ها»ی دیگر ادعا می‌کنند، جنبش تحت کنترل یا مخلوق سازمان سیا است. ذره‌ای شک نیست که آمریکا مخفیانه تلاش می‌کند بر تغییر رژیم در ایران اثر بگذارد و سه دهه است که مشغول این کار است"^{۲۲}

درست در قطب مخالف چنین دیدگاهی (یعنی نفی مطلق جنبش به بهانه حمایت امپریالیسم یا عدم حضور طبقه کارگر)، شاهدیم که چگونه برخی از به اصطلاح روشنفکران چپ، "گوسفندوار" (با کمال پوزش) به دنبال معترضین راه افتاده اند.

به علاوه، این را هم نباید از یاد ببریم که بخشی از مخاطبان اصلی چپ، در زمره حامیان احمدی نژاد قرار دارند. اما آیا نیمی از وقت و توانی که امروز رفقایمان برای شرکت در تظاهرات و دفاع از حقوق دموکراتیک تظاهرکنندگان صرف می‌کنند (که باید بکنند)، به ارتباط با بدنه اصلی (یعنی طبقه کارگر) اختصاص داده شده است؟ من متوجه نمی‌شوم این چگونه "چپ"ی است که به جای شرکت آگاهانه و هدفدار در تظاهرات، برای کمک به گسست معترضین از جبهه اصلاح طلبان، زیر منبر رفسنجانی در نماز جمعه می‌نشیند و فراموش می‌کند که همین جناح موسوی- رفسنجانی دست کم در مسائل کارگری، تکیه اش بر قداره بندان "خانه کارگر" است و یا با دیدن تصمیم سارکوزی و مرکل برای نفرستادن پیام تبریک به احمدی نژاد، اشک شوق می‌ریزد و برای کسانی از قماش آن‌ها هورا می‌کشد؟

منابع و توضیحات (در صفحه بعد)

(USAID)، بیست میلیون دلار برای "ارتقای دموکراسی، حقوق بشر و حکومت قانون در ایران" (!) تصویب نمود^{۱۴}، از فلان مرکز مد در ایتالیا گرفته^{۱۵} تا بهمان هنرمند "متعهد" سابقاً غیر سیاسی در لس آنجلس یک باره برای دفاع از دموکراسی وارد صحنه شدند^{۱۶}، مهره های سوخته ای نظیر گنجی، سازگارا، ابراهیم نبوی، مخاباف و میلانی و غیره هم زیرکانه نمادهای سبز را به کلّ مخالفین و معترضین جمهوری اسلامی تعمیم دادند^{۱۷}، برای محل و نوع اعتراضات نسخه صادر می‌فرمودند، صراحتاً از باند رفسنجانی-موسوی دفاع می‌کردند و به گونه ای تهوع آور خود را به مثابه نمایندگان مردم ایران مطرح می‌نمودند و الی آخر؛ همه این موارد را بگذارید در کنار این موضوع که معلمین، پرستاران و به طور کلی اقشار زحمتکش و طبقه کارگر حضور محسوسی در این جریان‌ها نداشتند^{۱۸}، تمامی این مسائل موجب شد که برخی از چپ‌ها، من جمله آقای جیمز پتراس، کلّ اعتراضات اخیر را دست راستی و به عنوان خط امپریالیسم درک کنند و عملاً آب به آسیاب جمهوری اسلامی بریزند. (فقط کافست به مطلب "آمریکا و پروژه آشوب در ایران" به نقل از "فارن پالیسی" در روزنامه ایران مورخ ۲۱ تیر ماه ۸۸ نگاه کنید)^{۱۹} نکته ای که این طیف چپ فراموش می‌کند این است که ارزیابی یک مورد (اعم از جنبش، دولت و یا هر چیز دیگر) تنها با توجه به رویکرد امپریالیسم به شدت گمراه کننده است. چه در دوران جنگ سرد هم یاوه گویی های زیادی از سوی ایالات متحده علیه شوروی تکرار می‌شد، اما آیا به صرف آن لاطائلات، می‌توان ساختار شوروی و کشورهای اروپای شرقی (سوسیالیسم واقعاً موجود) را دموکراتیک دانست؟

پس توجه به یک سو (یعنی امپریالیسم) بدون دیدن خود حاکمیت جمهوری اسلامی هم می‌تواند ما را به بیراهه بکشد. مائو، در جزوه "درباره تضاد" خود می‌نویسد: "یکجانبه گری به معنی ندیدن همه جوانب یک مسأله است. مثلاً چین را دیدن، ولی ژاپن را از نظر دور داشتن؛ فقط حزب کمونیست را دیدن، ولی گومیندان را از نظر دور داشتن؛ فقط پرولتاریا را دیدن، ولی بورژوازی را از نظر دور داشتن [...] فقط جزء را دیدن، ولی کل را از نظر دور داشتن"^{۲۰} این فرمول بندی، در این جا نیز صادق است: نمی‌توان امپریالیسم را دید، اما طبیعت ارتجاعی جمهوری اسلامی را ندید.

طبیعی است که اگر حرکت های اخیر سمت و سوی ضدّ سرمایه داری- ضدّ امپریالیستی داشت، ما با همان



منابع و توضیحات:

[۱] برای اطلاع از مواضع ایشان می توانید به وب سایت زیر مراجعه کنید:

<http://mmoheett.com/2009/08/>

[2] <http://www.terrorfreetomorrow.org/upimagestft/TFT%20Iran%20Survey%20Report%200609.pdf>

آقای منصور معدّل، پروفیسور جامعه شناسی در دانشگاه میشیگان شرقی هم نقدی بر اظهارات بلن و دورتی، مندرج در روزنامه واشنگتن پست، نوشته اند که می توانید از لینک زیر بخوانید:

http://www.psc.isr.umich.edu/research/tmp/moaddel Comment-BallenDoherty-WP_june2009.pdf

[3] http://www.chathamhouse.org.uk/files/14234_iranelection0609.pdf

دکتر کاوه افراسیابی نیز نقدی بر این گزارش دارند که می توانید از لینک زیر ملاحظه فرمایید:

<http://domaa.info/?p=6648>

[4] <http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId=559791>

[۵] نگاهی بیندازید به نامه مسعود رضایی به موسوی:

<http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8804021327>

[۶] به عنوان یک نمونه نگاه کنید به بیانیه موسوی در سایت رسمی "قلم" به تاریخ ۲۴ تیر ۸۸ برای شرکت در نماز جمعه:

<http://www.ghalamnews.ir/news-21224.aspx>

[7] See: <http://www.marxist.com/science-old/uncertaintyandidealism.html>

[۸] در این مورد می توانید به مقاله زیر رجوع کنید:

Falkinger, Josef. "Is the consciousness of the masses too low? Or is the problem one of leadership?" May 4, 2009.

[9] http://whatreallyhappened.com/IMAGES/iran_protest_rally_lie2.jpg

[10] <http://rapidshare.de/files/38881032/Binder6.pdf.html>

[11] <http://blogs.reuters.com/mediafile/2009/06/19/twitter-revolution-in-iran-aided-by-old-media-tv-radio/>

[12] <http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=14148>

[13] <http://pakalert.wordpress.com/2009/06/16/proof-israeli-effort-to-destabilize-iran-via-twitter/>

<http://www.edalat.org/sys/content/view/3367/1/>

[14] <http://globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=14122>

[15] <http://www.amazingwomenrock.com/in-the-news/italian-fashion-goes-green-in-support-of-iran.html>

[16] <http://www.voanews.com/persian/2009-07-23-voa20.cfm>

[۱۷] تحلیل ها و نظرات این حضرات به قدری وقیحانه است که به شخصه شرم دارم در مورد آن ها صحبت کنم؛ آقای میلانی، در مصاحبه خود با دارالمجانبین صدای آمریکا (۱۶ مرداد ۸۸، حدود ساعت ۱۰:۳۰ به وقت تهران) قوچانی را "یکی از درخشان ترین روزنامه نگاران ایران" معرفی می کند؛ (←)



نمی دانم این را باید به پای کسالت این جناب بگذارم یا چیز دیگری. به هر حال گویا ایشان نمی داند یا خود را به ندانستن می زند که همین "روزنامه نگار درخشان"، کسی است که در شهروند امروز دستور سرکوب جریان "التقاطی" چپ دانشگاه را صادر می کرد یا هم چون یک مفتش فرهنگی برای کانون نویسندگان خط و نشان می کشید. آن دیگری، مخملباف- که به تعبیر اخوان ثالث "... هم از آخور خورد هم توبره، هم دیگ هم کاسه"- در جریانات اخیر به پارلمان اروپا می رود و خود را نماینده مردم ایران معرفی می کند. در این میان، نبوی و گنجی که دیگر جای خود دارند (→)

[۱۸] پیشنهاد می کنم مقاله آقای محمد قراگوزلو را با عنوان "سرنوشت اصلاحات سیاسی-اقتصادی" بخوانید:

<http://alborznet.ir/Fa/ViewDetail.aspx?T=2&ID=204>

البته شاهد بودیم که پرسنل بیمارستان رسول اکرم در اواخر خرداد ماه دست به اعتصاب زدند (روزنامه خیابان، شماره ۱، ۲۹ خرداد ۸۸، ص. ۴) و یا این که کارگران ایران خودرو به نشانه اعتراض، در هر سه شیفت به مدت نیم ساعت وارد اعتصاب شدند (همان، ص. ۲) و سندیکای شرکت واحد طی بیانیه ای برخورد های حاکمیت را محکوم نمود (همان، شماره ۳، ۳۱ خرداد ۸۸، ص. ۲)؛ اما به غیر از این موارد، شاهد دخالت محسوسی از سوی طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش ایران نبودیم.

[19] http://www.iran-newspaper.com/1388/4/31/Iran/4266/Page/14/Iran_4266_14.pdf

[20] <http://ketabmlm.blogfa.com/post-130.aspx>

[۲۱] برای نمونه، در صفحه ۸۹ گزارش می خوانیم: "شاید یکی از مؤثرترین نقاط اعمال فشار که ایالات متحده می تواند از آن برای تضعیف رهبری ایران استفاده نماید، نارضایتی های رو به رشد نیروی کار باشد"؛ در صفحه ۳۷ گزارش مزبور آمده است که: "جنبش کارگری ایران به طور فزاینده ای فعال است. کارگران نساجی در اصفهان، معلمین در تهران، کارگران نانوایی در کردستان و کارگران نیشکر در خوزستان، همگی در ماه های اخیر دست از کار کشیده اند. شاخص ترین حرکت کارگری، مربوط به رانندگان اتوبوس شرکت واحد بوده است. این کارگران شجاع، با رهبری منصور اسانلو، برای تشکیل نخستین سندیکای مستقل در جمهوری اسلامی، دست به مبارزه زده اند" ر.ک به:

<http://www.bipartisanpolicy.org/ht/a/GetDocumentAction/i/8448>

[22] <http://militantmag1.blogfa.com/post-815.aspx>

چشم انداز انقلاب آتی ایران: «سبز» یا سرخ؟



مازیار رازی

maziar.razi@gmail.com

این روزها گرایش‌های مختلف بورژوازی اصلاح طلب درون مرزی و همکارانشان در جبهه اپوزیسیون برون مرزی (سلطنت طلبان، سوسیال دموکرات ها و حتی برخی جریان‌ها به اصطلاح "چپ")، تمرکز خود را بر محور دعوای درون هیئت حاکم گذاشته اند. اکثر رسانه های

جمعی و مطبوعات "منتقد" درونی و برونی توجه خود را به جدال میان «اصلاح طلبان» و «اصول گرایان» معطوف نموده اند. در میان این تبلیغات گسترده، هیچ سخنی از نقش و موقعیت ویژه طبقه کارگر ایران و سابقه مبارزاتی آن برای تحقق دموکراسی به میان نمی آید. گویا این طبقه اجتماعی اصولاً وجود خارجی ندارد! (هر چند با نگاه به ماهیت چنین جریان‌هایی، نمی توان خلاف این برخورد را هم انتظار داشت).

طرفداران برون و درون مرزی «اصلاح طلبان»، از زندانی شدن رهبران اصلاح طلبان و تظاهر کنندگان به درستی سخن می گویند. بدیهی است که تمامی نیروی های مترقی اپوزیسیون می بایست نه تنها از حقوق دستگیر شدگان و زندانیان تظاهرات اخیر حمایت بدون قید و شرط کنند، بلکه از تمامی زندانیان سیاسی نیز باید حمایت گردد؛ به ویژه رهبران کارگرانی که در طی سال های اخیر در صف مقدم مبارزات ضد دولت احمدی نژاد قرار داشته اند؛ مانند منصور اسالو و بسیاری دیگر که مدتی طولانی است در زندان های رژیم به سر می برند. متأسفانه در مورد کارگرانی که در چهار سال حکومت احمدی نژاد زیر شکنجه های روحی و روانی و فیزیکی قرار گرفته اند هیچ مطلبی نوشته نمی شود. از شکایات خانواده های «اصلاح

طلبان» اظهار نگرانی می کنند (به درستی)، اما کوچکترین اشاره ای به کارگران شرکت واحد و دستگیر شدگان اول ماه مه و صدها نفر از دانشجویان و زنان سوسیالیست و فعالین کارگری که مدت هاست زیر سخت ترین شکنجه ها قرار گرفته و وضعیت خانواده های آنان، نمی شود. علت این "سکوت" چیست؟

علت این برخوردهای متناقض پیچیده نیستند. سردمداران اصلاح طلب و سلطنت طلب و سوسیال دموکرات نیز خود دل خوشی از حرکت های مستقل کارگری ندارند. این رهبران اصلاح طلب مانند موسوی و خاتمی نیز برای حفظ امنیت سرمایه (یا به زعم خود "دمکراسی")، چنان چه در جایگاه قدرت قرار گیرند، حرکت ها و اقدامات کارگری (اعتصابات برای بازپس گرفتن حقوق معوقه و ایجاد تشکل مستقل کارگری و غیره) را- که از منظر آنان صد البته اقدامات «غیرقانونی» محسوب می شوند- سرکوب خواهند کرد (چند سال حاکمیت موسوی، رفسنجانی و خاتمی نشان بر این ادعا است). زیرا خطر ناشی از یک اعتصاب کارگری، برای سرمایه داران، به مراتب عظیم تر از حملات «لباس شخصی ها» و «بسج» ها به تظاهرات آرام و ساکت طرفداران اصلاح طلبان است. آنان به نیکی واقف هستند، که جریانی مانند بسیجی و لباس شخصی (ادامه دهندگان انصار حزب الله ده نمکی ها و الله کرم ها)، حتی چنان چه برخوردهای افراطی داشته باشند، در نهایت قابل کنترل است. اقدامات رهبران اصلاح طلب حتی در تندترین شکل آن با خامنه ای نماینگر مصالحه با او و اصلاحات از بالا و گرفتن چند امتیاز از وی می باشد. اما آغاز یک اعتصاب کارگری ساده، می تواند پایه کل نظام سرمایه داری را به مخاطره اندازد (نگرانی ای که رفسنجانی ها و برخی از روحانیون قم به کرات به آن اشاره کرده اند).

بنابراین، بی توجهی به موقعیت کارگران ایران از سوی طرفداران «اصلاحات» و همکاران بین المللی شان، قابل درک است. تنها آن هایی که خواهان گسست کامل از رژیم حاکم و براندازی ریشه ای نظام سرمایه داری هستند، می توانند اهمیت نقش تعیین کننده طبقه کارگر را درک کرده و مدافع آن باشند.

سرمایه داری فاقد خصلت ترقی خواهانه است

دولت بورژوازی در ایران از دوره انقلاب مشروطیت و به ویژه پس از «انقلاب سفید شاهنشاهی»، از بالا و به وسیله مداخلات انحصارات بین المللی (امپریالیزم)، تحمیل شد. این مداخله تحمیلی عوارض متعددی به بار آورد. اول، شکل خاصی از سرمایه داری در ایران به وجود آمده که

بحران اقتصادی رژیم کنونی

رژیم کنونی ایران نه تنها وارث یک نظام سرمایه داری بحران زای جهان سوّمی است، که اضافه بر آن تضادّ درونی خود را نیز داراست. تضادّ درونی رژیم نیز از ابتدا و تا کنون بر محور چگونگی احیای یک نظام سرمایه داری مدرن در ایران بوده است. گرایش «اصلاح طلب» کنونی که پایه در سرمایه های «صنعتی»، «مالی» (بورس)، تکنوکرات های بلند پایه دستگاه دولتی، اقشار «روشنفکر» متمایل به غرب، طبقه متوسط مرفه بالای شهر نشین دارد، خواهان برقراری نظامی منطبق با قوانین بین المللی سرمایه داری جهانی می باشد. این گرایش به نمایندگی رفسنجانی، موسوی و خاتمی، طی سال های پیش، با علم کردن عبارات بی معنایی نظیر «جامعه مدنی» در جهت تشکیل یک دولت یکپارچه بورژوازی مدرن و برقراری پیوند تنگاتنگ با دول امپریالیستی گام برداشته است. از دیدگاه این گرایش، امنیت سرمایه در ایران در درازمدت به نفع کلّ سرمایه داران ایرانی بوده و حیات رژیم اسلامی را به مثابه یک دولت «معقول» و مورد پذیرش در سطح بین المللی، پایدارتر و مستحکم تر خواهد کرد. از اینروست که کلیه نیروی های اپوزیسیون راست و میانه (سلطنت طلبان، جمهوری خواهان، دمکرات ها و توده ای و اکثریتی های سابق) در دوره خاتمی تا دیروز در "جبهه ۲ خرداد" و امروز در درون "جنبش سبز" قرار گرفته اند. این «جبهه» در واقع خواهان برقراری یک نظام سرمایه داری مدرن از طریق ادغام در سرمایه داری جهانی بوده و تدارکات لازم برای آن روند را زمینه ریزی کرده است. به سخن دیگر، آن ها خواهان نظامی هستند که در محور آن سرمایه داران قرار گرفته اند و نقش و دخالت دولت در حیطه اقتصادی به حداقل ممکن برسد.

از سوی دیگر، گرایش معروف به «اصول گرا» و یا «اقتدارگرا»، خواهان تداوم یک نظام اسلامی (البته هم چنان متمایل به غرب، اما با اخذ امتیازات بیشتر)، می باشد. پایه عمده این گرایش در سرمایه داران «سنتی» بازار بنا نهاده شده است. «اصولگرایان»، چشم انداز درازمدت سرمایه داری را نادیده گرفته و برای حفظ قدرت خود، منافع کلّ سرمایه داری را فدای منافع لحظه ای خود می کند. برنامه «اقتصادی» این گرایش، محدود به فروش موادّ نفتی و غیرنفتی و پرکردن فوری جیب سرمایه داران بازاری می باشد. این گرایش در مقابل تراکم سرمایه ایستادگی کرده و اکثر مؤسسات را در کنترل دولت یا بخش های شبه دولتی (خودی) قرار داده است.

قابلیت رشد نیروهای مولده را از ابتدا از دست داده است. در ایران چه در دوره نظام شاهنشاهی و چه در بیش از سه دهه نظام کنونی، سرمایه داری در عمل نشان داد که به غیر از مداخلات اقتصادی در رشته تجاری (صدور تولیدات نفتی و غیرنفتی) و تولید وسایل مصرفی (کارخانه های لوله سازی، کفش سازی، مونتاز و غیره)، گام دیگری بر نداشته است.

در درون نظام سرمایه داری ایران، برخلاف نظام های سرمایه داری غربی، سیکل های متناوب اقتصادی (شکوفایی، افت و رکود)، مشاهده نمی شوند. آن چه وجود دارد «بحران» است و «بحران» و «بحران». حتی در اوج به اصطلاح «انقلاب سفید» (دهه ۱۹۶۰) که به زعم آقای نیکسون، ایران به یک کشور نمونه «جهان سوّمی» مبدل گشته بود، بیکاری، فقر و فساد بیداد می کرد. و یکی از علل اصلی سرنوشتی رژیم شاه نیز در همین امر نهفته بود. نارضایتی توده ای در شهرها و گسترش فقرای شهری و بی سامانی در دهات، منجر به قدرت رسیدن دولت خمینی گشت.

ادغام اقتصاد ایران در تقسیم کار بین المللی، منجر به چنین بحرانی گشته است. در نتیجه، «بهترین» و «کاردان ترین» رژیم های سرمایه داری، و «وابسته ترین» آن ها به غرب، قادر به رشد نیروی های مولده و «صنعتی کردن» و جهش تکنولوژیک، نخواهند شد. تولید وسایل تولیدی در ایران (و سایر کشورهای جهان سوم) از سوی امپریالیزم «ممنوع» اعلام شده است! سرمایه داری ایران، بر خلاف آرزوها و آمال سوسیال دمکرات ها و اصلاح طلبان، هرگز خصلت سرمایه داری غربی را به خود نخواهد گرفت.

رقابت جناح های مختلف بورژوازی ایران (اصول گرا، اصلاح طلب، سلطنت طلب، بورژوا دمکرات، جمهوری خواه، سازمان های خرده بورژوا) برای متقاعد کردن امپریالیزم به مثابه آلترناتیو حکومتی آتی در ایران، همه و همه کوشش هایی است واهی که در نهایت و در بهترین حالت به رژیم شبه نظام شاهنشاهی منجر خواهد شد. بورژوازی در کشورهای نظیر ایران در قرن بیست و یکم، توانایی، قابلیت و اجازه اجرای چنین وظایف اساسی دمکراتیک را دارا نیست.

اصولاً تفاوت ماهوی و بنیادی بین برنامه های اقتصادی این دو جناح نیست (به جز همان مختصری که پیشتر بیان کردیم) و موضوع اساساً بر سر این است که "چه کسی" می خواهد از این توبره بخورد.

در ایران، قدرت سرمایه تجاری ماقبل سرمایه داری (بخش بازاری) ایران- که از محل واردات بی رویه کالاهای مصرفی و قاچاق کالا و دلالتی و غیره ارتزاق می کند- بر قدرت سرمایه داری صنعتی (تولیدی) می چربد. این روش، بحران اقتصادی را تشدید کرده است. کار به جایی کشیده که بحران مالی بسیاری از شرکت های بزرگ صنعتی در بخش های خودرو (برای مثال، بدهی شش هزار میلیارد تومان ایران خودرو)، آلومینیوم، کشتی سازی (ورشکستگی شرکت صدرا)، مواد غذایی، کشاورزی، پتروشیمی، صنایع تولید لاستیک، قند و شکر را فرا گرفته است؛ و وفور کالاهای وارداتی در بسیاری موارد حتی امکان فروش محصولات را در بازار داخلی ناپدید کرده و منجر به این شده که کارگران بهای این ضعف نظام سرمایه داری را در حالت «حقوق معوقه» بپردازند! این روش ها، همراه با تحریم های اقتصادی، حتی صنایع نفت و گاز را، که نقش کلیدی در اقتصاد ایران بازی می کنند، در موقعیتی قرار داده اند که دچار کاهش سالانه ۴ تا ۸ درصد استخراج این مواد شده اند (این درصد معادل ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار بشکه در روز است!). این واقعیت ها بر خلاف نظریاتی است که جناح احمدی نژاد را «سرمایه داری ملی یا بومی» و جناح رفسنجانی را «سرمایه داری بین المللی» می نامند.

بازتاب اقتصادی این وضعیت نا به سامان، بدان معنی است که سرمایه داران «صنعتی» و مدرن متمایل به غرب و تکنوکرات ها و سرمایه داران خارج از کشور، قادر به سرمایه گذاری امن نمی باشند. زیرا نه کنترلی بر سرمایه خود دارند و نه نهادی وجود دارد که امنیت آن را تضمین

→ شرایط فعلی، بدون یکدیگر قادر به ادامه حیات نیستند. چندی پس از انتشار این مقاله، شاهد بودیم که عسگراولادی در اجلاس سراسری دبیران استان های مؤتلفه، ضمن ستایش از انتخابات گفت: "حزب مؤتلفه اسلامی با توجه به نام ائتلافی که توسط حضرت امام خمینی (ره) بر آن نهاده شده وظیفه دارد میان جناح ها و نیروهای خودی التیام بخشی و الفت را انجام دهد و ایجاد کند." (ایسنا، ۲۵ مرداد) و اسدالله بادامچیان، قائم مقام دبیر کل حزب، در همان اجلاس گفت: "... خط آقای هاشمی رفسنجانی از اصلاح طلبان جداست و ایشان در خط ولایت هستند." (همان، تأکید از ما)

بیشتر توضیح می دهیم. سرمایه داری ایران در مجموع از همان ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، به خصوص پس از دوران هشت ساله جنگ، در تلاش بود تا به سرمایه داری جهانی پیوند بخورد. سند چشم انداز بیست ساله توسعه ایران در دوره رفسنجانی، که دقیقاً برنامه های دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بود، گواه این مدعاست. آن چه که در دوره خاتمی تحت عنوان "طرح ساماندهی اقتصادی" و در دوره احمدی نژاد زیر عنوان "طرح تحول اقتصادی" مطرح شد، تمام و کمال ادامه همان سیاست ها بوده و هست (خصوصی سازی، حذف تدریجی سوبسید ها، مالیات بر ارزش افزوده، کوچک سازی دولت، مقررات زدایی - deregulation - و آزادی سازی قیمت ها و الی آخر) با این تفاوت که: الف- جناح رفسنجانی-موسوی، عملاً و صراحتاً به دفاع از سرمایه داری جهانی (امپریالیزم) روی آورده، و ب- جناح احمدی نژاد-خامنه ای و سپاه، ضمن به اصطلاح "اعتراضات" بی پایه در مقابل کشورهای G8 و ایالات متحده در رأس آن، خواهان مذاکره از موضع بالاتر هستند و در نهایت امر همان راهی را خواهند رفت که امروز رفسنجانی ها و عسگراولادی ها با شدت و حدت به دفاع از آن می پردازند.

درگیری بین این دو جناح، در تحلیل نهایی صرفاً بر سر "سهم" شان است. انتقادهایی که روزنامه های دوم خردادی به روند خصوصی سازی می کنند، و یا انتقاداتی که روزنامه های هیئت حاکمه نسبت به به وام های مشکوک بانک پارسیان و امثالهم داشتند، نشان دهنده درگیری بر سر میزان "سهم" است. در حال حاضر، سپاه و نیروهای مسلح (به عنوان یکی از پایه های دولت فعلی، در کنار مؤتلفه بازار)، مدت هاست که امور اقتصادی را در دست گرفته و این دقیقاً یکی از "مشکلات" جناح رفسنجانی است. به عنوان مثال، همین چندی پیش، ۹۵ درصد سهام شرکت نمایشگاه بین المللی تهران به سازمان تأمین اجتماعی نیروهای مسلح (ساتا) واگذار شد. (البته به یکباره، جناب "امپراطور" - یعنی، عسگراولادی، عنوانی که خودش به خود داده است!) - اعتراض کرد و گفت: پیشنهاد بخش خصوصی سه برابر قیمت واگذاری بود. بورس نیوز^۱ همه این ها مؤید این موضوع است که

^۱ یعنی در خود جناح های حامی رژیم نیز چنین درگیری هایی کاملاً مشهود است. البته این کژتابی به وجود نیاید که ما کسی مثل عسگراولادی را در جبهه رفسنجانی قرار داده ایم. مسئله ساده ای که بعضاً فراموش می شود این است که این دو (به عنوان شاخص دو جریان) یک کل واحدند که در



حکومت خود هستند. عدم توانایی حلّ مسایل اجتماعی محققاً با نارضایتی و سپس اعتراض های توده ای مواجه شده و در مقابل این رژیم ها راهی جز سرکوب مردم باقی نخواهد گذاشت. این که شکل ظاهری دولت چگونه باشد (تاج دار، عمامه بسر و یا کروات) تغییری در این امر نمی دهد.

اما، طبقه کارگر ایران، با وجود پراکندگی کنونی و عدم آمادگی فوری برای تسخیر قدرت سیاسی، تنها نیرویی در جامعه است که توان حلّ تکالیف لاینحل جامعه ایران را در خود دارد. زیرا منافع درازمدت این طبقه در این امر نهفته است که بدون وقفه و هم زمان کلّ تکالیف دموکراتیک (مسأله ارضی، ملی) و سوسیالیستی (کنترل بر تولید و توزیع و اقتصاد با برنامه) را انجام دهد. بدیهی است که برای انجام چنین تکالیفی طبقه کارگر باید در مصدر قدرت قرار گیرد.

قدرت گیری طبقه کارگر و متحدانش، به طور مسالمت آمیز صورت نخواهد پذیرفت. زیرا که کلّ بورژوازی ایران (تمام باند های هیئت حاکم، سلطنت طلبان و سرمایه داران خارج از کشور و خادمان سوسیال دموکرات آنها) با کمک امپریالیزم در مقابل قدرت گیری طبقه کارگر ایران، با تمام قوای مسلحانه و ایدئولوژیک ایستادگی خواهند کرد. از اینرو طبقه کارگر باید برای سرنگونی قهر آمیز رژیم سرمایه داری و متحدان ملی اش، خود را آماده سازد. به سخن دیگر خود را برای یک انقلاب سرخ آماده کند و نه سبز!

طبقه کارگر تنها به اتکا به نیروی خود و مستقل از هر جناح و باند حکومتی و غیرحکومتی می تواند خود را برای انقلاب آتی آماده سازد. عدم شرکت فعال کارگران پیشرو در تحولات چند هفته پیش نیز نمایانگر این واقعیت است که آنان هیچ توهمی نسبت به «جنبش سبز» اصلاح طلبان ندارند. اما به علت عدم سازماندهی سراسری پیشین در وضعیت کنونی قادر به ارائه یک بدیل سرخ نیستند. این کمبود را کارگران تنها با اتحاد سراسری در راستای اعتصاب عمومی و تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی کارگری در آینده می توانند جبران کنند. زیرا، سازماندهی اعتصابات کارگری در راستای سرنگونی پیروزمندانه رژیم، بدون وجود یک حزب پیشتاز انقلابی کارگری غیرممکن است. طبقه کارگر برای کسب اعتماد به نفس و سازماندهی و آماده سازی خود برای انقلاب آتی مبارزات کنونی خود را بر محور مطالباتی مانند کنترل کارگری در کارخانه ها متمرکز می کند. تجربه سه دهه پیش در زمینه

کند. سران دول اروپایی قبل از سرازیر کردن سرمایه های خود به ایران در حال مذاکره با سران رژیم در راستای تحقق این وضعیت بوده و نتیجه این زمینه ریزی ها، برقراری روابط حسنه اقتصادی و سیاسی از سوی دول اروپایی و حمایت های کنونی دول غرب از حرکت های اخیر به رهبری اصلاح طلبان است. نباید فراموش کرد که اوباما ها، سارکوزی ها و غیره هیچ اهمیتی به منافع و حقوق دموکراتیک درازمدت مردم ایران و به ویژه طبقه کارگر نمی دهند. این رهبران دول غربی، بارها در عمل نشان داده اند که خواهان منافع سرمایه داران کشورهای خود هستند. این ها تغییرات به سوی «دموکراسی» در ایران را تنها برای آماده سازی زمینه ای برای سرمایه گذاری و چپاول منابع ملی و استثمار مضاعف کارگران ایران، می بینند. چنان چه احمدی نژاد جای خود را با موسوی تعویض کند، این دول با همکاری دولت موسوی در سرکوب کارگران ایران سهیم خواهند شد. سرکوب مطالبات به حق کارگران ایران نیز آغازی است برای سرکوب حقوق دموکراتیک کلّ جامعه در دوره آتی.

نقش انقلابی طبقه کارگر در انقلاب آتی

بدیهی است که حتی چنان چه، رژیم استبدادی خامنه ای - احمدی نژاد مسالمت آمیز کنار رود و دولت نوین موسوی تضادّ کنونی را حل کرده و یک جامعه مدرن سرمایه داری احیا کند، هنوز از پس حلّ مسایل اساسی جامعه بر نخواهد آمد. زیرا، رشد نیروهای مولده و جهش تکنولوژیک در ایران لازمه اش انجام بنیادین یک سلسله تکالیفی است که مقابل جامعه قرار گرفته اند. صنعتی کردن ایران بدون حلّ مسأله ارضی، حلّ مسأله ملی، حلّ مسأله زنان و سایر مسائل دموکراتیک عملی نیست. حلّ تکالیف دموکراتیک نیز بایستی همگام با حلّ ریشه ای مسایل اقتصادی صورت پذیرد، وگرنه همان مسائل دموکراتیک نیز لاینحل باقی خواهند ماند. حلّ ریشه ای مسایل اقتصادی نیز به مفهوم برقراری «اقتصاد با برنامه» (برنامه ریزی اقتصادی مطابق با نیازهای جامعه) است.

بورژوازی ایران چه در دوره حکومت شاه و چه دوره خمینی (و دوره رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد)، به وضوح نشان داده است که قابلیت نه تنها حلّ مسایل اساسی اقتصادی را نداشته، بلکه توان انجام تکالیف بورژوا دموکراتیک (حلّ مسایل ارضی، ملی و جمهوری) را نیز در خود ندارد. این رژیم های سرمایه داری بارها نشان داده اند که تنها با اتکا به زور و ارباب قادر به تداوم



نگاهی به اعتصابات عمده کارگری ایران از یکصد سال گذشته تاکنون



آرمان پویان

به نوشته برخی از محققان جنبش کارگری، نخستین اتحادیه کارگری ایران صد سال پیش (تقریباً سال ۱۹۰۶)، در چاپخانه "کوچکی" در تهران تشکیل شد. این اتحادیه چهار سال بعد ابعاد فراگیرتری یافت و به نخستین اتحادیه کارگران چاپخانه های تهران در سال ۱۲۹۰ بدل شد؛ در همان سال ها اتحادیه های کارگری دیگری نیز به تدریج شکل گرفتند که دیگر تنها منحصر به پایتخت نبودند. کارگران مشهد، تبریز، بندرانزلی و برخی دیگر از شهرها در ایجاد و شکل گیری نخستین اتحادیه های کارگری نقش بسزایی داشتند. بر اساس یک تحقیق در این باره "شعارهای ۸ ساعت کار، زمین برای دهقان و جمهوری، در انقلاب مشروطه ایران به وسیله همین پیشگامان جنبش سندیکایی مطرح گردید، که خود آنان در مراحل مهم انقلاب در تبریز، رشت، تهران و مشهد شرکت فعال و مؤثر داشتند".

از آن پس به تدریج نارضایتی از شرایط و مبارزه با استثمار نیز در بروز جنبش ها و قیام های یک صد سال گذشته نقش تازه و پررنگی را به خود اختصاص داد. در سال ۱۳۰۰ بیش از سی هزار کارگر ایرانی به عضویت سندیکاهای کارگری در آمده بودند. نخستین اعتصاب گسترده کارگران در همان سال ها بود که برگزار شد: "اعتصاب ۱۴ روزه کارگران چاپخانه ها". یکی دیگر از این اعتصاب ها نیز اولین اعتصاب کارگران صنعت نفت در آبادان بود که به واقع آغاز رو در روی کارگران ایرانی با حکومت نیز بود. (در اول ماه مه ۱۳۰۱، حاکمان ایرانی-انگلیسی بی شرمانه بر روی تظاهرات کارگران نفت آبادان و جاهای دیگر

اعتراض ها و اعتصابات کارگری، نشان داد که نطفه های اولیه سازماندهی در میان کارگران وجود دارد. تشکیل محافل کارگری و گسترش و هماهنگی آن ها زمینه مساعدی برای سازماندهی کارگری فراهم می آورد. ایجاد و گسترش هسته های کارگری سوسیالیستی مخفی همراه با پیشروی کارگری، برای تدارک نظری و عملی روند انقلاب و در راستای ایجاد حزب پیشتاز انقلابی، تعیین کننده است.

امروز، با تحولات اخیر در میان جوانان و رادیکالیزه شدن جنبش، شاهد تبانی هر چه بیشتر رهبران «اصلاح طلب» با سرمایه داران درونی، بیرونی و امپریالیزم خواهیم بود. در جامعه ایران نشانه هایی از گرایشات گریز از مرکز در درون طیف اصلاح طلبان به چشم می خورد، و این روند شدت خواهد یافت. بدیهی است که جنبش ضد استبدادی کنونی نیاز به رهبری خواهد داشت. این رهبری تنها رهبری طبقه کارگر است. اکنون زمان آن فرا رسیده است که کارگران پیشرو وارد میدان شده تا از موقعیت نسبتاً ضعیف رژیم و بورژوازی برای پیشبرد منافع و تحقق خواست های دیرنگام خود حداکثر استفاده را برده و کارهای ناتمام اعتصابات چند سال پیش را به فرجام برسانند. با چنین اقداماتی، طبقه کارگر در موقعیت قرار می گیرد که جنبش توده ای کنونی را تقویت کرده و بدیلی به رهبری «اصلاح طلبان» ارائه دهد. اما امروز، برای برداشتن گام نخست، در صدر مبارزات کارگران پیشرو، یک مطالبه و اقدام قرار گرفته است: **تدارک برای اعتصاب عمومی!**

۱۴ مرداد ۱۳۸۸





کارخانه قرقره زیبا و درخشان	
اعتصابات پی در پی، مانند راهپیمایی کارگران کارخانه چیت جهان در ۸ اردیبهشت ۱۳۵۰ (که نیروی نظامی، کارگران را آماج گلوله ژاندارمری و ارتش قرار داد) و اعتصاب کلیه کارکنان شرکت واحد اتوبوس رانی تهران در سال ۱۳۵۰	۱۳۵۰-۱۳۵۲
اعتصاب ۴۰ روزه کارگران نفت آبادان در ۱۳۵۳	۱۳۵۳
اعتصاب کارگران ایران ناسیونال	۱۳۵۴
اعتصاب در صنایع نساجی، ذغال سنگ و نفت	۱۳۵۵
اعتصاب بی شمار کارگران در همه رشته ها در سال ۱۳۵۶	۱۳۵۶
اعتصابات عظیم و سرنوشت ساز عمومی	۱۳۵۷ **
تجمع اعتراضی ده هزار نفر از کارگران فصلی و بیکار اصفهان	۱۸ فروردین ۱۳۵۸

پس از انقلاب، با وجود حملات ددمنشانه جمهوری اسلامی، هم چنان شاهد اعتراضات و حرکت های کارگری بودیم؛ به عنوان مثال کارگران کارخانه شادان پور، کارگران خاتون آباد، نیشکر هفت تپه، ایران خودرو، سندیکای شرکت واحد و غیره.

توضیحات:

* به موجب آخرین آمار حکومتی در سال ۱۳۴۲ در سرتاسر ایران ۸۰۰ هزار کارگاه صنعتی وجود داشته که ۱۱۲ هزار تا از آن ها نقش اساسی در اقتصاد کشور داشته اند. در این ۱۱۲ هزار کارگاه، ۹۶.۵٪ تولیدات صنعتی ایران به عمل می آمده است. جمعاً ۴۴۴ هزار نفر کارگر به فعالیت مشغول بوده اند. در ۱۸۸ هزار کارگاه دیگر، که صنایع روستائی هم جزو آن بوده است، بیش از یک میلیون نفر کارگر مشغول به کار بوده اند. (با اقتباس از تاریخچه پیدایش سندیکاهای ایران، رضا روستا)

** برای اطلاع از رویدادهای مهم واپسین شش ماه رژیم شاهنشاهی، به مطلب "روزشمار انقلاب ۵۷"،

آتش گشودند و سنگفرش خیابان ها را با خون کارگران سرخ کردند. سپس صدها کارگر را به زندان های دراز مدت محکوم کرده و یا آنان را دسته جمعی اخراج و تبعید نمودند) در همین سال ها و تحت تأثیر جنبش نواخته کارگری "دولت وثوق الدوله به پذیرش روز کار ۸ ساعته و به رسمیت شناختن آزادی فعالیت سندیکاها ناگزیر گردید و برای نخستین بار در ایران جشن کارگری اول ماه مه به آزادی برگزار شد".

در این جا نگاهی داریم به اعتصابات عمده کارگری در خلال سال های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا یک سال پس از پیروزی انقلاب در ایران:

اعتصابات عمده کارگری در خلال سال های ۱۳۳۲-۱۳۵۸	
۱۳۳۹-۱۳۳۴	اعتصابات نفت
فروردین ۱۳۳۷	اعتصاب ۱۲ هزار نفر از رانندگان تاکسی
خرداد ۱۳۳۸	اعتصاب ۳۰ هزار کارگر کوره پز خانه های تهران و اعتصابات کارگران نساجی
۱۳۴۰	اعتصابات نفت و صنایع نساجی و نانوایی ها در سال ۱۳۴۰ که تظاهرات ۳ هزار کارگر بیکار در بندر معشور (ماه شهر) را شامل می گردید
۱۳۴۱	اعتصاب مجدد ۲۵ هزار کارگر کوره پز خانه ها
۱۳۴۲	اعتصاب کوتاه مدت کارگران راه آهن و نفت- کارگران کارخانه ریسندگی و بافندگی زاینده رود اصفهان در ۲۵ آبان همین سال، به علامت اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهای سه ماهه خود دست به اعتصاب زدند.
آذر ۱۳۴۳	اعتصاب ۱۶ هزار تاکسی ران
۱۳۴۴	اعتصاب کارگران معدن
۱۳۴۷	اعتصاب کارگران کارخانه های نساجی و ۱۳ هزار کارگر آبادان
۵ اسفند ۱۳۴۹	اعتصاب رانندگان شرکت واحد اتوبوسرانی و اعتصاب کارگران



یادداشت‌هایی در مورد سرنگونی رژیم - ۱

چرا اصلاح‌طلبان از سرنگونی هراسانند؟



مازیار رازی

منابع:

ضمیمه شماره ۷ نشریه "سامان نو" (نشریه پژوهش‌های سوسیالیستی) مراجعه کنید.

[۱] [تاریخچه پیدایش سندیکاها در ایران](#)، رضا روستا، بخش ۵ و ۶

[۲] [کوشش‌های اولیه برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری در ایران](#)، آوتیس میکائیلیان (سلطان زاده)، نشر کارگری سوسیالیستی

[۳] [برخورد تند با رهبران جنبش کارگری، اعتراض‌های کارگری، چالش آینده](#)، شهرام رفیع زاده، ۲۶ آبان ۱۳۸۴

[۴] [شوراهای کارگری سال ۱۳۵۷](#) (به مناسبت اول ماه مه)، [سایت سیاهکل](#)

[۵] [برگ‌هایی از تاریخ جنبش کارگری ایران](#)، افشین شمس قهفرخی، شماره ۶

در دوره کنونی، مشاهده سرکوب‌های لجام گسیخته مزدوران رژیم و بهت و ناباوری بخش اصلاح‌طلب هیئت حاکم در رویارویی با شرایطی که به گمان من حتی تصور آن را هم نداشت، چه رسد به آن که برای پاسخگویی به آن برنامه‌ای از پیش مشخص داشته باشد، موضوع سرنگونی رژیم را باری دیگر و به طوری جدی بر سر زبان‌ها انداخته است. با این تفاوت که این بار، طرح چنین موضوعی تنها به نیروهای اپوزیسیون سرنگون طلب محدود نمی‌شود. بلکه حتی سردمداران رژیم نیز، با مشاهده حرکت‌های رو به گسترش و غیرقابل کنترل کارگران و سایر اقشار مردم و سرعت تشدید اختلافات جناح‌های داخلی خود سخت نگران شده‌اند و این گونه است که همواره نسبت به ضرورت حفظ کیان جمهوری اسلامی هشدار می‌دهند؛ چنین هشدارهایی به وضوح در سخنرانی‌های هاشمی رفسنجانی، منتظری و اخیراً سخنرانی محسن کدیور زیر عنوان "سقوط جمهوری اسلامی" به میان آمده است. نگرانی سردمداران رژیم از طرح موضوع سقوط نظام اتفاقی و بی‌اساس نیست. در این راستا سردمداران رژیم، براندازی خود را به تدریج محتمل شمرده و به هر وسیله خواهان مسدود کردن این روند طبیعی هستند. سرکوب‌های اخیر جوانان در خیابان‌ها و کشتار و شکنجه آنان به ویژه در بازداشتگاه «کهریزک» نمایانگر این واقعیت است. بدیهی است که رژیم اگر واهمه‌ای از فروپاشی خود نداشت، به چنین سطحی از سببیت و تهاجمات وحشیانه و رذیلانه در نمی‌غلتید. می‌توان به جرأت ادعا کرد که موضوع سرنگونی (چه در سطح تبلیغ ضرورت و تدارک آن و چه از دیدگاه نفی آن - که



بهره نازل، اتومبیل، دستمزدهای هنگفت، امکانات سفر تقریبی به خارج برای خود و خانواده شان و به طور کلی دسترسی به تمامی خدمات رفاهی) است که با این بی رحمی غیر قابل وصف دستور سلاخی مردم عادی کوچه و خیابان را صادر می کنند. آن ها در مقابل خود یک عده ملحد و "کمونیست" مسلح نمی بینند که به علت اختلافات ایدئولوژیک و یا احیاناً دفاع از خود به روی آن ها تیراندازی کنند؛ آن ها در مقابل خود مردمی را می بینند که با خواست برکناری آن ها از قدرت، منافع طبقاتیشان را تهدید خواهند کرد.

اما، «اصلاح طلبان» چه؟

مدافعان «اصلاح طلبان» و همراهان سلطنت طلب و سوسیال دموکراتیک شان در خارج، همواره تأکید بر این داشته اند که سرنگونی فی نفسه پدیده زشت سیرتی است که در هر مورد منجر به خون ریزی و کشتار جمعی و هرج و مرج می گردد. به زعم آن ها «معقول» ترین و «مطمئن» ترین روش همانا تغییرات «گام به گام» و «آرام» در درون نظام موجود است. هم چنین مدعی اند که این روش نه تنها عاری از خشونت است، بلکه نهایتاً با اعمال فشار تدریجی منجر به تغییراتی بنیادین در جامعه خواهد شد. آن ها بر این عقیده اند که گویا «اصلاحات» نظام موجود، نتایج مطلوب تری نسبت به «سرنگونی نظام» به بار خواهد آورد. آن ها نیروهای «خواهان سرنگونی» را «عجول» و بی ارتباط با واقعیت های اجتماعی، و حتی «نادان» می پندارند و نظریات آن ها را مغایر با خواست و مطالبه کنونی مردم ایران قلمداد می کنند (یا به عبارتی این چنین وانمود می کنند).

واقعیت اینست که تمامی این استدلالات خلاف واقعیت اند! انگیزه واقعی طرح این مطالب را می باید در جای دیگری جستجو کرد.

اول، نیروهای مارکسیست انقلابی از آن رفرم هایی دفاع می کنند که پیامد یا نتیجه فرعی مبارزات انقلابی توده های زحمتکش باشد؛ یعنی رفرم هایی که از پایین ایجاد و در حقیقت به بدنه نظام تحمیل شده باشد. چنین رفرم هایی در حقیقت بخشی از مبارزه انقلابی توده های تحت ستم است.

دوم، آن چه که طی یکی دو ماهه گذشته رخ داد، بی اعتباری نظرات این آقایان را به خوب نشان داد. مادامی که دولت، تمامی منافذ اعتراض را می بندد و کوچکترین واکنشی را با دار و درفش پاسخ می دهد، استفاده از ابزار قهر و خشونت کاملاً بدیهی است. اما شاهد بودیم

عمدتاً از سوی اصلاح طلبان و حامیانشان در میان مردم موعظه می شود.) هم اکنون در میان عده بیشماری از مردم ایران طرح گشته است. قابل ذکر است که سیاست اصلاح طلبان بر این محور استوار است که از این "سقوط" با رفرم های سطحی اجتماعی جلوگیری به عمل آید؛ رفرم هایی از بالا و در داخل خود سیستم. میر حسین موسوی به هیچ وجه خواهان این سقوط نیست. او بارها به این موضوع اشاره کرده است. برای نمونه اخیراً تأکید کرده است که: "شعارهایی مورد حمایت راه سبز میلیونی مردم است که فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی نرود. خواسته مردم دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن است و شعار جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد در بیان این جنبه از مطالبات آنان نقش راهبردی دارد" (وب سایت قلم، ۱۰ مرداد ۱۳۸۸ - تأکید از ماست) این عبارات به قدری گویا و البته سخیف است که نیازی به توضیح ندارد؛ و اصولاً اوج بلاغت است اگر کسی فکر کند چنین سخنانی از سوی موسوی، تنها حکم "تاکتیکی" بی خطر برای پیشبرد مبارزه را دارد (ادعایی که حضراتی هم چون عباس میلانی تلویحاً و یا صراحتاً مطرح می کنند)

از این رو برجسته کردن چند نکته حائز اهمیت است: با وجود بروز اختلافات بسیار حاد میان باندهای هیئت حاکم، همواره همه آن ها دست کم در یک مورد اتفاق نظر داشته و دارند: حفظ نظام جمهوری اسلامی! آن ها همگی به شکل سیستماتیک، چه در اظهاراتشان و چه در عمل، مخالفت شدید خود را با سرنگونی رژیم اعلام داشته اند. اتفاق نظر و عمل آن ها در سرکوب حرکت های اعتراضی دانشجویی، به خصوص خیزش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، و سرکوب کارگران و زنان تا پیش از رویدادهای جاری و نگرانی شان در مورد "سقوط جمهوری اسلامی" در برهه فعلی، همگی دال بر این اتفاق نظر است. البته مخالفت «اصول گرایان» با مشی براندازی طلبی، نیازی به توضیح ندارد. زیرا این جناح به طور کلی، سکان قدرت سیاسی را در دست داشته و با براندازی رژیم، موقعیت سیاسی و به ویژه منافع مادی خود را از دست خواهد داد. مزدوران این جناح از هیچ جنایتی فروگذار نیستند. همان طور که در تظاهرات خیابانی اخیر نشان داده اند؛ این مزدوران رژیم به سوی کسانی آتش گشودند که شعار "الله اکبر" سر داده بودند. به وضوح ملاحظه شد که این مزدوران تنها به منظور حفظ منافع مادی شان (وام با



خواهان حفظ نظام جمهوری هستند، به مخاطره می اندازد.

چهارم، طرفداران «اصلاحات» نه تنها خواهان حفظ نظام اسلامی هستند، بلکه خواهان اصلاح این نظام در راستای دگرپرسی به یک نظام سرمایه داری مدرن می باشند. اختلاف آن ها با باند دیگر نه بر محور ایجاد یک جامعه «دمکراتیک» واقعی است، و نه بر سر ایجاد نظامی که در آن استثمار اکثریت جامعه (کارگران و زحمتکشان) وجود نداشته باشد. اختلاف عمدتاً پیرامون «شیوه» و «آهنگ» برقراری همان نظام، اما با چهره ای «نوین» است. بی شک اگر رژیم وجهه ای «دموکراتیک» برای خود دست و پا کند (و یا آن گونه اصلاح طلبان به کرات می گویند «آبروی رژیم در مجامع بین المللی حفظ شود») برقراری ارتباط (و به عبارتی ادغام در نظام سرمایه داری جهانی و پیمودن راه رشد سرمایه داری متعارف) به آن شکلی که اصلاح طلبان در رؤیایش به سر می برند، به راحتی صورت خواهد پذیرفت. «اصلاح طلبان» کنونی نیز مانند همقطاران خود خواهان استثمار کارگران و تمامی اقشار زحمتکش هستند. اما، به سبک یک نظام سرمایه داری مدرن و مرتبط با دول امپریالیستی. با این تفاوت که استثمار کارگران برای بازسازی سرمایه داری در ایران نیاز به سرعت و شدت مضاعف خواهد داشت. استثمار مضاعف کارگران نیز محققاً به دستگاه سانسور، اختناق و پلیس نیاز خواهد داشت. بدیهی است که اصلاح طلبان فعلی، اگر موفق به کسب قدرت نیز شوند، بایستی با زور سرنیزه حکومت خود را بر مردم تحمیل کنند. مسأله فقط زمان و شیوه اعمال زور است و نه گسست از روش های سابق سرکوب.

از این زاویه نیز، اصلاح طلبان موافق سرنگونی رژیم کنونی نیستند. سرمایه داران درون و برون مرزی (و خادمان سوسیال دمکرات آن ها)، تحت هیچ وضعیتی تن به سرنگونی یک نظام سرمایه داری (حتی بدترین آن مانند رژیم کنونی) نمی دهند. ترس و واهمه سرمایه داران از سرنگونی ای که منجر به یک حکومت دمکراتیک کارگری گردد، به مراتب بیشتر از ترس آن ها از «لباس شخصی ها» و طرفداران خامنه ای است! زیرا که با حزب الله نهایتاً (با کمی تقلا، فشار و تبنانی) می توان کنار آمد، اما با یک حکومت ضد سرمایه داری و معتقد به دمکراسی کارگری، هرگز!

که چگونه این قدسین زمانه، که گویا در دوران حیات پربرکت جمهوری اسلامی کوچکترین نقشی از تسویه حساب ها و سرکوب ها نداشته اند، در اوج کشتارهای رژیم، مردم را به روش های مسالمت آمیز تشویق می کردند)

سوم، اصلاح طلبان عمدتاً بخشی جداناپذیر از هئیت حاکم «جمهوری اسلامی» بوده و «سرنگونی» رژیم را با سرنگونی خود یکی می دانند. همه آن ها از ابتدا در سازماندهی «انقلاب اسلامی» (بخوانید سرکوب انقلاب مردم) دست داشته و پرچم دار آن بوده اند. میرحسین موسوی خود یکی از همین مهره ها بوده است. تمامی آن ها در سرکوب مردم ایران در طی بیش از سه دهه سهیم بوده اند. حتی به اصطلاح «چپ» ترین بخش آنان که امروز دم از «آزادی» مطبوعات می زنند، خود از مسببین اصلی سرکوب مطبوعات و آزادی بیان بوده اند. کسی مانند کروی که امروز تجاوز جنسی به زندانیان را افشا می کند، چگونه دهه سیاه شصت و تجاوز به زنان زندانی را فراموش می کند و ابداً کلمه ای در این مورد نمی گوید؟ گرچه برخی رهبران این گرایش هم اکنون در زندان به سر می برند، اما هیچ یک منکر اصل حفظ کلیت نظام موجود نیست. آن ها نیز موقعیت خود را با سرنگونی رژیم در مخاطره می بینند. تشکیل «جنبش سبز»، و در پیش «جبهه دمکراتیک مردم ایران» و یا جبهه های وابسته به آن نظیر «جبهه متحد کارگران» و «جبهه متحد دانشجویان» همه برای حفظ (و نه نابودی سیستم) و جایگزینی آن با یک نظام به زعم خودشان دمکراتیک، طراحی شده اند. آقای اکبر گنجی که به مثابه «قهرمان» آزادی معرفی شده است و اخیراً در آمریکا در حمایت از قربانیان رویدادهای جاری ایران دست به اعتصاب غذا زد، خود سال ها از ایدئولوگ های سپاه پاسداران و اعضای وزارت اطلاعات بوده و در سرکوب مردم سهیم بوده است (البته مارکسیست های انقلابی همواره از حقوق دمکراتیک همین افراد نیز که دوره ای در زندان های رژیم به سر می برده اند، به درستی دفاع نموده اند). اما، چگونه افرادی که تا دیروز با کثیف ترین نهادهای حاکمیت کار می کرده اند، بدون حتی نقدی ریشه ای به گذشته خود و با طرح شعارهای خودساخته ای چون «می بخشیم، ولی فراموش نمی کنیم»، برای ایران، دموکراسی به ارمغان خواهند آورد؟ بدیهی است که سرنگونی آدمکشان و سرکوبگرانی که اینک بر اریکه قدرت نشسته اند، موقعیت کسانی را که

یادداشت‌هایی در مورد سرنگونی رژیم - ۲

آیا سرنگونی مترادف با قتل عام و خونریزی است؟



مازیار رازی

اصلاح طلبان، سال هاست که برای حفظ وضع موجود و مشخصاً علیه تفکر سرنگونی رژیم و تدارک برای انقلاب، کارزار تبلیغاتی وسیعی به راه انداخته اند، با این ادعا که امر سرنگونی مترادف است با گسترش «خونریزی» و «کشتار جمعی»؛ تمام این ادعاها خلاف واقعیت‌های تاریخی هستند.

این امر صحیح است که در هر انقلابی عده‌ای کشته می‌شوند. اما، تاریخ همواره نشان داده است که کشتار و قتل عام را همواره نیروهای «ضد انقلاب» و ارتجاعی بر جامعه تحمیل کرده اند. در آستانه انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم شاه کشتار جمعی و قتل عامی رخ نداد! اما کشتار و قتل عام‌ها درست زمانی آغاز شد که یک دولت سرمایه داری جدید، یعنی رژیم جمهوری اسلامی، به جای رژیم کهنه سابق مستقر گشت. رژیم خمینی، پس از خلع سلاح از مردم، دست به تهاجمی همه جانبه زد (یورش وحشیانه به کردستان، ترکمن صحرا و خوزستان، بعد ها کشتارهای دهه شصت و به خصوص شهریور سال ۶۷ و الی آخر) کشتاری که رژیم خمینی از طریق سرکوب و جنگ بر مردم ایران تحمیل کرد به مراتب بیشتر از آن چیزی بود که در حین انقلاب رخ داد. کشتاری که رژیم کنونی (در دوره حضور یا عدم حضور اصلاح طلبان) در طی یک دهه گذشته انجام داده است (از قتل‌های زنجیره‌ای و حذف عناصر اپوزیسیون داخل یا خارج کشور گرفته تا وقایع دردناکی چون کشتار خاتون آباد در بهمن ۸۲ تا سرکوب

های یکی دو ماه گذشته پس از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری) اگر نگوئیم بیشتر که کمتر از کل انسان‌هایی نبوده است که در آستانه انقلاب جان باختند. در ایران طی نیم قرن گذشته، سرکوب و اختناق از سوی دو رژیم شاه و خمینی و پس از استقرار حاکمیت شان بر مردم اعمال شدند. «ساواک» و «ساواما» مسئول ناپدید شدن و به قتل رسیدن عده‌بی شماری از مبارزان راه آزادی بوده اند. به عبارت دیگر، مسببین اصلی کشتارها، دولت‌های حاکم سرمایه داری بوده اند. درست برعکس، در دوره چند ماهه آغازین انقلاب ۵۷، جامعه از نظم، استواری و آرامش بسیاری برخوردار بود. مردم مسلح در شهرها، نظم و امنیت عمومی را به بهترین نحوی که در تاریخ بی سابقه بود، برقرار نمودند. زیرا مردم عادی ماهیتاً نه جنایتکار هستند و نه خواهان به کارگیری خشونت. تنها دولت سرمایه داری و کسانی که بر رأس آن قرار دارند هستند که به منظور حفظ منافع طبقاتی و قدرت سیاسی خود، دست به کشتار و قتل عام می‌زنند و مردم را در جایگاهی قرار می‌دهند بالضروره از ابزار قهر و خشونت استفاده کنند. همانند مزدورانی که امروز در حال شکنجه و قتل جوانان ایران در زندان‌ها می‌باشند. در سایر انقلاب‌ها نیز چنین بوده است. چنان‌چه جوانان از روز نخست اعتراضات خیابانی توصیه‌های موسوی‌ها را نمی‌پذیرفتند و در خیابان‌ها، در مقابل مزدوران مسلح رژیم دست تسلیم بالا نمی‌بردند و سکوت نمی‌کردند، اگر آن‌ها خود را برای دفاع از خود و مقابله با چماق داران و لباس شخصی‌ها آماده می‌کردند، شعارها و مطالبات خودشان را با صدای بلند فریاد می‌زدند، برای مقابله درازمدت به سازماندهی و برنامه‌ریزی می‌پرداختند، مطمئناً امروز، هم عزیزان کمتری را از دست می‌دادند و هم در موقعیت بهتری برای سرنگونی این نظام قرار می‌گرفتند. درود بر جوانان دلیر ایران که امروز بر خلاف توصیه‌های موسوی‌ها در خیابان در مقابل اوباش و مزدوران رژیم مقاومت می‌کنند. درس‌های ناشی از این مقاومت در تاریخ ایران به ثبت خواهد رسید.

۲۷ مرداد ۱۳۸۸



یادداشت هایی در مورد سرنگونی رژیم -۳-

آیا سرنگونی رژیم ضروری است؟



مازیار رازی

«انقلاب»، مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. انقلاب زمانی رخ می دهد که جامعه دچار بحرانی دائمی شده و حکومت کنندگان کنترل قدرت سیاسی را از دست داده و حکومت شوندگان سران حکومت را نپذیرند. در ایران، دولت هم اکنون در چنگ عده ای است که مدت هاست قابلیت خود را برای حکومت از دست داده اند. اختلافات و شکاف های درونی هیئت حاکم این وضعیت را به مراتب وخیم تر کرده است. (و دقیقاً شاهدیم که چگونه دو جناح به ظاهر متخاصم رژیم سعی در پرکردن این شکاف دارند) سعی برای سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی، ایجاد دموکراسی و حل مسائل اقتصادی، دولت ناگزیر باید به دست طبقاتی بیافتد که توان انقلابی و قدرت حل مشکلات را دارا باشند. در جامعه ایران وظایف اجتماعی لاینحلی در مقابل مردم قرار دارند: حل مسئله دموکراسی، مسائل ملی، مسئله ارضی، مسئله زنان و جوانان (وظایف دموکراتیک) از یک سو، همراه با حل مسائلی مانند ایجاد اقتصاد برنامه ریزی شده و اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع (وظایف سوسیالیستی) در دستور کار قرار گرفته اند.

تنها با سرنگونی کامل رژیم و جایگزینی دولتی که در عمل قابلیت حل وظایف جامعه را دارا باشد، می توان به آینده ای دموکراتیک و آزاد برای کلیه مردم ایران امیدوار بود. به سخن دیگر، هم اکنون در ایران رشد نیروهای

مولده و جهش صنعتی که لازمه ایجاد دموکراسی و رفاه اجتماعی است، در تناقض با مناسبات تولیدی قرار گرفته است. حافظ اصلی این مناسبات تولیدی واپس گرا، همانا دولت سرمایه داری کنونی است. پس، برای گشایش دموکراتیک و اقتصاد شکوفا، دولت سرمایه داری (از هر نوع و با هر ظاهری) باید کنار گذاشته شود. سرنگونی چنین دولت هایی از یک نیاز عینی و مادی بر می خیزد و صرفاً یک «شعار» انقلابی نیست. مارکسیست های انقلابی بر خلاف سرمایه داران، خواهان خونریزی، جنگ افروزی و هرج و مرج نمی باشند. آنان خواهان آن هستند که کلیه افراد جامعه از رفاه برخوردار شده و ستم و استثمار و زورگویی برای همیشه از جامعه رخت ببندد. اما، دولت سرمایه داری ایران، بنا به ماهیت خود، سیر چنین روندی را مسدود می کند. چنان چه دولت سرکوبگر سرمایه داری، به صورتی مسالمت آمیز کنار می رفت و سرنوشت جامعه را به اکثریت مردم می سپرد، دیگر نیازی به براندازی آن و سازماندهی انقلاب نمی بود. اما، تاریخ نشان داده است که دولت های سرمایه داری برای حفظ منافع اقلیتی در جامعه و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید (یا در شرایط ویژه ایران، در دست گرفتن رانت) از هر شیوه ای استفاده کرده و اختناق و سرکوب را با ارگان های سرکوبگر خود (پلیس و ارتش و در ایران، بسیج و سپاه و غیره) بر مردم تحمیل می کنند. آن چارچوب های قانونی نیز که بسیاری مبارزه را به آن محدود می کنند، چیزی جز یک روبنا برای حفظ مناسبات استثمارگرانه جامعه سرمایه داری نیست؛ پس ضرورت سرنگونی از ذات همین دولت ها برخاسته و تنها نیروی محوری آن نیز طبقه کارگر و اقشار زحمتکش است. طبقه ای که هیچ چیز جز زنجیرهایش را برای از دست دادن ندارد، طبقه ای که تا به آخر تکالیف عقب افتاده دموکراتیک جامعه همراه با تکالیف سوسیالیستی را انجام خواهد داد و همانند لکوموتیوی کل قشرهای تحت ستم را به سوی آینده بهتر راهنما خواهد شد.

۲۹ مرداد ۱۳۸۸

یادداشت هایی در مورد سرنگونی رژیم - ۴

آیا امروز طبقه کارگر آماده سرنگونی است؟



مازیار رازی

در یک کلام، خیر! طبقه کارگر (به مفهوم عام کلمه) به مثابه تنها نیروی تعیین کننده در انقلاب آتی، امروز در موقعیت سرنگونی رژیم و کسب قدرت سیاسی قرار ندارد. پراکندگی، فقدان امکان سازماندهی و تنزل در اعتماد به نفس، نبود تشکیلات و رهبری در درون طبقه کارگر - که همگی خود ناشی از اعمال سرکوب و اختناق و مهم تر از این ها، فشارهای شدید اقتصادی در دوره پیش بوده - طبقه کارگر را به حاشیه رانده است و از همین روست که سکان مبارزات ضد استبدادی در این دوره به دست دانشجویان، زنان و نویسندگان، به مثابه حساس ترین اقشار اجتماعی، افتاده است. اما، همان طور که تاکنون مشاهده شده است، مبارزات این اقشار تحت ستم (هر چند انقلابی و راسخ) بدون شرکت و حضور فعال و متشکل طبقه کارگر، به نتیجه مطلوب و تعیین کننده نرسیده و نخواهد رسید.

طبقه کارگر در وهله نخست نیاز به استقرار خود به مثابه یک «طبقه» دارد. به سخن دیگر، این طبقه به بهبود وضعیت اقتصادی، تضمین کار دائمی و حل مشکلات روزمره (خوراک، پوشاک، مسکن و بهداشت) نیازمند است. تا زمانی که این مسایل ابتدایی حل نشوند، اعتراض ها و مبارزات کارگران پراکنده و غیرمتشکل خواهد بود. البته هر روزه به تجربیات ضد سرمایه داری کارگران افزوده می شود. به ویژه آن که بخشی از کارگران (پیشروی کارگری) که از موقعیت اجتماعی، توان و تجربه متفاوتی برخوردارند، به صورت مداوم در صحنه مبارزاتی حضور داشته و امر سازماندهی کارگران را به عهده گرفته اند (بعداً مفصل تر توضیح داده خواهد شد).

به عبارت دیگر، وضعیت عینی برای سرنگونی و انقلاب کارگری آماده است، اما شرایط ذهنی برای آن هنوز آماده نیست و به همین جهت تدارکات برای تحقق آن، ضروری می باشد. این مسأله (یا تناقض) اصلی است که در مقابل پیشروان طبقه کارگر (و نیروهای انقلابی) قرار گرفته است. در حال حاضر، یافتن راه حل واقعی و پرکردن این خلأ عینی، به یکی از وظایف محوری نیروهای انقلابی مبدل گشته است.

انحرافات چپ از مفهوم سرنگونی رژیم

انحرافات نظری سرنگونی طلبان اپوزیسیون چپ (نیروهایی که خود را کماکان «کمونیست» پنداشته و به نوعی از جمهوری شورایی و حکومت کارگری حمایت می کنند) عموماً به سه دسته تقسیم می شوند:

دسته اول، آنان که با ادعای نمایندگی از جانب کارگران، خواهان تشکیل حکومت متکی بر حزب و تشکیلات خود هستند.

دسته دوم، آنان که به نام کارگران، توجه خود را معطوف به اختلاف های درونی رژیم کرده و در اتحاد با «بخش رادیکال اصلاح طلبان غیرحکومتی» خواهان سرنگونی رژیم اند.

دسته سوم، آنان که در دفاع از کارگران، به طرح شعارهای کلی، مانند براندازی «انقلابی» یا «سوسیالیستی» رژیم و تشکیل حکومت شورایی و انتقال «آگاهی» و «دانش سوسیالیستی» به درون طبقه کارگر به وسیله «سازمان» ها یا «هسته» های خود، بسنده می کنند.

هر سه دسته دچار انحرافات هستند که در ادامه به آن ها اشاره می شود:

دسته نخست، دچار انحراف «خود- محور بینانه» گشته، و به مفهومی «کودتا گرایانه» از انقلاب کارگری رسیده است. این قبیل «احزاب» با استفاده از امکانات مادی خود برای تبلیغات عمومی ضد رژیم در خارج، به این نتیجه رسیده اند که گویا کارگران پیشرو، توان و قابلیت سازماندهی انقلاب آتی را نداشته و نیاز وافر به یک «رهبری» دارند - رهبری ای که کفایت با تبلیغات



در این صورت است که نام چنین عملی را «انقلاب کارگری» نمی توان گذاشت و باید آن را نوعی «کودتا» دانست.

از دیدگاه پیشروی کارگری اگر قرار باشد که پس از سرنگونی، دولت جایگزین، نماینده یک گرایش «خرده بورژوازی رادیکال» باشد، بهتر است اصولاً چنین براندازی ای شکل نگیرد. زیرا در بهترین حالت، سناریویی مانند دخالت ساندنیست ها در انقلاب نیکاراگوئه تکرار خواهد شد و براندازان پس از دوره ای، قدرت را دو دستی تحویل بورژوازی خواهند داد (البته چنین احزابی هرگز به گرد پای سازمانی نظیر ساندنیست های در دوره قبل از سرنگونی سوموزا نخواهند رسید. چه به لحاظ شیوه مبارزاتی، چه پایگاه اجتماعی و چه برنامه). کارگران ایران در این نوع سرنگونی منفعتی نخواهند داشت. این قبیل طرح های کودتا گرایانه، در نهایت منجر به عقب افکندن سرنگونی رژیم به تشکیل حکومت کارگری، می شود. زیرا برای کارگران پیشروی کمونیست، مسئله سرنگونی رژیم و ماهیت دولت آتی که قرار است جایگزین آن شود، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند.

دسته دوم موضع اپورتونیسم یا «فرصت طلبانه» اختیار و شعار سرنگونی رژیم را، با استدلال های بی اساس، همواره موکول به «اتحاد» با بخشی از جناح های رژیم کرده است و در نتیجه عملاً استقلال کارگران را مورد سؤال قرار می دهد.

می گویند، «به جرأت می توان گفت که سرنگونی جمهوری اسلامی آشکارا در افق بی واسطه مبارزات توده های میلیونی مردم قرار گرفته است». اما، همواره چشم امید به اختلافات درونی رژیم دوخته و به دنبال «بخش رادیکال اصلاح طلبان غیرحکومتی» است، تا با آن ها سرنگونی را سازمان دهد! چنان چه وضعیت عینی برای سرنگونی آماده باشد و چنان چه مبارزات «ضد استبدادی و ضد مذهبی حاکم» در جریان باشد (که چنین است)، یک نیروی انقلابی باید توان «بالقوه» و حتی ضعیف طبقه کارگر را به یک نیروی «بالفعل» و جریان نیرومند تبدیل کند، نه این که به دنبال «اصلاح طلبان» روانه شود. انقلابیون واقعی باید نقش «رهبری» طبقه کارگر را از هم اکنون تبلیغ و ترویج کرده و اتحاد اقشار ناراضی اجتماعی را به دور برنامه انقلابی طبقه کارگر بسیج کنند و نه این که به نام کارگران و «سوسیالیزم» مصالحه با بورژوازی را تبلیغ نمایند. این روش از سرنگونی به سبک این قبیل سازمان ها، هیچ

اینترنتی و رادیویی از خارج حداقل «یک میلیون» نفر را به خود جلب کند و سپس تسخیر قدرت نماید! ایده «کمونیسم کارگری» نیز برای پرکردن این خلأ ابداع شده است. بنابر اینگونه «استدلال های منطقی»، «حزب» (به قول خودشان حزب بلشویک!) و «رهبران» معرفی گشته، «رهبر» (به قول خودشان لنین!) معین شده، ایستگاه رادیویی و اینترنتی به کار افتاده و آن چه باقی مانده، تنها پیوستن کارگران به صفوف حزب است! به زعم این دسته، شعار سرنگونی، «حکومت کارگری» و «جمهوری سوسیالیستی»، با پذیرش این نوع «حزب» ها پیوند خورده است.

بدیهی است که این روش از کار سطحی و کودکانه، نمی تواند در انطباق با نیازهای پیشروی کارگری باشد. صرف نظر از برنامه ناروشن و عملکرد قیّم مآبانه اعضای این حزب، کارگران پیشرو خواهان تشکیلاتی مشخص تر، ملموس تر و بر بنیاد نیازهای واقعی خود کارگران می باشند. چیزی که این دست احزاب به کلی فاقد آن هستند. کارگران پیشرو خواهان ایجاد حزب خود، که همانا حزب کارگری واقعی است، می باشند. زیرا حزبی که در روند مبارزات ضد سرمایه داری در درون کشور و به وسیله کارگران پیشرو ساخته می شود، تفاوت کیفی عمیقی با سایر حزب های خارج از کشور دارد. برنامه محافل کارگری به مراتب رادیکال تر و مرتبط تر به مسایل کارگران است، تا برنامه های نیم بند این احزاب. (برنامه هایی فاقد مطالبات انتقالی کارگری که تنها به یک سلسله کلیات بی ارتباط با مسایل روز کارگران - آن هم با اشتباهات فاحش تئوریک - اکتفا می کند) تاکتیک های پیشروی کارگری متکی بر طرح «کنترل کارگری» و ایجاد تشکل های مستقل کارگری به مراتب مؤثرتر از طرح تخیلی تشکیل «مجامع عمومی» این حزب است. مهم تر از همه، عدم حضور سیاسی این قبیل تشکل های خود-محور بین، در درون جنبش زنده کارگری ایران، نشان دهنده عدم ارتباط پیگیر و سازنده آن با بدنه اصلی، یعنی جنبش کارگری است. در دنیای واقعی و غیرتخیلی، چگونه می توان توقع داشت که مثلاً چند ده روشنفکر در خارج از کشور (حتی مجهز به عالی ترین تئوری و برنامه انقلابی و عملکرد رادیکال) با صدور «دستور عمل» (بخوانید نسخه) برای کارگران، بدون انجام کار مشترک با آن ها و آشنایی با زندگی و مسایل روزمره شان، چند میلیون را به حزب خود جلب کنند؟ مگر این که تصور شود این چند میلیون نفر، افرادی بی اراده و غیرسیاسی هستند.



علاوه، این گروه ها نیز مانند دو دسته بالا، خود را فرای کارگران پیشرو قرار داده و برخلاف ادعاهایشان، از اعتبار لازم در میان کارگران پیشرو برخوردار نمی باشند.

پیوند با پیشروی کارگری

اما، هر سه دسته بالا، یک وجه اشتراک با یکدیگر دارند: هر سه، نقش و اهمیت «پیشروی کارگری» را در محاسبات سیاسی از قلم می اندازند. آن ها عملاً نشان داده اند که به این مسأله بی توجه بوده و در واقع اعتقادی به این طبقه اجتماعی نداشته و همواره تشکیلات «خود» را به عنوان جایگزین آن معرفی کرده اند. در حالی که این سازمان ها و گروه ها، حداقل در یک دهه پیش، هیچ نقش مؤثر و تعیین کننده ای در تحولات درون جنبش کارگری ایفا نکرده اند. کارگران پیشرو، بخش آگاهی از طبقه کارگر هستند که به علت موقعیت ویژه خود در کارخانه ها، و عملکرد آگاهانه و تجربه شان، به رهبران عملی (و طبیعی) و یا سخنگویان کارگران مبدل می شوند. برخلاف طبقه کارگر (به طور اعم)، این بخش از کارگران، در افت و خیزهای مبارزات کارگری نه تنها ناامید و دلسرد نمی شود، بلکه (مثل دو دهه پیش) خود را به تئوری نیز مسلح می کند.

در نتیجه آنان صرفاً «کارگر» نیستند، و در واقع به «کارگر روشنفکر» مبدل گشته اند. آن ها همانند «روشنفکران»، ضمن حضور فعال در جنبش کارگری و رهبری اعتراضات کارگری و اعتصابات در دو دهه گذشته، به مطالعه و دنبال کردن دقیق رویدادهای سیاسی و کسب تجربه تئوریک پرداخته اند. آنان خود را در درون «محافل کارگری» (هسته های مخفی کارگری) با رعایت اکید مسایل امنیتی متشکل کرده و در درون جامعه، با کسب هنر ادغام فعالیت مخفی و علنی قادر شده اند که در میان کارگران باقی مانده و آن ها را در مبارزات روزمره شان رهبری کنند. آن ها در ایران، در دورانی که کلیه سازمان های قیم مآب «چپ» خارج از کشور ادعای رهبری کارگران را داشته اند، در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری و ضد استبدادی قرار گرفته و در غیاب سازمان های سنتی، دست به سازماندهی اعتراضات و اعتصابات ها زده و در تدارک ساختن نهادهای مستقل کارگری و تبلیغ آن نظریه بوده اند. رهبران واقعی کارگران همانا این «کارگران روشنفکر» هستند. حزبی نیز که در آتیه برای رهبری

گاه در تاریخ به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان تمام نشده است. آن ها متکی بر تئورهای استالینیستی «انقلاب دو مرحله ای»، همواره خواهان «ائتلاف» با بخشی از بورژوازی بوده اند. گرچه صحبت های «رادیکال و انقلابی» به میان می آورند و خود را وابسته به کارگران معرفی می کنند، اما در عمل به دنبال بخشی از بورژوازی راهی می شوند و استقلال کارگران را نفی کرده و امر سرنگونی دولت بورژوازی را مسدود می کنند.

بدیهی است که سرنگونی رژیم سرمایه داری و جایگزینی آن با رژیمی که بخش متشکل از بورژوازی باشد، آن سرنگونی ای نیست که مد نظر کارگران باشد. کارگران در چنین براندازی ای ذی نفع نخواهند بود و طبعاً در آن شرکت نخواهند کرد. زیرا آن ها در چنین وضعیتی محققاً فاقد قدرت ضروری برای پیشبرد اهداف خود خواهند بود.

دسته سوم به انحرافات «فرقه گرایانه» و «انفعال گرایانه» (پاسیفیسم) در غلبیده است. این طیف از رهبران و اعضای سابق سازمان های «چپ»، گرچه به ظاهر شعارها و نظریات مترقی و «انقلابی» را انعکاس می دهند، اما همه در لاک های فرو بسته خود باقی مانده و هنوز درس های اولیه را از اشتباهات سیاسی، نظری و عملی گذشته، نیاموخته اند. آن ها صحبت از «حکومت کارگری» به میان می آورند، بدون آن که نظریات سابق خود را در مورد «انقلاب دمکراتیک» یا «جمهوری دمکراتیک خلق» نقد کرده باشند؛ از «تشکیلات انقلابی کارگری» سخن به میان می آورند، بدون این که گامی در راه انحلال گروه های چند یا چندین نفری خود و پیوستن به محافل کارگری برداشته باشند. آن ها در بهترین حالت به تقلید از سازمان های سنتی روی آورده و در بدترین حالت آلت دست همان سازمان های سنتی شده اند. هنوز پس از ده ها «وحدت» و «انشعاب» در نیافته اند که راه توفیق در فعالیت سیاسی، «وحدت» با پیشروان کارگری در ایران است و نه حفظ نام و نشان سازمان های «پرافتخار» سابق، که همه از اعتبار ساقط شده اند. این دسته، تنها صورت خود را با سیلی «سرخ» نگهداشته و سرگرم انجام خرده کاری های بی حاصل است، تا بلکه معجزه ای پیش آید و آنان را از این مخمصه نجات دهد.

بنابراین، طرح شعار سرنگونی از سوی این دسته، بیشتر به شوخی می ماند تا چیز دیگر، چرا که اینان از پشتوانه سیاسی و تشکیلاتی لازم برخوردار نیستند. به



سرعتی جوانان در شهرها از اجرای دستورالعمل های موسوی- خاتمی کنارکشیدند، اضافه بر این ها کارگران ایران یک روز هم دست از مبارزات ضد حکومتی بر نداشته و به طور سیستماتیک مطالبات صنفی/ سیاسی خود را طرح کرده اند (به ویژه در ماه های اخیر). در درون طبقه کارگر، مبارزه حول ایجاد تشکل های «مستقل» کارگری طرح گشته است. زنان ایران نیز نقش پررنگی داشته اند.

یکی دیگر از وظایف اپوزیسیون «چپ» اینست که به جای دنبال روی از جناح های به اصطلاح «رادیکال» هیئت حاکم و «اصلاح طلبان» و خرده کاری های بی حاصل، به ایجاد یک «اتحاد عمل» سراسری همراه با متحدین کارگری، دانشجویی و زنان ایران در خارج (یعنی نیروهای مترقی بین المللی) در دفاع از کارگران ایران، مبادرت کند. این نهاد سراسری با حمایت مادی و معنوی از تشکل های مستقل کارگری، دانشجویی و زنان، می تواند زمینه مساعدتری در راستای تدارکات اولیه برای سرنگونی رژیم فراهم آورد. چنین اقداماتی همچنین می تواند زمینه لازم را برای فعالیت مشترک و نهایتاً وحدت اصولی نیروها و افراد سرنگون طلب حول نیازهای پیشروی کارگری در ایران، به وجود آورد.

با این همه و در نهایت، وحدت تشکیلاتی نیروهای براندازی طلب، در درون کارخانه ها و محلات کارگری خود ایران، جایی که کارگران پیشرو در حال مبارزه روزمره هستند، باید صورت پذیرد. تدارک برای اعتصاب عمومی، امروز در دستور روز جنبش کارگری قرار دارد. با این اقدام، کارگران می توانند در اسرع وقت به اتحاد سراسری نایل آیند و کل جوانان رادیکال در شهرها را برای تغییر دولت سرمایه داری، بسیج کنند. در عین حال مبارزه عملی در راستای سرنگونی، بدون روشن کردن ماهیت دولت آتی و تعیین ضرورت تشکیل حکومت کارگری و رژیم شورایی، بی ثمر خواهد بود. تجربه تلخ «اتحاد» نیروهای «چپ» با طرفداران خمینی در روند سرنگونی رژیم شاه را نباید از یاد برد. «وحدت» به هر بها و بدون بررسی و تحلیل ماهیت رژیم های بورژوا، امر براندازی را در نهایت مسدود خواهد کرد. «سرنگون طلبان» باید روش و شکل براندازی و ماهیت حکومت آتی و همچنین گام بعدی را در صورت سرنگونی رژیم را توضیح دهند، وگرنه هر وحدتی از ابتدا محکوم به شکست خواهد بود.

انقلاب کارگری باید ساخته شود، الزاماً همراه با این قشر تشکیل می یابد. در غیر این صورت به مقاصد خود نخواهد رسید.

این قشر فعال اجتماعی، گرچه فاقد سخنگویان رسمی، نشریات و تشکل، «رهبر» و امکانات مالی است، اما، به صورت متشکل و پیگیر حضور سیاسی داشته و همراه با تعمیق بحران سیاسی رژیم و تحولات درونی آن، یقیناً در حال شکل گیری متشکل است.

در وضعیت کنونی، پیوند نیروها و افراد انقلابی با این لایه اجتماعی، به یکی از وظایف اصلی مبذل گشته است. تنها پیوند «روشنفکران کارگری» (روشنفکران انقلابی ای که خود را در خدمت جنبش کارگری قرار داده و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار گرفته اند) و «کارگران روشنفکر» (کارگران پیشرو که طی دو دهه پیش در صف مقدم مبارزات ضد رژیم بوده و به رهبران عملی کارگران مبذل گشته اند) راه را برای ایجاد «حزب پیشتاز انقلابی» که براندازی رژیم و تشکیل حکومت کارگری را تدارک می بیند، باز خواهد کرد. تنها از کانال این قشر اجتماعی است که می توان با توده کارگران ارتباط برقرار کرد (به سخن دیگر مجوز ورود به درون جنبش کارگری را به دست آورد) و امر دخالتگری را سازمان داد. چنان چه از هم اکنون چنین تدارکی دیده نشود، در وضعیتی که کارگران شرایط مساعدتری یافته و اعتماد به نفس یابند، تدارک برای براندازی و تشکیل حکومت کارگری، به مراتب دشوارتر و حتی می توان یقین داشت که غیرممکن خواهد بود.

دخالت در درون جبهه سوم

به علاوه، تقویت تشکل های مستقل کارگری، دانشجویی و زنان برای تدارک براندازی رژیم ضروری است. در سال های پیش، در هر مرحله از مبارزات، گرایش های «گریز از مرکز» در درون «جبهه رژیم» ظاهر گشته اند. قیام دانشجویان در ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ و تظاهرات دلیرانه جوانان پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم، نمونه بارزی است از این وضعیت عینی. در جامعه ما به ویژه پس از تقلب در انتخابات و قیام دانشجویان، «جبهه سومی» ایجاد شد. این جبهه عملاً یک جبهه «ضد نظام سرمایه داری حاکم» بود (حتی چنان چه متشکل و مجهز به تحلیل های مارکسیستی نباشد). باید توجه داشت که چگونه و با چه





آن چه از نظر می گذرانید، مصاحبه ای است مختصر از
سوی نشریه میلیتانت با دکتر احمد سیف، استاد اقتصاد
در دانشگاه استافوردشایر انگلستان، پیرامون
رویدادهای جاری در میهنمان.

با درود به دکتر احمد سیف

خواهشمندم به چند پرسش من در خصوص رویدادهای
جاری در ایران پاسخ دهید:

۱- ماهیت طبقاتی دولت احمدی نژاد و مخالفین "اصلاح
طلب" آن را چگونه می توان ارزیابی نمود؟ (به سخن
دیگر جایگاه سپاه و نیروهای مسلح، سرمایه داری
تجاری یا بازار- و البته حزب مؤتلفه، جامعه اسلامی
اصناف و اتاق بازرگانی- سرمایه مالی و بورژوازی
مستغلات و غیره را در صف بندی های کنونی جناح
های خودی رژیم مشخص کنید)

۲- با توجه به مخالفت های ظاهری دولت احمدی نژاد
با سیاست خارجی ایالات متحده و سایر کشورهای عضو
G8، برخی ادعا می کنند که دولت احمدی نژاد نماینده
"سرمایه داری ملی یا بومی" و ائتلاف رفسنجانی-
موسوی نماینده "سرمایه داری بین المللی" است؛ آیا این
تقسیم بندی درست است؟ و آیا بین برنامه های اقتصادی
این دو جناح تفاوتی وجود دارد؟

۳- ماهیت طبقاتی جنبش های اعتراضی اخیر را چگونه
می بینید؟ آیا جنبش از ابتدای شکل گیری خود تاکنون به
لحاظ سطح آگاهی و مطالبات تغییری داشته است؟

۴- چرا حضور طبقه کارگر و اقشار زحمتکش، اعم از
معلمین و پرستاران و غیره، در رویدادهای اخیر
نامحسوس بوده است؟ این عدم همبستگی چه معنایی می
تواند داشته باشد؟

۵- حمایت ها یا دخالت های آشکار و پنهان امپریالیسم
در جنبش های اعتراضی جاری را چگونه می توان
تفسیر کرد؟ آیا می توان هم چون رژیم جمهوری
اسلامی، به معترضین برچسب ارتباط با بیگانگان را
زد؟

سپاسگزارم، ونداد آکوچکیان.

شعری ارسالی برای نشریه...



زیر شکنجه و شلاق،
ایمان نیاوردید
به خاک افتادید
آری جرم بزرگ این است،
نخواستن بهشت با حوریان سیه چشم
اینگونه نا برابری و دروغ، جهنم مصورتان شد
حالا گور پدر بهشتی که زیر پای مادرانتان جهنم
شد
و آتشی که زبانه کشید
همه را سوخت
آن گاه که زندگی درد آورتان
به یک پاسخ کوتاه بسته بود
آری یا نه؟
رهایی و رنج
یا رنج و طناب دار؟
جهنم چه می تواند باشد، جز آن چه بر سرتان آمد
و رستاخیز، جز آن چه در خاوران سوخت
حالا کودکان بر مزارتان می دوند
بازی می کنند
مردم از مد سال حرف می زنند
درباره ی معماری خانه ی جدیدشان
به سبک اروپایی مدرن
یا هر سبک زهرماری دیگری
شاید به سبک زندان هایی
که در آن، آزادگان را
زیر شکنجه و شلاق
به بهشت! فرستادند
به اجبار!!!

به گل های شکفته در خون و شلاق نیلا



نگاهی از دور به آن چه در ایران می گذرد



احمدسیف

ابتدا خیال داشتم به این پرسش ها جداگانه پاسخ بنویسم، ولی منصرف شده ام و سعی می کنم به اختصار با توجه به این سؤال ها دیدگاه خودم را به معرض قضاوت شما بگذارم. قبل از آن ولی باید یکی دو نکته دیگر را هم بیان بکنم. یک این که توجه داشته باشید که من الآن ۴۰ سال است در خارج از ایران زندگی می کنم و درثانی، بار آخری که برای چند هفته در ایران بودم، ۶ سال پیش بود. این ها را گفتم تا گفته باشم که من نه تنها اطلاعات دست اول و عینی از اوضاع ایران ندارم، بلکه بخش عمده ای از اطلاعات من براساس آن چه هایی است که در روزنامه ها و یا سایت های اینترنتی درگذر روزگار خوانده ام. برای این که به ماهیت طبقاتی دولت بپردازم باید از ماهیت طبقاتی جامعه آغاز بکنم و در همین جاست که کارم کمی سخت می شود. به گمان من، نه فقط دولت در ایران، که حتی اقتصاد ایران هم رانتی است. منظورم از یک اقتصاد رانتی هم اقتصادی است که در آن فعالیت در عرصه «توزیع» از فعالیت در عرصه «تولید» مهم تر شده است و به همین خاطر «مازادی» که به دست می آید، بخش اساسی اش نه ناشی از تولید ارزش و ارزش افزوده در فرایند تولید- که در این چنین اقتصادی ضعیف است- بلکه اساساً ناشی از «فشارهای غیر اقتصادی» است و به همین خاطر به رانت خواری فنودال ها در عصر فنودالیسم شباهت بیشتری دارد تا به «سود» و «ارزش مازاد» در نظام سرمایه داری. به همین خاطر در نوشته ای دیگر و با اندکی تسامح، ساختار اقتصادی ایران را «فنودالیسم شهری» خواندم که در آن «سرمایه دارش» به فنودال ها بی شباهت نیست، به همان صورتی که «کارگزارش» هم در بی حق و حقوقی به سرف ها بی شباهت نیستند. وقتی دولت

رانتی را هم اضافه کنید- منظورم از دولت رانتی هم دولتی است که عمده درآمدهایش از خارج از اقتصاد می آید (در مورد ایران هم دلارهای نفتی این نقش را دارد)- آن گاه روشن می شود که آن چه اغلب مبارزه طبقاتی در چنین جامعه ای نامیده می شود به واقع، چیزی به غیر بگومگو برسرتوزیع این رانت ها نیست. متأسفانه در ایران- به غیر از دوسه سالی که دکتر مصدق برسرکار بود- سیاست کلان اقتصادی همیشه بر همین مدار می چرخیده است- یعنی چه کنیم تا رانت بیشتری داشته باشیم و بعد این رانت هم صرف پرکردن شکافی می شود که در این اقتصاد تنبل و از نظر تولیدی ضعیف ایران بین مصرف و تولید وجود دارد- درگذشته این نقش را تجار بازار ایفا می کردند و اکنون هم همان طور که بهتر از من می دانید هم سلطان شکر داریم و هم سلطان چای و تازگی ها سلطان برنج و حتی اگر ادعای آقای احمدی نژاد راست باشد، سلطان «سیگار های وارداتی» هم داریم. به سخن دیگر، من در پیوند با ماهیت طبقاتی، تفاوت قابل توجهی بین دولت کنونی و مخالفان اصلاح طلب اش نمی بینم. درباره نقش نظامی ها در اقتصاد، اگرچه در ۴ سال گذشته- به خصوص در ارتباط با قرارگاه خاتم و فعالیت هایش- این نقش بیشتر شده است، ولی آغاز فعالیت های اقتصادی این گروه به ابتدای دوران به اصطلاح «سازندگی» بر می گردد که هم سپاه وارد این معادلات شد و هم وزارت اطلاعات. با این همه به گمان من، اختلاف قابل توجهی بین دولت و مخالفین اش در این حوزه وجود ندارد. یعنی آن چه که برای همه این گروه ها مطرح است چگونگی استفاده از این رانت هاست و برنامه مشخصی برای رونق اقتصادی- آن گونه که از این عبارت استفاده می شود- ندارند. مضافاً که جهت گیری کلی اقتصاد هم خارج از حوزه دولت معین می شود. هم دورنمای ۲۰ ساله در جای دیگری تدوین شده است و هم اجرائی کردن تفسیر تازه اصل ۴۴ قانون اساسی- یعنی اگر به جای آقای احمدی نژاد آقای موسوی هم برنده این انتخابات اعلام می شد، من مطمئن نیستم که شاهد تغییر چشمگیری در عرصه سیاست پردازی اقتصادی می بودیم. البته این حرف من به این معنا نیست که هیچ تفاوتی بین شان وجود ندارد. ولی به گمان من این تفاوت ها در حوزه سیاست پردازی اقتصادی نیست. درباره «سرمایه داری ملی و وبومی» هم اجازه بدهید آب پاکی را بریزم روی دست تان که در این دوره و زمانه چیزی به اسم سرمایه داری ملی و غیرملی نداریم. سرمایه داری یک نظام



مردم در یک سرزمینی توانستند اندکی نفس بکشند و خودشان را برای حفاظت از آن چه هائی که دارند سازمان دهی بکنند، وقتی حکومتی به طور جدی با اشکال گوناگون فساد مالی و اقتصادی حکومت گران مبارزه قاطع کرد، آن وقت می توان ادعای ضدیت با امپریالیسم هم داشت. در عین حال اگرچه در ایران نیست ولی تعجب می کنم که باشند کسانی که دولت آقای احمدی نژاد را با آن چه که با اساس تولید در اقتصاد ایران کرده است هم چنان نماینده سرمایه داری ملی و بومی بدانند! یعنی این دوستان از آن چه که بر بخش صنعت رفت- می خواهد قند و شکر باشد، یا صنایع نساجی و یا کفش یا داروسازی یا فولاد و لوازم خانگی- بی خبرند؟ خودتان بهتر از من خبر دارید که ارزش کل واردات به ایران در ۴ سال دوم دولت آقای خاتمی ۹۹۶۷۶ میلیون دلار بود که برای ۴ سال دولت آقای احمدی نژاد به ۱۸۳۱۴۴ میلیون دلار رسیده است.^۱ خوب این ۸۳ یا ۸۴ میلیارد دلار افزایش واردات بدیهی است که از کیسه تولید کنندگان محصولات داخل صورت گرفت. فکر می کنید چرا صنایع فولاد ما با ۳۵ درصد ظرفیت کار می کند و یا بخش تولید کننده لوازم داخلی هم ۶۰ درصد ظرفیت تولیدی اش عاطل مانده است.^۲ همان طور که پیشتر هم گفتیم من تفاوت عمده ای در سیاست اقتصادی شان نمی بینم. هرچند این احتمال وجود دارد که دیگران کمی هوشمندانه تر از آقای احمدی نژاد بخواهند همان سیاست ها را اجرا نمایند.

البته برای منی که در ایران نبودم و نیستم کمی سخت است که بخواهم درباره جنبش اخیر نظر قاطع و واقع بینانه بدهم چون اطلاعات من محدود است به آن چه که در صفحات تلویزیون دیده و یا درباره اش خوانده ام. جنبش اعتراضی کنونی، در ابتدا به صورت یک توده بی شکل در اعتراض به تقلب گسترده در انتخابات شکل گرفت و عمده شعارهایش هم درباره انتخابات بود و این سؤال که «رأی من کجاست؟». ولی عکس العمل فاجعه آمیز حکومت برآمده از این کودتای انتخاباتی همه را به یک معنا آچمز کرد. منظورم از «آچمز کردن» همگان، شامل خود دولت هم می شود. یعنی الآن دولت هم آچمز شده است و نمی داند چه باید بکند. محاکمات نمایشی راه انداخته است. چپ و راست هرکس را که بخواهند می

جهانی است و یک نوع هم بیشتر نیست. در یک جاهایی اندکی قانونمند تر اداره می شود و در جاهای دیگر هم به مقدار زیادی هردمبیلی است و هرکی به هرکی و به همین دلیل هم، اقتصاد این جوامع بی جان و بی رمق است و درمورد کشورهایی مثل ایران که شیشه جانسان به بهای نفت وابسته است، با بالا و پایین رفتن قیمت نفت، بالا و پایین می رود. مثلاً یک سال پیش که قیمت نفت شده بود بشکه ای نزدیک به ۱۵۰ دلار، یادتان هست آقای احمدی نژاد و شماری از وزیرانش چه ادعاهای خنده داری داشتند؛ ولی امروزه دیگر از آن حرف و سخن ها خبری نیست- چون بازار نفت فرونشسته است- و اما برای «ملی بودن» و یا «درد اقتصاد بومی» داشتن پیش شرط هایی لازم است که در جوامعی چون ایران وجود ندارد. شما هر معیاری که بکار بگیرید اقتصاد ایران در این سال ها بسیار شکننده تر و وابسته تر شده است. منظورم از وابستگی نه فقط وابستگی به درآمدهای نفتی که وابستگی به واردات است. در این وضعیت صحبت از «بورژوازی ملی» و یا «سرمایه داری ملی» کمی به نظرم خنده دار است. البته درحوزه سیاست خارجی، هم چنان آن مخالفت ها صورت می گیرد که به نظرم بیشتر مصرف داخلی دارد تا این که در معادلات بین المللی تغییری ایجاد کند. البته خبردارید که هستند کسانی- برای نمونه جیمز پتراس- که حتی از همین مخالفت با سیاست های خارجی ایالات متحده برای این حکومت ها خصلت «ضد امپریالیستی» هم کشف کرده اند. من برای جیمز پتراس احترام زیادی قائلم، ولی فکر می کنم در این جا بد جوری به بیراهه افتاده است و درک نمی کند که اگر به آموزش های مارکس وفادار باشد، هیچ حکومت سرکوبگری نمی تواند حکومتی ضد امپریالیستی هم باشد. مبارزه با سلطه امپریالیستی اگر قرار است جدی و واقعی و مؤثر باشد، لازم دارد که همه نیروهای اجتماعی در این راه بسیج بشوند و چنین کاری با سرکوب گسترده مردم عملی و امکان پذیر نیست. مبارزه با امپریالیسم خیلی بیشتر از به کار گیری تعدادی تظاهر کنندگان حرفه ای است که از در و دیوار سفارت خانه ها بالا می روند و پرچم می سوزانند. وقتی در یک اقتصاد شما مجبورید از جان آدم تا شیرمرغ را از کشورهای دیگر وارد بکنید - چون دلارهای بادآورده نفتی دارید- ادعای مبارزه با امپریالیسم لطیفه ای است که از بد حادثه حتی خنده دار هم نیست. هرگاه تولید را سامان دادید، هرگاه برای اکثریت جمعیت یک کشور حداقلی از رفاه مادی و معنوی را فراهم کردید، وقتی

^۱ <http://www.fararu.com/vdciiyar.t1aww2bcct.html>

^۲ همان جا، بنگرید به:

<http://www.hamshahrionline.ir/News/?id=86850>



بدعت است، بلکه کمتر از شرک نیست. ولی الآن همه کسانی که یا در این کودتا مشارکت داشته یا از آن با جان و دل حمایت کرده اند، دریافته اند که «کشتی بان را سیاستی دگر آمد» و اگر کوتاه بیایند، کل بازی را باخته اند. به همین خاطر است که دست پیش می گیرند که عقب نمانند. و الا این چه ادعای سخیفی است که اطاعت از رئیس جمهور، برای یک مذهب باور، هم چون اطاعت از خداوند باشد! کار از آن جا خراب می شود که اگر اصل خبر را خوانده باشید- به قرار این جملات را در سایت ها حذف کرده اند- این وحدانیت به دریافت حکم از سوی ولایت فقیه گره خورده است- یعنی به قول ایشان چون رئیس جمهور از ولایت فقیه حکم می گیرد به چنین جایگاهی می رسد. خوب، شما بهتر از من می دانید که علاوه بر رئیس جمهور کم نیستند مقامات دیگری که از ولایت فقیه حکم می گیرند. اگر این ادعای سخیف درست باشد، آن وقت ایران می شود کشوری که در کنار «الله» هزار و یک «شبه خدا» هم دارد! و این به گمان من، نشان دهنده عمق بحرانی است که رژیم با آن روبروست که کارشان به «شبه خداترشی» رسیده است. باری، همان گونه که گفته ام خواسته های این جنبش اعتراضی به یقین تغییر کرده است، ولی هنوز آن قدر پیش نرفته است که به اصطلاح از همه «خط قرمزها» بگذرد. و اما چرا کارگران و دیگر اقشار زحمت کش در آن مشارکت مستقیم ندارند؟ به گمان من این غیبت دو دلیل دارد: یکی «رشوه دادن های» گسترده آقای احمدی نژاد در ماه های قبل از انتخابات- که الآن دارند دانه دانه آن ها را پس می گیرند، مثل افزایش حقوق ها و یا افزایش بازنشستگی و یا پرداخت سود عدالت و غیره و دوم این که، این جنبش تا جایی که من خبر دارم وارد عرصه اقتصاد نشده است و به گمان من، برای کارگران و دیگر زحمت کشان روشن نیست که چرا باید مستقیماً وارد عرصه کارزار بشوند؟ اگرچه آزادی و مزاحمت های خیابانی کمتر خیلی هم مهم اند، ولی خودتان بهتر از من خبر دارید که برای همه اقشار این مزاحمت ها به یک اندازه اهمیت ندارد. وقتی قیمت ها تقریباً هر روزه افزایش می یابد و حقوق و درآمدها یا افزایش نمی یابد و یا به میزانی افزایش نمی یابد که جبران از دست رفتن قدرت خریدها را بکند و یا به سخن دیگر، وقتی حقوق ها ریالی باقی می ماند و قیمت ها «دلاری» می شود، من فکر می کنم ارجحیت های افراد و اقشار تفاوت می کند. یعنی به نظرم این گونه می رسد که بخش قابل توجهی از مردم- به خصوص کارگران و

گیرند و بعد این افتضاحات جنایت کارانه را داریم که از کهریزک و بازداشتگاه های دیگر بیرون زده است. در روزنامه ها خواندم که حتی مسابقات فوتبال هم پشت درهای بسته برگزار می شود. خوب تا کی می شود به این شیوه حکومت کرد؟ در هیچ دوره ای در سی سال گذشته، جمهوری اسلامی با چنین چالشی- که به مقدار زیادی نمود «خود زنی» حیرت آور حکومت است- روبرو نبود. قصد کم برآورد کردن هزینه های جبران ناپذیری که مردم عادی کوچه و بازار تا کنون پرداخته اند نیست. ولی اگر این کودتای انتخاباتی انجام نمی گرفت و رأی مردم خوانده می شد و آقای موسوی رئیس جمهور اعلام می شد، خوب، چه اتفاق عجیبی می افتاد! در جواب به این پرسش، من چیزی به قلم نمی رسد. حتی امروز خوانده ام که ایشان گفته اند می خواهند جمهوری اسلامی را به دهه اول انقلاب برگردانند. من آن سال ها هم در ایران نبودم و تجربه و دانش شخصی ندارم، ولی فکر نمی کنم زندگی روزمره مردم با آن چه که در دوره آقای احمدی نژاد تجربه کرده بودند، تفاوت می کرد. پس چرا دست به کودتا زدند؟ نمی دانم و قلم قد نمی دهد به این پرسش جواب بدهم. الآن دیگر گزارش رجا نیوز را هم داریم که به آقای لاریجانی گیر داده است که با اطلاع از گزارشات مخفی به آقای موسوی به خاطر پیروزی در انتخابات تبریک هم گفته بود! ولی این کودتای انتخاباتی و آنچه که در دو ماه گذشته کرده اند، موجب شده است که اکنون دیگر اعتراضات حرفهای دیگری می زند و به یقین خواسته های متفاوتی دارد. اگرچند هفته پیش ابطال انتخابات و یا رئیس جمهور اعلام کردن آقای موسوی، باعث ختم قضایا می شد، الآن دیگر این ها کافی و کارساز نیست. به عنوان نمونه، شورای نگهبان- با این سابقه مخرب و به خاطر نقشی که در این کودتا ایفا کرده است- حداقل اگر برچیده نشود با اعضای کنونی اش قادر به ادامه حیات نخواهد بود. من حتی مطمئن نیستم که موقعیت ولایت فقیه به شدت تضعیف نشده باشد. به همین خاطر است که عده ای به تکاپو افتاده اند تا از این ریزش ها جلوگیری کنند. آقای مصباح یزدی، آدم نادانی نیست، ولی وقتی ادعا می کند که «اطاعت از رئیس جمهور، اطاعت از خداست»^۱ به نظر من دقیقاً همین واهمه را بیان می کند. او هم می داند که تشبیه اطاعت از خدا به اطاعت از یک فرد- برای کسی که دین دارد- نه فقط

^۱ <http://fardanews.com/fa/pages/?cid=88589>



براین طبل برنامه ریزی «امپریالیسم» می کوبند آن وقت چه داشتند تا که بگویند؟ این شیوه برخورد به مسائل و مشکلات در ایران سابقه ای تاریخی دارد و به واقع پی آمد «بی اختیاری» تاریخی ماست. یعنی کسی که «اختیار» ندارد- که ما متأسفانه در عرف و قوانین مان نداریم- بدیهی است که «مسئولیت» هم نمی پذیرد و این البته شامل مقامات دولتی هم می شود، ولی از طرف دیگر، وقتی رشته امور به این شکل کنونی اش از دست دولتمردان به در می رود، ساده ترین و درعین حال بی فایده ترین کار این است که یقه یک «دشمن خارجی» را بگیرد. این به گمان من، به این می ماند که شما برای بیماری که نیاز به عمل جراحی قلب دارد، جراحی پلاستیک انجام بدهید و مثلاً بینی اش را کوچک بکنید و شکل و بشیره اش را تغییر بدهید. یعنی به جای وارسیدن درون، به عوامل بیرونی توجه کنید. مشکل اصلی که حل نمی شود هیچ، حتی بعید نیست مشکلات تازه ای هم پیش بیاید. به نظر من، برای امپریالیسم به مراتب ساده تر است تا با حکومت های سرکوبگر و غیر پاسخگو و در شرایط فقدان مطبوعات آزاد ارتباط داشته باشند تا با حکومت هایی که به طور دموکراتیک از سوی اکثریت مردم انتخاب می شوند و به همین دلیل باید به خواسته های این اکثریت پاسخگو باشند و مطبوعات آزاد هم هست که می تواند از دولت حساب بکشد. در نتیجه من این اتهام را در اساس، کوششی برای رد گم کردن و آدرس غلط دادن می دانم.

۲۲ مرداد ۱۳۸۸

<http://niaak.blogspot.com>

دیگر اқشار زحمت کش- آن چنان گرفتار پرکردن شکم خود و خانواده خود هستند که نمی توانند در این جنبش اعتراضی شرکت کنند. مضافاً که از سیاست های اقتصادی اصلاح طلبان چه در دوره آقای هاشمی و یا در ۸ سال آقای خاتمی، تجربیات خوشی ندارند. الآن هم تا جایی که من خوانده بودم، در کلیات سیاست های اقتصادی همه نامزدهای انتخاباتی مثل هم بودند. به عنوان نمونه من نخواندم که مثلاً نامزدی در مخالفت با واگذاری همه دارایی های دولتی به بخش خصوصی چیزی گفته باشد. اگر اختلاف نظری بود در شیوه اجرای این سیاست حرف زدند و یک دیگر را به کم کاری و بد کاری متهم کرده بودند.

و برسم به آخرین پرسش شما، برای من جالب است که حتی شما هم انگار باور کرده اید که «امپریالیسم» از جنبش های اعتراضی آزادی خواهانه درکشورهایی چون ما «حمایت» می کند؟ و یا از «دخالت آشکار» آن ها می پرسید! من دروغ چرا هیچ کدام از این پیش گزاره ها را قبول ندارم. این که به سرکوب خون بار جنبش اعتراض کرده اند حتی در درون ایران هم خیلی ها همین گونه اعتراض کرده اند. گذشته از نامزدهای انتخاباتی، اکثریت مراجع تقلید هم به این خشونت ها اعتراض کرده اند. اگر هم منظور شما از دخالت مستقیم ایجاد شبکه های خبری مثل بی بی سی و یا صدای امریکا باشد، خوب ایران هم، شبکه پرس تی وی خود را به انگلیسی دارد. اگر این گونه انگ زدن درست باشد که خوب، اعتراض امریکا و اسرائیل به «مداخله» ایران و یا حمایت «جمهوری اسلامی» از تروریسم بین المللی درست است. من این گونه فکر نمی کنم. فعلاً به محتوای آن چه که این خبرگزاری ها ارایه می دهند نمی پردازم. به نظرم، درک این که چرا رژیم به معترضان برچسب ارتباط با خارجیان می زند و این نمایشات مضحک محاکمه را راه انداخته است، دشوار نیست. گفتیم و باید تکرار کنم که خودشان هم می دانند که گرفتار یک بحران عمیق و همه جانبه ای شده اند، یا باید این قدر اعتماد به نفس و شجاعت داشته باشند و با پذیرش آن چه هایی که نمی باید می کردند و کردند و یا باید می کردند و نکردند، با مجازات متخلفین از مردم عذر تقصیر بخواهند و یا این که از زیر بار مسئولیت خویش در بروند و چه شیوه ای بهتر که برای این رویدادهای غم انگیز و پرهزینه یک عامل «نیروی خارجی» بتراشند. پیشتر هم گفتم اگر به این کودتای انتخاباتی دست نمی زدند، من تردید ندارم که هیچ اتفاق خاصی نمی افتاد و روشن نیست آن ها که



خواهد شد! اما باکی نیست! چون زمانیکه بی حیایی گریه، او را از دستبرد زدن به دیزی در باز، باز نمی دارد بر من نیز حرجی نیست!

بعد از گذشت سی سال از عمر ننگین جمهوری نکبت و شاهد بودن همه ی تبهکاری ها و جنایت های سبعانه، خود را تجاهل می زنید و خطاب به آقای علی اکبر رفسنجانی می نویسید:

« افرادی این مطالب را به من گفته اند که دارای پست های حساس در این کشور بوده اند. نیروهای نام و نشان داری که تعدادی از آنها نیز از رزمندگان دفاع مقدس بوده اند. این افراد اظهار داشته اند، اتفاقی در زندان ها رخ داده است که چنانچه حتی اگر یک مورد نیز صدق داشته باشد، فاجعه ای است برای جمهوری اسلامی که تاریخ درخشان و سپید روحانیت تشیع را تبدیل به ماجرای سیاه و ننگین میکند که روی بسیاری از حکومت های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد»

احسنت بر شما و آنانی که در این کشور دارای پست های حساسی بوده اند. از سیاه و ننگین شدن تاریخ درخشان و سپید شیعه نیز وحشت دارند، اما شهادت پیوستان مردم، همصدایی با مظلومان و سرخ روی مردن شعاری و ادعایی را نیز ندارند! و مطمئناً اگر جیره مزدوری و حقوق ماهیانه و پست و مقامشان به خطر بیفتد، با توسل به تقیه که شیعه را از سرخ روی بودن و مردانه مردن باز داشته و باز می دارد، همین گفته ها را نیز کتمان نموده و با وزنه ی جانشان از بر باد رفتن عمامه و عبای آخوندی هر چند جنایتکار و ضد مردمی دفاع خواهند کرد!

در ادامه نوشته اید:

« اینجانب این مطالب را برای شما مینویسم و مصرانه میخواهم روی این قضیه اقدام و به صورتی که صلاح میدانید با حضرت آیتالله خامنه ای مطرح فرمایید و با جدیت پیگیر شود تا روشن گردد اگر چنین اتفاقی نیفتاده که انشاءالله هم نیست و بعید میدانم باشد، اعلام شود، چرا که در همین جامعه امروز و توسط خود بچه های بازداشتی در رسانه ها و سایتها در حال مطرح شدن است و معلوم نیست آیندگان چه قضاوتی با شاخ و برگ

توضیح نشریه: مقالات برگرفته از سایر سایت ها، الزماً تمامی دیدگاه های نشریه میلیتانت را منعکس نمی سازند.

جناب آقای شیخ مهدی کروی!



فرزاد جاسمی

روی سخنم با شما نیست. چون سخن گفتن با کسانی که از موضوعی آگاهند و خود را به تجاهل می زنند، و در این حال مستمعین شان را سفیه و احمق می پندارند، کاری بیهوده و آب در هاون کوبیدن است! به ویژه دزدان با چراغی که با سوء استفاده از مشکلات فرهنگی و مصیبت بارتز، عدم دارا بودن حافظه ی تاریخی مردمی نجیب و شریف، هزار و چهارصد تبهکاری، تحمیق و جنایت پیشگی مستقیم و غیر مستقیم و سی سال حکومت معلوم الحال روحانیون وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه را خدمت و نه خیانت بدانان می دانند!

بنا بر این، روی سخنم با هموطنان مظلوم و بی دفاعی است که بدون در نظر گرفتن سی سال تجربه ی دردناک و ویرانگرانه، باز هم با یک دانه ی مویز گرمیشان می شود و به نامه پراکنی ها و طرح مسائلی روشنتر از آفتاب، از سوی امثال شما دلخوش می نمایند و در دام می افتند!

می دانم که با نگاشتن این چند جمله، از سوی پاره ای قلم بدستان فرصت طلب و سیاست بازان ابن الوقت، مورد سرزنش و شماتت قرار خواهم گرفت و با این انتقاد که در حال حاضر نوشته ای چنین، باعث تفرقه و نفاق



و با رعایت کمال انصاف به بررسی و ارائه گزارش
بپردازم».

برای یک روحانی شیعه با آن همه ادعا و کبکبه و دبدبه،
کدام مشغله و گرفتاری ای، مهم تر از رسیدن به حق
مظلومان و حفظ بیضه ی مبارکه اسلام است؟ آن هم
حرکتی که می بایست در زمان و دوران حیات امام
راحتان صورت می گرفت تا جلوی فجایعی جبران
ناپذیر و تبهکاری های ددمنشانه و سبانه گرفته شود!
جیفه دنیا را چسبیدید؟ ملتی را خوار و حقیر نمودید؟
کشوری را ویرانه و خراب کردید؟ حال نیز به بهانه
شان و شوکت و مشغله ها و گرفتاری ها، از افشای
حقیقت و گرفتن حق جوانان این مملکت طفره می روید؟
انتظار رو سفیدی، درخشندگی و از همه مهمتر پابندی
جوانان مملکت به مذهب شیعه و اعتقاد به دستگاه خلیفه
گری را نیز دارید؟ حتی در آینده؟!

و در نهایت لب مطلب را بیان می کنید که:

« عده ای از افراد بازداشت شده مطرح نموده اند که
برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده
اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی
آنان گردیده است. از سوی دیگر افرادی به پسرهای
جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده اند به
طوری که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی
روحي و جسمی گردیده اند و در کنج خانه های خود
خزیده اند».

به گفته ی لرها، عمامه تان را بالاتر بگذارید! ولی گویا
خیلی دیر خبردار شده اید!! یا همانطور که گفتم، بر
اساس عادت دیرینه و سوء استفاده از بعضی خصوصیت
های نامیمون و ناپسند ما مردم، خود را به تجاهل می
زنید و دام نیرنگ و خدعه ای دیگر گشوده اید! زیرا نه
تنها شما، آقای هاشمی رفسنجانی، ولی مطلقه ی فقیه و
همه بازجویان و بازپرسان ستاد خبری سپاه پاسداران و
بعدا وزارت اطلاعات، بلکه تمامی روحانیون خرد و
درشت وابسته به دستگاه خلیفه گری شیعه، نه تنها از
تجاوز به زندانیان اعم از دختر و پسر خبر داشته و
دارند بلکه بسیاری از آنان، خود در انجام این عمل شنیع
و جنایت آمیز اسلامی و شیعی شرکت داشته و برای
آخرتشان توشه انداخته اند! بدانسان که خالد بن ولید

دادن آن خواهند کرد. همچنان که جمهوری اسلامی و
روحانیت مظلوم نیز مسوول آن شناخته خواهند شد. اگر
هم خدای ناکرده رخ داده باشد، سریع با عوامل آن در
هر جایگاهی برخورد و اعلام شود تا در شرایط فعلی که
بازار شایعات داغ است، فرصت به فرصت طلبان داده
نشود، همچنان که لازم است ترتیبی اتخاذ گردد تا این
اقدام از سوی هیاتی عالیرتبه صورت گیرد تا افراد مورد
بحث جرات بیان حقایق را داشته باشند چرا که شنیده ام
تهدید شده اند که اگر مطلبی در این خصوص بیان
نمایند، نابود خواهند شد»

بله، آقای کروبى!

فرض بر همان انشاءالله گریه است بگذارید بهتر است!
دلسوزی و نگرانی تان به حدیست که از مخاطب خود
می خواهید تا مسئله را با بزرگ فرمانده ی کودتا و
مسبب اصلی همه ی جنایت ها و تبهکاری های دوران
سی ساله ی گذشته در میان بگذارد. باشد که ایشان نیز
از جاه طلبی، زرپرستی، و افکار و اندیشه های ضد
بشری و شیطانیست دست برداشته و فرمان پیگیری و
مجازات خطا کاران صادر کنند! که شود؟ تا آبروی
جمهوری اسلامی و روحانیت مظلوم نرود! آشیخ! خود
گفتی که خود کنی خنده! روحانیت مظلوم!! برای آنان
می گویی که در حال زندگی می کنند؟ عده ای در حال
بیدار شدند! اما آیندگان!! مطمئن باش که قضاوتی
دهشتناک و به یاد ماندنی در باره مظلومیت تان خواهند
کرد! مطمئن باش که در صفحه های تاریخ آینده، همان
عبارتی را خواهند نوشت و به دیگران خواهند آموخت
که در باره ی چنگیز و نوادگانش نوشتند:

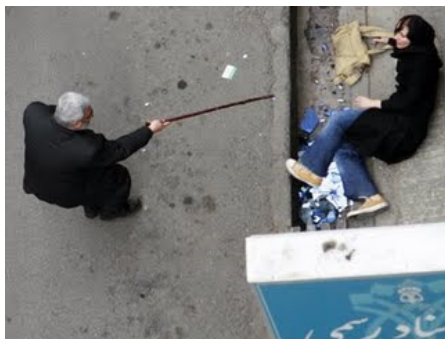
« آمدند و کشتند و سوختند و بردند!!»

نوشته ای:

« اینجانب به خاطر اسلام و در رأس آن امام راحل و
این همه فداکاریها و شهادتها و به قصد قربت الی الله، به
رغم آنکه در شان من نیز نمیشد و به رغم همه مشغله
ها و گرفتاریها و به رغم آنکه میدانم به حیثیت اینجانب
لطمه خواهد خورد، آماده ام مسوولیت تحقیق و بررسی
جهت تعیین صحت و سقم این حوادث و اخبار رسیده را
بر عهده گیرم و تعهد شرعی مینمایم بدون حب و بغض



تجاوز نماد سلطه گری جامعه طبقاتی



رزا (رهایی زنان ایران)

« یکی از همبندی ها نظر جدیدی را پیش کشید که برایم آموزنده بود. می گفت باید تعریف روشن و دقیقی از تجاوز داشته باشیم. "آیا تجاوز فقط امری جنسی است؟" ، "آیا تمام کارهایی که به زور بر ما تحمیل می شود، تجاوز به حریم ما نیست؟" و... به راستی هم مگر شکنجه، اهانت و ناسزا، حتی نگاهی تحقیر آمیز یا شهوانی نوعی شکستن حرمت انسانی و تجاوز محسوب نمی شود؟ برایمان تعریف کرد که هنگام دستگیری و انتقال به کمیته، مأمور ساواکی که کنارش نشسته بود با استفاده از فرصت او را دستمالی کرده بود. آیا این کار تجاوز نبود؟ قصد داشت در دادگاه رسماً اعلام کند که به او تجاوز شده است. اما در دادگاهی غیرعلنی و فرمایشی، حتی این فرصت را هم به او ندادند. این بحثی بود جدید. انگار تازه متوجه شده بودیم که همه ما به نوعی مورد تجاوز قرار گرفته بودیم و قرار می گرفتیم. آن مشت های سنگینی که به سر و صورت و سینه هایمان می زدند، آن باتوم های برقی ای که به نوک پستان ها متصل می کردند، آن لخت کردن ها در برابر چشم های هیز بازوها، آن فحش های رکیک جنسی و ... همه و همه تجاوز بود. اشکال کار این بود که ما ، انگار همه خشونت ها، شکنجه ها، زندان و محکومیت های دراز مدت و ... را واکنشی "عادی" از طرف ساواک تلقی می کردیم. در برابر کم ترین کاری علیه رژیم ، آماده پذیرش هر نوع خشونتی بودیم. » (به کسی نگویی ها) بر گرفته از « داد بی داد » گردآوری ویدا حاجبی تبریزی

(سیف الاسلام) ها، اندوختند و در حال حاضر در کنار رب و معبودشان روزی می خورند!

حضرت آقای کروبى!

همرزم و همقطارتان، حضرت آیت الله حسینعلی منتظری، قبل از شما و در دورانی که متصدی پست های حساس مملکت بی صاحب و در جهل و نادانی فرو رفته بودید، در نامه ی مورخ ۱۷ / ۷ / ۱۳۶۵ که جواب نامه ی مورخ ۱۲ / ۷ / ۱۳۶۵ آن امام راحل و عارف جمارانتان است و در صفحه ۵۱۱ - پیوست شماره ۱۴۳ - کتاب خاطراتش آمده، به این موضوع اشاره و از پیر و مرادش می پرسد:

«... می دانید در زندان مشهد در اثر نبودن پزشک و نرسیدن به زندانیهای دختر جوان بعداً ناچار شدند حدود بیست و پنج نفر دختر را با اخراج تخمدان و یا رحم ناقص کنند؟

آیا می دانید در زندان شیراز دختری روزه دار را با جرمی مختصر بلافاصله پس از افطار اعدام کردند؟ آیا می دانید در بعضی زندان های جمهوری اسلامی دختران جوان را به زور تصرف کردند؟ ...»

آیا می دانی آقای کروبى؟ تجاوز به فرزندان این بوم و بر از سوی دستگاه خلیفه گری تازگی ندارد! اگر چنانچه در میان روحانیت شیعه، حتی یک نفر نیز به مذهبی که ادعای سرسپردگی را دارد و دم از آن می زند، معتقد باشد و صادقانه حدیث امام اولش در باره ی دزدین خلخال از پای زن یهودی را باور داشته باشد، می بایست یا چون امام سومش شمشیر در دست بگیرد و علیه خلافت یزیدی موجود برزمد، یا مرد و مردانه با اعلام علت، در ملاء عام خودکشی کند! باشد که گروهی بارتان کنند و مذهبشان تداوم یابد! ورنه...

پانزدهم امرداد ماه هشتاد و هشت

برگرفته از:

<http://www.hafteh.de/?p=5754>

ترانه موسوی دختری زیبا و جوان بود که در بازداشتگاه بارها و به صورت دسته جمعی مورد تجاوز قرار گرفت



را با گلوله می کشتند و فردای فاجعه، بازجو را به منزل دختر می فرستادند و اعلام می داشتند که شب گذشته بازجو دخترشان را عقد (بخوانید تجاوز) کرده است و پولی اندک می دادند و می گفتند که این هم مهریه و حالا پول گلوله را از آن کم کنید. اکنون جنایتکاران دیروز (موسوی نخست وزیر کشتار ۶۷، کروی رئیس مجلس کشتار ۶۷، صانعی و موسوی اردبیلی و موسوی تبریزی از سران قوه قضاییه کشتار ۶۷) یک صدا می گویند که تجاوزات در جمهوری اسلامی بی سابقه است. به قول شاملو:

« فریبمان مده ای!

حیات ما سهم تو از لذت کشتار قصابانه بود.

لعنت و شرم بر تو باد!»

حتی امروز هم کروی در نامه اش با خود شیرینی، رهبر را از این جنایات مبرا می کند. در پرداختن کروی به مسأله تجاوز هم می توان رد پای تفکر عقب مانده دینی (حال در قامت روشنفکری اش) را به زنان دید. کروی در مورد تجاوز به دختران و زنان از پارگی مقعد و رحم و ازاله بکارتشان مویه می کند و در مورد تجاوز به پسران نسبت به افسردگی شان. در اندیشه کروی مرد ذهن است و زن جسم. مرد دچار تبعات روحی- روانی و مشکلات اجتماعی می شود، اما زن تنها جسمی است که آسیب می بیند، بکارتی است که از ازاله می شود. برای کروی رابطه جنسی بدون رضایت با زن دارای ایراد نیست و اصل تمکین اش بر آن صحه می گذارد و زن در نتیجه از این نباید دچار افسردگی شود، فقط مشکل آن است که در این تجاوز بکارتش از دست می رود، بکارتی که باید به صورت شرعی برداشته شود تا ناموس مردان بر باد نرود. مشکل آن است که در این تجاوز بر اثر شدتش پارگی مقعد و رحم رخ می دهد و احتمالاً اگر به شیوه های نرم صورت گیرد و به پارگی نینجامد مشکلی ندارد. تجاوز دهه ۶۰ تنها منحصر به دختران مجاهد نبود و دختران و زنان کمونیست گرایش ها و سازمانهای گوناگون را نیز در بر می گرفت و البته زنان و دختران کمونیست برای جلدانی چون لاجوردی، غلامحسین عصا به دست (الهام) و محمود احمدی نژاد (که آن زمان بازجو و تیر خلاص زن بود) و آمران خط امامی و غیر خط امامی

و سپس جسدش سوزانده شد و در بیابان رها گشت. خبر هولناک است و فاجعه آن گاه در تمام ابعادش قد علم می کند که گزارشات متعددی از تجاوز (هم به دختران و هم به پسران) وجود دارد و این گزارشات تنها گوشه ای از سبیتی است که در کهریزک جاری بوده است (یا شاید بنابر گزارشاتی که مبنی بر ادامه فعالیت کهریزک هست، هنوز هم جاری است) و همه می دانند که کهریزک تنها یکی از آن بازداشتگاه های مخوف و مخفی است که این جنایات در آن صورت می گیرد. جنبه تراژیک قضیه آن جا رخ می دهد که در مضحکه ای تلویزیونی برای حل مسأله، صورت مسأله پاک می شود و وجود ترانه موسوی در ایران انکار می شود و طنز همنشینی دروغگویی و فراموشکاری به وقوع می پیوندد. مأمور ثبت احوال (که بنابر گزارش پیک نت در واقع از فرماندهان نیروی انتظامی است) می گوید که سه ترانه موسوی وجود دارد: یکی دوساله، دیگری چهل ساله و در آمریکاست و آن یکی ۲۳ ساله که در فرانسه است. بگذریم از این که هم موسوی فامیلی زیادی است و هم ترانه نامی رایج و این که فقط ۳ ترانه موسوی وجود داشته باشد، احتمالی بعید است و بگذریم از این که ترانه موسوی تجاوز شده و کشته شده ۲۶ ساله بوده است. سپس دوربین به نزد خانواده ای می رود که ادعا می کنند ترانه دخترشان است و در کانادا زندگی می کند! بعد هم افشاگری کروی راجع به چگونگی ساخت این نمایش صورت می گیرد و اسرار پشت پرده نمایان می شود. نامه کروی و گزارشات بابک داد نیز فقط اشاره ای کوچک به این تجاوزات است، اما ماجرا به همین جا ختم نمی شود. آن چه اتفاق افتاده بر خلاف نامه کروی امری بی سابقه در جمهوری اسلامی نبوده است. این نکته ای است که حتی سران رژیم نیز به شکل ضمنی به آن اذعان دارند. سید احمد خاتمی در خطبه های نماز جمعه تهران در پاسخ به کروی گفته است: « شما همان حرفی را زده اید که منافقین (منظورش مجاهدین خلق است) در دهه ۶۰ می زدند» و همین، اشاره به واقعه تلخی دارد که در دهه ۶۰ (به ویژه در سال ۶۷) رخ داد و آن تجاوز به دختران مجاهد قبل از اعدامشان بنابر این توجیه شرعی بود که طبق روایتی دختر مسلمان باکره به بهشت می رود و از آن جا که جنایتکاران آن زمان (خط امام دیروز، اصلاح طلبان امروز) نمی خواستند مجاهدین جایشان را در بهشت تنگ کنند، بازجویی را به سراغ دختر بخت برگشته مجاهد می فرستادند تا به وی تجاوز کند و بعد آن دختر



کارفرمایانشان از هر مجازاتی در امان ماندند یا آن جا که سرمایه در قامت مشتری سکس یا تاجر آن است، ولی تن فروش قربانی به سوی نیستی پرتاب می شود (موردی که چند سال پیش رخ داد و البته به عنوان استثنا به دلیل رسانه ای شدن و وکالت شادی صدر در نهایت با وساطت رئیس قوه قضاییه به فاجعه نهایی نینجامید ولی بیانگر عمق فاجعه در سرمایه داری مردسالار است، لیلا مافی بود، دختری که از ۹ سالگی به خاطر فقر خانواده به تن فروشی واداشته شد، بارها مورد تجاوز قرار گرفت، در خیابان و خانه فساد به حراج گذاشته شد، چند بار دستگیر شد و تازیانه های ستم سرمایه و اسلام را بر تن نحیفش حس کرد و سرانجام در ۱۸ سالگی در دادگاه به اعدام محکوم شد در حالی که رئیس خانه فساد که او در آن دستگیر شد، به پرداخت جریمه و شلاق و زندان کوتاه مدت محکوم گشت) تجاوز فقط ثمره تلخ و زهرآگین این حکومت نیست. در حکومت ستمشاهی نیز تجاوز به زنان زندانی سیاسی امری شایع بود و در بسیاری از خاطرات و کتب از جمله «داد بی داد» گردآوری ویدا حاجبی تیریزی به آن اشاره شده است. تجاوز با بطری، با باتوم برقی، تجاوز تک نفره بازجو و تجاوز چند نفره بازجویان و همچنین شکنجه ها و آزارهای جنسی.

تجاوز محصول اختصاصی ایران نیست. پس از سرکوب جنبش اسپار تاکوس، بردگان مرد کشتار شدند و به بردگان زن تجاوز صورت گرفت. در الجزایر، جمهوری فرانسه دوگل علاوه بر عملیات «موش کشی» (نام عملیات کشتار انقلابیون الجزایری)، در زندان ها به شکنجه و تجاوزات گسترده دست زد که جمیله بوپاشا که به همت سیمون دوبووار و وکیل جمیله یعنی ژیزل حلیمی رسانه ای شد تنها یک نمونه از آنان است. در شیلی پس از کودتای پینوشه علیه دولت سوسیالیست و دموکراتیک آینده که با حمایت آمریکا و برای اجرای برنامه های نئولیبرالی و شوک درمانی اقتصادی میلتون فریدمن انجام شد، به زنان کمونیست در ملا عام تجاوز صورت گرفت. آمریکا خود نیز در جنگ علیه خلق قهرمان و انقلابی ویتنام علاوه بر کشتار و استفاده از انواع سلاح های غیر متعارف به تجاوزی گسترده نیز دست زد و در زندان های ابوغریب و گوانتانامو تجاوز و شکنجه جنسی جزو شیوه های عادی شکنجه اش بود و البته وضعیت زندان های آمریکا و به

آنها (نظیر مصطفی پور محمدی و محسنی اژه ای) در حکم غنائم جنگی بودند که از جنگ با کفار حربی به دست آمده و همان طور که کشتارشان را حق خود می دانستند، تجاوز به آن ها را نیز به عنوان کنیز حق مسلم خود!

این قساوت به حدی گسترده بود که منتظری نیز به آن معترض شد (البته پاسخش را نیز با برکناری از قائم مقامی رهبری و بعدها حمله به بیتش و حصر دید) و در کتاب خاطراتش به آن اشاره دارد. اما ماجرا باز هم به همین جا ختم نمی شود. تجاوزات سیستماتیک، حکومتی یا مورد حمایت یا در نهایت اغماض حکومت تنها محدود به تجاوزات سیاسی نیست. تجاوز امر به معروف و نهی از منکر و بسیج و سایر دستگاه های ارباب زنان، که یک نمونه اش یعنی زهرا بنی یعقوب رسانه ای شد یا وقایع دانشگاه های زنجان، تبریز، کرمانشاه و علامه، صرفاً بخشی از زندگی زنان در ایران است. و باز هم ماجرا این جا خاتمه نمی یابد. تجاوز فقط ناشی از اعمال این جانوران پلید نیست، بلکه تجاوز در بطن پلشتی قانون اسلام خانه دارد، قانونی که در آن پدیده ای با عنوان «مجوز قتل مهدور الدّم» وجود دارد و وقتی خون جان زن نگون بختی که انگ مهدور الدّم خورده مباح است، خون بکارتش هم خود به خود مباح شده است. قانونی که اصل تمکین در آن به مرد اجازه تجاوز به همسرش را می دهد و زن نیز باید در برابر این تجاوز مطیع باشد (اصولاً این تجاوز حق مسلم مرد است). قانونی که در آن پدوفیلی و تجاوز به کودک مجاز است، آیا انتظار دیگری از آن می توان داشت؟

اما این هم خاتمه ماجرا نیست. تجاوز صرفاً امری جنسی نیست. تجاوز، خشونت و تحقیر است. آیا حجاب اجباری با شعار «یا روسری یا توسری» و به زور اسید و چاقو و پونز اوباش حزب الله و خواهران زینب و فاطمی کماندوها و در شکل مدرن و امروزی اش «گشت ارشاد» گونه ای تجاوز نیست؟ این یک نیمه ماجراست. نیمه دیگر آن تجاوزی است که به صورت مستقیم، سرمایه در قامت کارفرما، عامل آن است و در مقابل عمدتاً دستگاه قضاوت سرمایه ساکت است. گلاویز سلطان نیا کارگر ۱۹ ساله کوره پز خانه و مهتاب احمد زاده کارگر ۱۵ ساله جوجه کشی دخترانی بودند که بر اثر تجاوز یا آزار جنسی کارفرما خود را در آتش سرمایه داری مردسالار سوزاندند، اما



ویژه رفتار با سیاه پوستان در زندان که شهره خاص و عام است.

از این گونه تجاوزان هم که بگذریم، اگر نگاهی به آمار تجاوزات در سطح جهانی بیندازیم متوجه می شویم که بیش از ۷۵ درصد تجاوزات (این آمار براساس تجاوزات گزارش شده است) با برنامه ریزی قبلی انجام شده است؛ یعنی به قصد ارباب و تحقیر زن.

کانادا: کنوانسیون فدرال حزب نیو دموکرات ۲۰۰۹ - به ائتلاف، "نه" بگویید!

کامیلو کاهیس از تورنتو

ترجمه: بابک کسرای

در طی یک سال گذشته، بحران اقتصادی تأثیرات وخیمی بر کارگران کانادا داشته است. از اکتبر سال ۲۰۰۸ تا اوایل ماه ژوئن، بیش از ۳۶۲ هزار مورد از مشاغل ناپدید شده اند. بیش از نیمی از این مشاغل در انتاریو و عمدتاً در بخش تولیدات صنعتی، که به طور نسبی از درآمد خوبی برخوردار است، از بین رفته اند. به گفته اداره آمار کانادا، نرخ بیکاری کانادا، که در حال حاضر به بیشترین سطح خود در خلال ۱۵ سال گذشته رسیده است، در سالهای آتی نیز افزایش می یابد. بیشتر اقتصاددانان بورژوا اعتراف می کنند که حتی اگر به فرض محال وضعیت اقتصادی تا پایان سال جاری بهبود پیدا کند، برای بازگشت مشاغل زمانی به مراتب طولانی تر مورد نیاز خواهد بود.

به قول ستون نویس تورنتو استار در این موقعیت انتظار می رفت که کارگران دسته دسته به حزب "سوسیالیست" کانادا، حزب نیو دموکرات (ان.دی.پی)، روی بیاورند. اما قضیه درست برعکس است. در نظرسنجی ای که اخیراً انجام شد، حزب نیو دموکرات فدرال تنها از ۱۴ درصد حمایت برخوردار است، یعنی چند درصد پایین تر از چیزی که در انتخابات اخیر فدرال و در آغاز بحران اقتصادی به دست آورد. حمایت از آن ها حتی در انتاریو، که تأثیرات بحران اقتصادی در آن به مراتب شدیدتر از دیگر نقاط است، پایین تر می باشد. واضح و البته دردناک است که وضع کارگران کانادا از اکتبر گذشته بسیار بدتر شده است؛ در این جاست که باید

تجاوز اتفاقی تصادفی نیست، مربوط به ددمنشی یک حکومت نیست، منحصر به دیکتاتوری های رسمی نیست. بلکه تجاوز جایگاهی ساختاری در سرمایه داری مردسالار و در کل جوامع طبقاتی مردسالار دارد. تجاوز همچون میلیتاریسم و کشتار، بیان عریان سلطه گری سرمایه داری مردسالار است، نظامی که بر تصرف مبتنی است و در آن تن ملک مردانه است. تجاوز را باید در این چهارچوب فهمید و برای ریشه کنی آن، با این چهارچوب سازنده اش باید مبارزه کرد؛ یعنی جامعه ای و مناسبات اجتماعی- اقتصادی ای که تجاوز و خشونت جزء ارکان آن است و مبارزه با تجاوز نیز در بطن خود مبارزه با سرمایه داری مردسالار را نهفته دارد. پیش به سوی کارزار مبارزه با تجاوز، حکومت تجاوز و اقتصاد تجاوز

برگرفته از:

<http://iranroza.blogspot.com/>



انتشار عکس قربانیان زیر شکنجه در کیهان ۵۸

دو دانشجوی دانشگاه صنعتی، جمال شریف زاده شیرازی و سید محمد مهدی موسوی قمی. این تصاویر از دیوار شکنجه گاه کمیته تهران بیرون آمده است. (برگرفته از سایت "راه توده")



بپرسیم چرا کارگران به حزب نیودموکرات روی نمی‌آورند؟

رهبری ان.دی.پی، به جای هدایت کارگران و ارائه راهی برای خروج از این افتضاح مالی، به کارگران پیشنهاد داده است که راه قبول حملات بیشتر و کاهش بیشتر در هزینه های عمومی از سوی دولت را طی کنند. واضح‌ترین شیوه‌ای که این کار انجام شد، معامله شرم‌آور و مضحک با لیبرال‌ها در ماه دسامبر بود. ما همه موافقم که محافظه‌کاران، دار و دسته ای مرتجع هستند که می‌خواهند طبقه کارگر کانادا را زیر ضرب بگیرند؛ اما لیبرال‌ها هم تفاوتی ندارند. لیبرال‌ها در طول تاریخ، همواره صدای بانکداران و رؤسای خیابان بی بوده‌اند (خیابان بی-Bay- خیابانی است در مرکز تورنتو، که بیشتر بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ کانادا در آن واقع شده‌اند و در واقع معادل وال استریت در کانادا است-م). بیایید فراموش نکنیم این دولت لیبرال ژان کریتین و پل مارتین بود که بدترین حملات و کاهش در هزینه های عمومی در طول تاریخ را به کارگران کانادا تحمیل کرد. جک لیتون و مابقی اعضای رهبری حزب نیودموکرات برای دریافت تنها شش صندلی در کابینه (و نه دسترسی به منابع مالی کشور) می‌خواستند هر آن چه حزب در انتخابات قبلی فدرال طلب کرده بود کنار بگذارند. علی رغم حمایت تمامی تشکیلات کارگری، کارگران در سراسر کشور توجهی به این ائتلاف نامقدس نکردند و حتی نیمه‌کودتای استفن هارپر و تعطیلی مجلس را ترجیح دادند.

سخنرانی لیتون در ماه ژانویه برای هیئت بازرگانی تورنتو، برای خودش و برای حزب ارمغان بهتری به بار نیاورد. لیتون نه تنها از شخصیت منفوری مثل میلتون فریدمن نقل قول آورد، بلکه از کارگران کانادا خواست که "حقوقتان را کاهش دهید تا دوستانتان در کارخانه بتوانند شغلشان را حفظ کنند" (تورنتو استار، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۹). این دیگر چه نوع رهبری است؟ از کنار گذاشتن مخالفت با معافیت‌های مالیاتی شرکت‌ها، تا کنار گذاشتن تقاضای خروج فوری از افغانستان تا تقاضا از کارگران برای قبول بار بحران اقتصادی - تعجبی نیست که کارگران کانادا در بحبوحه بحران فعلی از حزب نیودموکرات روی برمی‌گردانند.

با این همه اگر حزب نیودموکرات به عنوان صدای سیاسی جنبش طبقه کارگر در کانادا وارد عمل شود، توان بالقوه عظیمی در آن هست. کارگران به هیچ یک از سایر احزاب سیاسی روی نمی‌آورند. انتخابات فدرال

اخیر شاهد پایین ترین میزان مشارکت در تاریخ کانادا بود. همین در مورد انتخابات استانی انتاریو در سال ۲۰۰۷ هم صدق می‌کند. در ماه مه میزان مشارکت در انتخابات استانی بریتیش کلمبیا کمتر از ۵۰ درصد بود! می‌بینیم که نظام کنونی جان مردم را به لب رسانده و آن‌ها می‌دانند که هیچ یک از احزاب سیاسی حرفی برای بیرون آوردن ما از این بحران ندارند. دقیقاً همان کسانی که بیشترین لطمه را از بحران سرمایه‌داری خورده‌اند، در صورتی که حزب نیودموکرات به پلاتفرم سوسیالیستی روی بیاورد، جذب آن خواهند شد.

گرچه مردم می‌ترسند که در این بحران شغل خود را از دست بدهند، اما نمونه های بسیاری است که نشان می‌دهد کارگران از مبارزه خود برای زندگی بهتر دست بر نمی‌دارند. استادیاران دانشگاه یورک، ۸۵ روز در سرمای زمستان اعتصاب کردند و دولت انتاریو بود که با مصوبه مجلس آن‌ها را به سرکار بازگرداند. استادان دانشگاه کبک در مونترال پس از هفت هفته اعتصاب، موفق به کسب امتیازهایی چشمگیر شدند. کارگران در کارخانه قطعات ماشین آرادکو در ویندزر، کارخانه‌شان را به منظور دریافت حق سنوات خدمت اشغال نمودند؛ در هنگام نوشتن این مقاله، کارگران شهرداری در ویندزر وارد سومین ماه اعتصاب می‌شوند. و، باز هم در زمان نوشتن این مقاله، کارگران شهرداری تورنتو، کارگران ال.سی.بی.او و کارگران "گلوب اند میل" در آستانه ورود به اعتصاب هستند. (در زمان ترجمه این مقاله به فارسی، اعتصاب کارگران شهرداری تورنتو با پیروزی کارگران خاتمه یافته است. کارگران تورنتو پس از ۳۹ روز اعتصاب به تقریباً تمامی خواسته‌های خود رسیدند-م).

لیتون در سخنرانی برای هیئت بازرگانی تورنتو گفت که تنها راه پایین کشیدن دولت محافظه‌کار، همکاری با لیبرال‌ها است. ما در پاسخ به این حرف با صدای بلند می‌گوییم نه! اول این‌که لیبرال‌ها و محافظه‌کاران دو روی یک سکه‌اند - آن‌ها نماینده منافع خیابان "بی" هستند. هرگونه ائتلاف با لیبرال‌ها به معنای خیانت به کارگران است. ائتلاف یعنی آن که به کارگران بگوییم مبارزاتشان در دفاع از شغل‌هایشان، مبارزه برای دستمزد بهتر و تلاش برای امرار معاش بیهوده است. این یعنی به آن‌ها بگوییم مارگارت تاچر درست می‌گفت که هیچ آلترناتیوی در کار نیست.

اما ما به قدرت طبقه کارگر در مبارزه علیه رئیس و رؤسا و نظام پوسیده شان باور داریم. درست از وقتی که



چاوز: ایالات متحده تلاش دارد منابع آمریکای جنوبی را تحت کنترل خود درآورد^۱



کاراکاس، ۲۳ اوت.

هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا، روز یکشنبه هشدار داد که استقرار پایگاه های نظامی ایالات متحده در کلمبیا تلاشی است برای تسلط بر سراسر آمریکای جنوبی به منظور مالکیت بر ذخایر نفت و گاز، گیاهان و آب آشامیدنی موجود در کمربند اورینوکو^۲ ونزوئلا، آمازون و پارانا آکوئیر در مخروط جنوبی^۳.

روز ۱۴ اوت، دولت کلمبیا طی یک توافقنامه همکاری-ظاهراً با هدف "مبارزه با داد و ستد مواد مخدر و تروریسم" - از تکمیل مذاکرات بر سر استفاده ایالات متحده از هفت پایگاه در خاک این کشور خبر داد.

در چنین شرایطی، پرزیدنت چاوز در برنامه همیشگی روز یکشنبه خود "سلام پرزیدنت"^۴ اظهار کرد "می گویند که این ها پایگاه نیستند (اما) جزئیاتی که تاکنون از توافقنامه بیرون آمده است، نشان می دهد که آن ها در حال تبدیل کل کلمبیا به یک پایگاه بزرگ هستند".

او گفت "دولت کلمبیا با دادن چراغ سبز به تأسیسات نیروهای نظامی امپریالیستی، باری دیگر به اعتماد (مردم آمریکای لاتین) خیانت کرده است"

به گفته رهبر بولیواری، کلمبیا قرار است به "مرکز عملیاتی ایالات متحده" تبدیل شود که "به آمریکا اجازه می دهد با برنامه های جاسوسی، ماهواره های جاسوسی، سازمان های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی خود، سراسر آمریکای جنوبی را پوشش دهد"

سرمایه داری به نظام اقتصادی غالب بدل شد، به کارگران گفته شده است که پول کافی برای آن ها وجود ندارد. برای تک تک اصلاحات و تک تک امتیازات جنگیده شده است. کارگران حتی در میان بدترین بحران اقتصادی ۸۰ سال اخیر، آماده مبارزه برای زندگی بهتر هستند. رهبری حزب نیودموکرات باید دست از حقه ها و مانورهای مرموز پارلمانی بردارد و خود را صدای سیاسی مبارزه کارگران سازد! اگر امثال جک لیتون و شرکا نمی توانند این را بفهمند، باید بروند. ما رهبری می خواهیم که به کارگران ایمان داشته باشد؛ رهبری که کارگران او را به عنوان کسی بشناسند که به آن ها خیانت نمی کند، تنها برای این که به افتخار نشستن پشت میز کابینه و داشتن لیموزین های با راننده نائل شود.

این تابستان در کنوانسیون فدرال حزب، نیودموکرات ها فرصت دارند حزب را به چپ ببرند و این پیغام قوی را به رهبری حزب بفرستند که کارگران خرج بحران رئیس و رؤسا را نمی دهند. ما همه می خواهیم دولت هارپر را به زیر بکشیم - اما این کار باید در خیابان ها انجام شود و نه در اتاق های پشتی مخفی و گرد و خاک گرفته. ما می خواهیم دولت هارپر را پایین بکشیم و به جای آن دولتی بنشانیم که برای زندگی کارگران مبارزه می کند و نه دولت لیبرالی که به حملات رئیس و رؤسا علیه کارگران ادامه می دهد.

ائتلاف بس است! حقه های پارلمانی بس است!

پیش به سوی حزب نیودموکراتی که رهبر مبارزه کارگران باشد!

توضیح مترجم: نویسنده و مترجم این مقاله به همراه سایر رفقای گروه مارکسیستی "فایت بک" از تورنتو و مونترال در کنوانسیون مذکور در هالیفکس شرکت کردند.

منبع: نشریه فایت بک (Fightback)، صدای مارکسیستی کارگران و جوانان کانادا، ۱۰ اوت ۲۰۰۹ (این تاریخ انتشار مطلب در وب سایت Marxist.com است، اما خود مقاله چند هفته قبل تر نوشته شده بود- مترجم).





طی یک دهه گذشته، میزان فقر در ونزوئلا ۲۲.۶٪ کاهش داشته است

مریدا، ۷ اوت ۲۰۰۹:

روز جمعه، الیاس الهوری، رئیس مؤسسه ملی آمار ونزوئلا (INE) اعلام کرد که از زمان روی کار آمدن پرزیدنت هوگو چاوز، میزان فقر در ونزوئلا ۲۲.۶٪ کاهش داشته است.

الهوری، با استناد به مطالعه آماری INE روی ۴۰۰۰۰ خانواده گفت "طی ده سال گذشته، میزان فقر به طور قابل ملاحظه ای رو به کاهش بوده است، به طوری که از ۴۹٪ در سال ۱۹۹۹ به ۲۶.۴٪ در سال ۲۰۰۹ رسیده است".^۱

هم چنین INE به انتشار آمار تورم مربوط به ماه ژوئیه دست زد؛ طبق آمار منتشر شده، نرخ تورم در ماه ژوئیه ۲.۱٪ بوده که نسبت به ماه گذشته، اندکی بالاتر رفته است. به علاوه، نرخ تورم در هفت ماهه نخست سال جاری ۱۳.۱٪ بوده است که به مراتب از نرخ تورم در هفت ماهه نخست سال ۲۰۰۸، یعنی ۱۷.۳٪، کمتر می باشد.

تورم در بخش خواروبار، حمل و نقل و آموزش تا حدودی بالاتر از متوسط ماهانه ژوئیه بود، در حالی که قیمت مسکن، بهداشت و درمان و ارتباطات نسبتاً در سطح پایینی قرار داشت.

هم چنین، بنا به آخرین گزارش INE، نرخ بیکاری در ماه ژوئن ۷.۸٪ بوده است، که نسبت به نرخ بیکاری در ماه ژوئن سال گذشته (۷.۶٪) تا حدودی بالاتر می باشد. ده سال پیش، یعنی هنگام روی کار آمدن چاوز، نرخ بیکاری ونزوئلا در سطح ۱۵٪ قرار داشت.

برگردان از:

<http://www.venezuelanalysis.com/news/4702>

کمپین دست ها از ونزوئلا کوتاه- ایران

[۱] به گفته الهوری، از سال ۱۹۹۸ تاکنون، میزان فقر مطلق از ۲۱٪ به ۷٪ کاهش داشته است؛ یعنی طی ۱۱ سال گذشته، شمار افرادی که در فقر مطلق به سر می برده اند از ۹۸۵۰۰۰ به ۴۵۳۰۰۰ مورد کاهش یافته است. (م. رک به:

<http://www.vheadline.com/readnews.asp?id=82714>

پرزیدنت چاوز، خصوصاً خطاب به مردم ونزوئلا تأکید کرد که هیچ گونه "اولتراناسیونالیسم یا حتی کمتر از آن، احساسات ضد کلمبیایی" پذیرفته نیست. او خاطر نشان کرد که در حقیقت "اگر چیزی وجود دارد که بورژوازی یانکی از آن به هراس می افتد، آن اتحاد کلمبیا و ونزوئلاست. آن ها از اتحاد خلق های ما نگرانند"

گرانما بین المللی

برگردان: کمپین دست ها از ونزوئلا کوتاه - ایران

توضیحات:

[1]

<http://www.granma.cu/ingles/2009/agosto/lun24/chavez.html>

[۲] کمربند اورینوکو (یا عموماً کمربند نفتی اورینوکو)، قلمرویی است با وسعت حدوداً ۵۵۳۱۴ کیلومتر مربع که کرانه جنوبی رودخانه اورینوکوی شرقی در ونزوئلا را در بر می گیرد. ن.ک به:

http://en.wikipedia.org/wiki/Orinoco_Belt

[۳] مخروط جنوبی (در زبان اسپانیایی Cono Sur) منطقه ایست جغرافیایی که نواحی جنوبی "آمریکای جنوبی"، پایین تر از مدار رأس الجدی را شامل می شود. اگرچه از نظر جغرافیایی، این منطقه قسمت جنوب شرقی برزیل را هم دربر می گیرد، اما در اصطلاح جغرافیای سیاسی، مخروط جنوبی سنتاً شامل آرژانتین، شیلی، پاراگوئه و اورگوئه می شود. ن.ک به:

http://en.wikipedia.org/wiki/Southern_Cone

[۴] "Aló Presidente": برنامه ای که هر یکشنبه ساعت ۱۱ صبح از ایستگاه های رادیویی و تلویزیونی دولت پخش می شود و چاوز، به عنوان میزبان و مجری آن، راجع به مسائل روز صحبت می کند. ن.ک به:

http://en.wikipedia.org/wiki/Aló_Presidente





مارکسیست های مکزیک: پنج کوبایی در بند را آزاد کنید



سانتیاگو د کوبا، ۱۸ اوت (خبرگزاری پرنسا لاتینا)

یکی از نمایندگان گرایش بین المللی مارکسیستی (IMT) در سانتیاگو د کوبا گزارش داد که اعضای گرایش بین المللی مارکسیستی در حال انجام اقداماتی به منظور همبستگی برای آزادی گروه "۵ کوبایی" (Cuban Five) ضد تروریست که به ناحق در زندان های ایالات متحده به سر می برند، می باشند.

کارلوس مارکز، عضو شاخه IMT در مکزیک، تجمعی را که در مقابل سفارت ایالات متحده در مکزیک برگزار شد، پیروزی ای چشمگیر توصیف نمود. تجمع کنندگان حاضر در این محل خواستار بازگشت فوری جراردو هرناندز، آنتونیو گرو، رامون رابانیو، رنه گونزالس و فرناندو هرناندز شد.

او به خبرگزاری پرنسا لاتینا گفت که در آن تظاهرات مسالمت آمیز، اطلاعات دقیقی در مورد گروه ۵ و دادگاهی که علیه آن ها در آمریکا به راه افتاد، داده شد. این فعال انقلابی می گوید که چنین اقداماتی، بخشی از کمپین همبستگی گرایش بین المللی مارکسیستی است که با کوبا، ونزوئلا و سایر کشورها ارتباط دارد.

برگردان از:

Source: [Noticias de Prensa Latina - Mexican Marxists: Free the Cuban Five](http://www.granma.cu/ingles/2009/agosto/vier14/honduras.html)

کمپین دست ها از ونزوئلا کوتاه- ایران

حمله کودتاچیان هندوراس به دانشجویان "دانشکده پزشکی آمریکای لاتین"



کودتاچیان هندوراس، به دانشجویان دانشکده پزشکی آمریکای لاتین (ELAM) که در حال بازدید از کشور و ارائه مراقبت های پزشکی به مجروح شدگان تظاهرات اخیر بوده اند، حمله برده اند.

سیلویا آلیا، نماینده مجلس از حزب وحدت دموکراتیک (UD)، طی گفتگویی تلفنی از مکزیک گفت که جوانان، مورد ضرب و شتم پلیس قرار گرفته و پس از رسیدگی به قربانیان سرکوب پلیس در سن پدرو سولا به پایگاهی برده شده اند.

آلیا اظهار کرد که برخی از این دانشجویان جراحات و کبودی های بسیاری داشته اند. این عضو مجلس، در حال رهبری جنبش و مقاومت مسالمت آمیز مردم در دومین شهر بزرگ هندوراس می باشد.

رویدادهای جاری نشان دهنده وخامت اوضاع در این کشور آمریکای مرکزی است؛ در حال حاضر، رژیم دو فاکتو (فعلی) در هندوراس در نتیجه تظاهرات شدید ۴۷ روز گذشته به منظور بازگشت حکومت قانون به کشور، شرایط اضطراری اعلام کرده است.

در این میان، بنا بر گزارش خبرگزاری پرنسا لاتینا، به دنبال سرکوب نظامی و به طول انجامیدن بحران ناشی از کودتا و با نبود راه حلی مذاکره شده، تنش های اجتماعی هم چنان رو به افزایش است.

دیروز، ۱۳ اوت، نیروهای مسلح و پلیس به عملیاتی وسیع دست زدند تا از این طریق به متفرق ساختن و بازداشت معترضینی بپردازند که به منظور بازگشت قانون اساسی و پرزیدنت مانوئل زلایا در راهپیمایی ها شرکت می کنند.

"جبهه ملی علیه کودتا" با انتشار چندین بیانیه، خشونت ارتش و اقدامات پلیس مانند تجاوز، شکنجه و ضرب و شتم دستگیرشدگان را محکوم نموده است.

گرانما بین المللی

۱۴ اوت ۲۰۰۹

<http://www.granma.cu/ingles/2009/agosto/vier14/honduras.html>

برگردان: کمپین "دست ها از ونزوئلا" کوتاه (ایران)



تصویب قانون جدید آموزشی در ونزوئلا

قانون جدید آموزشی، با اتفاق آرا از سوی مجمع ملی ونزوئلا در نیمه شب ۱۴ اوت به تصویب رسید. زیربنای این قانون آن است که دولت وظیفه دارد آموزش را با کیفیت بالا، به طور رایگان و از سطوح کودکی تا فارغ التحصیلی از دانشگاه، برای تمامی شهروندان خود تضمین کند. این موضوع در ماده ۵ قانون، که می گوید دولت موظف به تضمین "آموزش به عنوان یک حق جهانشمول برای بشر و یک وظیفه اساسی، لاینفک و غیرقابل انکار اجتماعی و هم چنین تضمین خدمات عمومی... بر پایه همگانی بودن، همکاری، همبستگی، توجه و مراقبت و مسئولیت متقابل" می باشد، ذکر گردیده است.

در ماده ۶ قانون، حدوداً پنجاه جنبه از سیستم آموزشی که دولت مسئولیت آن ها را بر عهده دارد- من جمله زیرساخت های آموزشی، برنامه های آموزشی و سایر وظایف اجرایی به انضمام وظایف ویژه ای که مصداق هایست از اصول مطروحه در ماده ۳ قانون- فهرست شده اند؛ یکی از این اصول "برابری بین تمامی شهروندان کشور بدون هیچ گونه تبعیض" می باشد. قانون مزبور به "برابری در شرایط و فرصت ها" و به علاوه "برابری جنسیتی" و گسترش امکانات آموزشی به مناطق روستایی و نواحی فقیر تأکید دارد. یکی دیگر از اصول مطروحه در ماده ۳ که مکرراً در سراسر قانون ذکر شده است، "دموکراسی مشارکتی"، یعنی مشخصاً گذار از دموکراسی نیابتی به سوی دموکراسی مشارکتی است.

با این وجود، گروه های اپوزسیون (شامل رؤسای دانشگاه های خصوصی، عمده رسانه های خصوصی، تعدادی از اتحادیه های معلمان و کلیسای کاتولیک) قانون جدید را بر خلاف قانون اساسی، غیر دموکراتیک و در راستای سیاسی کردن کلاس های درس و هم چنین تهدیدی برای خانواده و مذهب به شمار آورده و کارزاری علیه آن به راه انداخته اند.

روز شنبه ۲۲ اوت، در سراسر ونزوئلا راهپیمایی هایی در حمایت و هم چنین مخالفت با قانون آموزشی به راه افتاد. هزاران نفر در کاراکاس، پایتخت ونزوئلا، به راهپیمایی پرداخته و تصویب قانون جدید را جشن گرفتند. اپوزیسیون نیز پس از خروج از مسیرهایی که از پیش برای راهپیمایی در نظر گرفته شده بود، به اقدامات خشونت آمیز پرداخت.

تصاویری از تجمع اعتراضی رفقای گرایش بین المللی مارکسیستی (شاخه مکزیکی)





بحران و اقتصاد کوبا

توضیح نشریه: این مقاله مربوط به چهار ماه پیش می باشد که متأسفانه فرصت انتشار ترجمه آن در سری مقالات مرتبط با بحران جهانی سرمایه داری وجود نداشت؛ با این حال، نکاتی در این مقاله است که انتشار آن را مفید می دانیم. در شماره آینده نشریه، مطلب مفصلی در مورد ساختار و شرایط ویژه اقتصاد کوبا خواهیم داشت.



برگردان: آرمان پویان

هاوانا، ۱۴ آوریل ۲۰۰۹ (خبرگزاری آی.بی.اس) رکود جهانی، با ضربه به صادرات اصلی کشور و کاهش فرصت های لازم برای تأمین مالی خارجی، تهدید های جدیدی را متوجه اقتصاد کوبا کرده است. هرچند، به نظر می رسد که مقامات کوبا اطمینان دارند تا وضعیت اقتصادی هم چنان قابل اداره و مدیریت باقی خواهد ماند.

کارشناسان خاطر نشان ساخته اند که بحران جهانی موجب کاهش اعتبارات موجود در نزد وام دهندگان بین المللی و یا افزایش بهای این اعتبارات خواهد شد و کوبا، از اثرات ناشی از آن- مانند کاهش در واردات مواد خام برای صنایع خود- مستثنی نخواهد بود.

سقوط قیمت نیکل، به عنوان یکی از صادرات عمده کوبا، موجب شد تا درآمد کشور از این محل، ۲۵۰ میلیون دلار- کمتر از آن چه که پیش بینی می شد- باشد.

^۱ External Financing: اعتباراتی که یک بنگاه از محلی خارج از بنگاه به دست می آورد. نقطه مقابل آن، "تأمین مالی داخلی" (Internal Financing) است که عموماً شامل سود نزد یک بنگاه به منظور سرمایه گذاری می گردد. دو شیوه معمول برای تأمین مالی خارجی، IPO (عرضه عمومی اولیه سهام) و SEP (عرضه ثانویه) می باشند.

راهپیمایی ها در پشتیبانی از قانون جدید، بخشی از "فستیوال برای آموزش و صلح" بود که در این فستیوال، علیه افزایش حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در کلمبیا اعتراضاتی صورت گرفت. نسخه هایی از قانون جدید در راهپیمایی ها توزیع گشت. در کاراکاس، تعدادی صحنه نمایش برای اجرای برنامه از سوی گروه های مختلف موسیقی، رقص و تئاتر دایر شد.

رابرت سیرا، رهبر دانشجویی، در سخنرانی خود در راهپیمایی ضمن تأکید بر اهمیت قانون جدید و با اشاره به مبارزات دانشجویی برای دموکراسی طی چند دهه گذشته گفت: "بسیاری برای رسیدن به این امتیاز جان خود را از دست داده اند".

همچنین سیرا از اپوزیسیون به خاطر برپایی "نمایش های رسانه ای" به جای ادامه بحث پیرامون قانون انتقاد نمود. او گفت: "ما دانشگاه ها را برای مردم... برای فقرا می خواهیم"، "ما مردمی تحصیل کرده می خواهیم که به راحتی فریب نمی خورند".

اپوزیسیون در کاراکاس تلاش کرد تا از حدود مسیرهای تعیین شده برای راهپیمایی خود خارج شود. تعدادی از معترضین زده های فلزی موقتی را که پلیس در انتهای مسیر قرار داده بود، شکستند. تعدادی نیز اجسامی مثل سنگ، بمب های رنگی و بطری به سوی پلیس های غیر مسلح پرتاب کردند. نیروهای پلیس نیز در واکنش به این اقدامات از گاز اشک آور استفاده کرد. در این جریانات شش پلیس مجروح شد.

جالب است که روز جمعه، ۲۱ اوت، بنا به گزارش "رادیو موندیال"، در جلسه ای که با پرسنل بخش امنیت عمومی در مورد راهپیمایی ها برگزار شد، اسکار پرز- نماینده اپوزیسیون- پیش از تعیین مسیر راهپیمایی برای اپوزیسیون، جلسه را ترک کرد.

به نقل از:

venezuelanalysis.com/news/4741

venezuelanalysis.com/analysis/4734

کمپین دست ها از ونزوئلا کوتاه-ایران



پذیر جامعه و پیشرفت نیروهای مولده ای داشته باشد که بیشتر بر پایه دانش قرار دارند - مجدداً تأمل شود.

در چند هفته اخیر، مقامات کوبا بارها نسبت به اوضاع بحرانی اقتصاد جهان هشدار داده و مردم را برای آمادگی جهت مواجهه با پیامدهای آن تشویق نموده اند. اما آن ها گفتند که اثرات این بحران به وخامت دهه ۱۹۹۰، یعنی دوره ای که کشور مهم ترین شرکای خارجی خود یعنی اتحاد شوروی و بلوک اروپای شرقی را از دست داد، نخواهد بود.

خوزه رامون ماچادو، معاون اول، به رهبران حزب کمونیست کوبا (PCC) در استان شرقی "گرانما" گفت که تقویت تولید کشاورزی، جهت جایگزینی واردات و افزایش صادرات، برای غلبه بر بحران حیاتی است.

پاشنه آشیل دیگر اقتصاد این جزیره، هزینه بالای واردات مواد غذایی است. سال ۲۰۰۸، کوبا نزدیک به ۲.۵ میلیارد دلار برای خرید مواد غذایی از خارج هزینه کرد، یعنی ۹۰۷ میلیون دلار بیشتر از سال ۲۰۰۷. این تفاوت اساساً در نتیجه قیمت های رو به رشد خوار و بار در بازارهای بین المللی بود.

در اواخر ماه دسامبر، پرزیدنت کاسترو به تشریح سناریویی از وضعیت بلا تکلیفی و دشواری برای سال آتی در نتیجه بحران مالی جهانی و خسارت های ناشی از سه گردباد در سال ۲۰۰۸ (که بنا بر تخمین رسمی، قریب به ۱۰ میلیارد دلار هزینه بر جای گذاشت) پرداخت.

محققین پیش بینی می کنند که در کوتاه مدت، حذف محدودیت های اعمال شده بر ارسال وجوه نقد و سفر آمریکایی-کوبایی ها به این کشور، احتمالاً می تواند در بهترین حالت ممکن- تأثیرات نسبتاً مثبتی بر اقتصاد کشور داشته باشد.

روز دوشنبه، پرزیدنت براک اوباما تمامی موانع اعمال شده بر بازدید آمریکایی-کوبایی ها از کشورشان و فرستادن پول به اعضای خانواده شان را برداشت.

حذف موانع مسافرتی به کوبا برای شهروندان ایالات متحده، تأثیرات بیشتری خواهد داشت، اما مقامات بخش جهانگردی کوبا چندان تمایلی ندارند تا در این مورد- دست کم به شکل عمومی- اظهار نظر کنند. کوبا سال ۲۰۰۸ با ظرفیت ۴۶۰۰۰ اتاق هتل، میزبان ۲.۳۵ میلیون توریست بود.

هم چنین، فروش سیگار برگ کوبایی به دنبال رکود، کاهش تعداد توریست ها و تشدید کمپین های ضد استعمال دخانیات حدوداً سه درصد کاهش داشت.

مقامات در مورد این موضوع سکوت کرده اند، اما گزارش شده است که دولت پرزیدنت راول کاسترو در حال انجام اقداماتی جهت تخفیف اثرات بحران می باشد؛ به عنوان مثال، کاهش ۶ درصدی بودجه سال ۲۰۰۹ برای مخارج و سوبسید های عمده مؤسسات کوبا یکی از این اقدامات است که پیش تر به تصویب رسیده بود.

این کاهش، ناگزیر به روی منابع موجود برای برنامه های اجتماعی و توسعه نیز تأثیر خواهد داشت. اگر چه برخی از تحلیل گران معتقدند که ماهیت اقتصاد متمرکز و دولتی کوبا، موجب می شود که دولت- بر خلاف اقتصادهایی که منابع مالی در آن ها به شدت پراکنده است- فضای بیشتری برای مانور داشته باشد و در واقع اجازه یابد تا منابع را به گونه ای عقلایی تر استفاده کند. به گفته آریل تیره رو، مفسر برجسته مسائل اقتصادی در شبکه تلویزیونی دولت، در مصاحبه ای با وب سایت "Kaos en la Red":

" این موضوع که کوبا دارای ساختار اقتصادی متفاوتی است، این فرصت را به آن می دهد که منابع محدود را با دقت بیشتری مورد استفاده قرار دهد. این امر در دوره بحران، یعنی دوره ای که هیچ کس نمی داند چه چیزی در شرف وقوع است، بسیار حائز اهمیت می باشد" تا به الان، کمیسیون اقتصادی آمریکای لاتین و کارائیب (ECLAC)، کوبا را در شمار کشورهای از منطقه که پیش بینی می شود امسال در نتیجه بحران رشد اقتصادی منفی داشته باشند، قرار نداده است.

به گفته آلیشیا بارسنا دبیر اجرایی ECLAC، مکزیکی که تخمین زده می شود تولید ناخالص داخلی آن دو درصد کاهش پیدا کند، برزیل، با یک درصد کاهش و کاستاریکا و پاراگوئه، هر یک با ۰.۵ درصد کاهش در تولید ناخالص داخلی، کشورهای خواهند بود که بیش از همه از بحران متأثر خواهند شد.

در نشست بین المللی اخیر در بوگوتا، پایتخت کلمبیا، بارسنا اضافه کرد که پیش بینی می شود تولید ناخالص داخلی پاناما، پرو، کوبا و بولیوی در سال ۲۰۰۹ با نرخ سه درصد یا بیشتر رشد کند، در حالی که این نرخ برای اکوادور و شیلی، صفر خواهد بود.

مقامات ECLAC اعلام کردند که بحران موجود، فرصتی به دست خواهد داد تا در مورد نقش دولت- که می تواند سهم مهمی در حمایت از اکثر بخش های آسیب



دوباره آن را به دست آورده ایم، آی ام پی ای برای ما مثل وطن است."

آی ام پی ای هم چنین به یکی از نمادهای جنبش کارخانه های اشغال شده در آرژانتین، به عنوان بخشی از "جنبش ملی کارخانجات تحت اشغال" (MNER) تبدیل شده و به شکل فعال در سازمان های اول و دوم "گردهمایی کارخانجات تحت اشغال کارگران آمریکای لاتین" شرکت کرده است. در زمانی که بحران اقتصادی، جنبش اشغال کارخانه ها را در آرژانتین و سرتاسر آمریکای لاتین، مجدداً به راه می اندازد، واضح است که طبقه حاکمه قصد دارد به اشغال آی ام پی ای به عنوان یکی از برجسته ترین این جنبش ها خاتمه دهد تا به منبعی الهام بخش و نمونه ای برای سایر کارگران تبدیل نشود.

ما از همه فعالین اتحادیه های کارگری و سازمان های چپگرا در سراسر جهان می خواهیم که دفاع از کارگران آی ام پی ای را آغاز کنند و آکسیون های همبستگی با این کارگران را سازمان دهند.

همان طور که کارگران آی ام پی ای در بیانیه رسمی خود می گویند: "وقتی ما مقاومت را سازماندهی می کنیم، آن چه را بهترین راه می دانیم ادامه می دهیم، کارگران کار می کنند، معلمان درس می دهند، دانش آموزان درس می خوانند، پزشکان به ارائه خدمات درمانی می پردازند و کارگران فرهنگی به خلق فرهنگ می پردازند".

برای مردم و کشورمان!

زنده یا مرده، برده هیچ کس نخواهیم بود!

برگردان از:

[Argentina: International solidarity appeal – Stop the eviction of IMPA – a factory under workers' control](#)

وحید رنجبر

آرژانتین: درخواست همبستگی بین المللی. تخلیه آی ام پی ای - کارخانه ای تحت کنترل کارگری - را متوقف کنید.



روز دوشنبه، ۱۰ اوت، کارگران آی ام پی ای (کارخانه پلاستیک و استخراج و ذوب فلزات آرژانتین) در بوینس آیرس مجمعی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند تا در مقابل تهدید به تخلیه کارخانه از سوی قاضی هکتور ویتالیه مقاومت کنند. قاضی ویتالیه اظهار کرده است که قانون شماره ۲۹۶۹/۰۸ مصوب پارلمان بوینس آیرس که در ژانویه سال ۲۰۰۹ به سلب مالکیت از این کارخانه حکم داده بود، مغایر با قانون اساسی است. گفتنی است که از سال ۱۹۹۸، کارگران به منظور دفاع از شغل و امرار معاش خود، این کارخانه را تحت اشغال درآورده بودند.

کارگران آی ام پی ای در بیانیه رسمی خود این موضوع را عنوان و محکوم نموده اند که قاضی هکتور ویتالیه مستقیماً در فروش زمینی که کارخانه در آن واقع شده است، ذینفع بوده و این منافع اقتصادی اوست که می تواند دلیل صدور حکم تخلیه کارخانه از جانب وی باشد.

در حال حاضر ۶۳ کارگر در آی ام پی ای مشغول کار هستند، ۱۵۰ دانش آموز در کلاس های دوره راهنمایی بزرگسالان در این کارخانه شرکت می کنند، یک کلینیک رایگان مراقبت های پزشکی برای محله آماگرو در آی ام پی ای وجود دارد، صد ها جوان نیز در یک مرکز فرهنگی مستقر در کارخانه شرکت می کنند. کارگران می گویند "آی ام پی ای فقط یک کارخانه اشغال شده نیست، آی ام پی ای فضایی است که



دانمارک: اعتراضاتی بزرگ علیه سیاست های نژادپرستانه و خشونت پلیس



منبع: سایت "در دفاع از مارکسیسم"
ترجمه و تلخیص: آرمان پویان

دولت دست راستی دانمارک شاید یکی از نژادپرست ترین دولت های اروپای غربی باشد. تمامی برنامه دولت در خصوص مهاجرین و پناهندگان از سوی حزب مردم دانمارک، به عنوان حزبی نژادپرست، دیکته شده است که تمامی مشکلات جامعه را عموماً به "خارجیان" و به طور اخص به مسلمانان نسبت می دهد. با وجود گذشت هشت سال از بستن مرزهای کشور به روی مهاجرین و پناهندگان، تاکنون هیچ مشکلی حل نشده است.

از پذیرش تقاضای پناهندگی ۱۸۲ عراقی سرباز زده شده است و هم اکنون آن ها آماده دیپورت از کشور هستند. در بین پناهندگان، کودکان بسیاری به چشم می خورند که هرگز حتی عراق را هم ندیده اند؛ نوجوانان زیادی دیده می شوند که حتی به عربی هم صحبت نمی کنند. تعدادی از پناهندگان شاهد بوده اند که چگونه خانواده هایشان از سوی جریانات دیوانه فرقه گرا در عراق سلاخی شده اند و به همین جهت از این که به عراق بازگردانده شوند نگرانند. حتی سازمان هایی هم چون سازمان ملل و سازمان عفو بین الملل نسبت به دیپورت این عراقیان هشدار داده اند. با این حال، دولت دست راستی دانمارک اهمیتی به این هشدارها نمی دهد. آنان بیشتر به ایجاد شکاف در بین کارگران دانمارک از طریق تبلیغات راسیستی اهمیت می دهند و خود را به مثابه "حافظان قانون و نظم" نشان می دهند.

خشونت پلیس

گروهی از پناهندگان عراقی به کلیسای برارسن کپنهاگ پناه آورده اند و چند ماهی می شود که در این مکان به سر می برند؛ تعدادی از مردم هم به شکل داوطلبانه تلاش نموده اند تا به هر شکلی - از تهیه لوازم خواب گرفته تا مواد غذایی، اسباب بازی برای کودکان و سیگار برای بزرگسالان - به آنان کمک کنند. شب پیش از پنجشنبه، پلیس به منظور دستگیری شماری از پناهندگان وارد کلیسا شد. نیروی پلیس با ضرب و شتم همه و هرکسی در کلیسا با باتون های خود، نمایشی از خشونت به راه انداخت. مرد، زن و کودک، پیر و جوان، همه و همه مورد ضرب و شتم شدید پلیس قرار گرفتند.

تعدادی از مردم معترض به طور خودجوش در بیرون از کلیسا تجمع کردند تا تلاش کنند به شکلی مسالمت آمیز مانع بازداشت ها و دیپورت پناهندگان شوند. معترضان به منظور بستن خیابان دست به تحصن زدند،

روز پنجشنبه، تظاهراتی ۲۵.۰۰۰ نفره در کپنهاگ، پایتخت دانمارک، برگزار گردید. این تظاهرات واکنشی بود نسبت به دیپورت اجباری گروهی از پناهندگان عراقی و هم چنین خشونت پلیس در برخورد با شرکت کنندگان در تظاهراتی مسالمت آمیز که سعی داشتند از اقدام پلیس برای دستگیری تنی چند از عراقی هایی که به کلیسایی در کپنهاگ پناه آورده بودند، ممانعت به عمل آورند.

با وجود کاهش اقدامات کارگری از شروع بحران در نوامبر سال گذشته، این یکی از بزرگترین تظاهرات دانمارک در سال جاری بود. (گفتنی است که اقدامات کارگری، نظیر اعتصاب، تا حدوداً اواخر ماه نوامبر بسیار چشمگیر بود؛ به طوری که دانمارک در میان کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی - OECD - از نظر شمار اعتصابات نسبت به تعداد کارگران رتبه سوم را داشت. با این حال، اکنون، کارگران به خاطر ترس از "از دست دادن مشاغل خود" به طور موقتی عقب نشینی کرده اند. هرچند این عقب نشینی مطمئناً برای دوره ای موقتی خواهد بود)

دولت نژادپرست

¹ <http://www.marxist.com/denmark-protests-racist-policies-police-brutality.htm>



سیاست اوباما در خاورمیانه: همچنان امپریالیستی



شین جونز از آمریکا
ترجمه: بابک کسرای

"کشورها دوستان دائمی ندارند، تنها منافع دائمی دارند".
لرد پالمستون

سیاست خارجی ایالات متحده از نقش این کشور به عنوان قدرتی امپریالیستی سرچشمه می گیرد. منظور ما از امپریالیسم، حکومت انحصاری بانک‌های بزرگ - که بر تمامی سایر بخش‌های اقتصادی جامعه سیطره دارند - و تقسیم جهان به مناطق نفوذ به وسیله کشورهای سرمایه داری قدرتمند است. پس از جنگ جهانی دوم و به خصوص پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا خود را قدرتمندترین کشور امپریالیستی و تنها ابرقدرت جهانی می دید. تاریخ معاصر تقریباً تمام کشورهای توسعه نیافته یا "جهان سوم" شاهد تحمیل سیاست‌های امپریالیسم به شیوه‌های مختلف بوده است. شیوه‌هایی مستقیم و غیرمستقیم، اقتصادی، سیاسی و نظامی از طریق توافقنامه‌های تجارت آزاد، عملیات‌های مخفی و کودتا، جنگ‌های نیابتی و اشغال مستقیم.

دوران سرمایه داری به عنوان نیروی نسبتاً پیشرو برای توسعه انسانی مدتهاست که تمام شده. امروز آمریکا خود را بر بالای هرمی می بیند که با وجود آن که از درون در حال پوسیدن و فرو ریختن است، حاضر به پایین آمدن نیست. این تنها باعث می‌شود که تناقضات بیشتر و سریع‌تر روی هم انباشته شوند. همه جا شاهد تشکیل شکاف‌هایی در سلطه امپریالیست‌ها هستیم. دقیقاً در همین مقطع است که دیپلماسی برای تکمیل روش‌هایی سریع‌تر مورد نیاز است و این جاست که اوباما وارد می‌شود.

اما با سرکوب پلیس مواجه شدند. می توانید فیلمی ویدئویی از خشونت پلیس در برخورد با معترضین را از لینک زیر مشاهده کنید:

<http://ekstrabladet.tv/nyheder/112/article1206019.ece>

روز پنج شنبه، فراخوان برگزاری تظاهراتی برای همان روز از طریق اس ام اس، سایت فیس بوک و به طور شفاهی پخش شد. بیش از ۲۵۰۰۰ نفر در این تظاهرات خودجوش شرکت کردند! این به وضوح بزرگترین تظاهرات در طول سال جاری بوده است.

دو قطبی شدن

این موارد [یعنی اقدامات پلیس، دولت و تظاهرات] دورنمای سیاسی دانمارک را به دو قطب تقسیم کرده اند. طیف سوسیال دموکراسی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

رئیس حزب، "Helle Thorning-Schmidt"، حمایت کامل خود را از دولت و نیروی پلیس اعلام داشته است. با این حال، سازمان جوانان حزب (DSU) به وضوح علیه دولت و در حمایت از پناهندگان اعلام موضع کرده است. هم چنین، تعدادی از سوسیال دموکرات های رده بالای حزب از مخالفت خود با رهبری حزب صحبت کرده اند. دو تن از رؤسای سابق حزب، یعنی "Poul Nyrup Rasmussen" (که به علاوه نخست وزیر اسبق دولت نیز هست) و "Mogens Lykketoft" و هم چنین شهردار کپنهاگ (Ritt Bjerregaard) گفته اند که این شیوه برخورد با عراقی ها "غیر انسانی" است. "Svend Auken"، یکی دیگر از رؤسای سابق حزب که اخیراً درگذشت، پیش از این در تظاهراتی در حمایت از حق پناهدگی پناهندگان به عنوان سخنان شرکت داشت. همگی این موارد نمایانگر انشقاق کامل در صفوف سوسیال دموکرات هاست.

"Villy Søvndal" رئیس حزب سوسیالیست خلق (SF) هم مخالفت حزب را با دولت، هر چند به شکلی ضعیف تر، اعلام داشته است. مشخصاً، رهبران SF تمایلی ندارند تا "ارتباط خوب" خود با رهبران سوسیال دموکرات را خراب کنند.





تغییر داده است، را نزد عموم افشا کرد، اخیراً گفته است: "این یعنی این که تعداد پیمانکاران «امنیتی» و همچنین میزان گسترش آن‌ها می‌تواند بیشتر باشد".

قراردادهای مزایده با شرکت‌های خصوصی نفت باز شده است. دولت عراق برای پرداخت خرج نابودی‌های عظیمی که جنگ ایجاد کرده و حداقل تظاهر به این که کاملاً حق حاکمیت کشور را به باد نداده است، تلاش به نشان دادن "استقلال" خود دارد. در واقع آن‌ها دارند تلاش می‌کنند قیمتی را که از فروش منابع طبیعی عراق به دست می‌آورند بالا ببرند.

تا جایی که به توده‌های عراق برمی‌گردد، جنگ هیچ چیز را حل نکرده است. صدام رفته است اما کشور ویران شده است. صدها هزار نفر کشته شده‌اند. فقری که میلیون‌ها نفر با آن مواجهند از حساب و کتاب خارج است. تنها راه پیشروی، مرتبط ساختن مبارزات توده‌های کارگر عراق با مبارزات وسیع تری است که در حال حاضر در منطقه صورت می‌پذیرد. حضور امپریالیسم آمریکا در هر کشوری در خاورمیانه تهدیدی برای همه و برای جهان است. مبارزه در نهایت باید به سمت سوسیالیسم برود که می‌تواند بالأخره با برنامه واقعی و دموکراتیک تولید از منابع غنی منطقه برای ایجاد برنامه‌های توده ای استفاده کند، فقر و بدبختی را که نتیجه سلطه امپریالیست‌ها بر منطقه است، ریشه کن کند و صلح و رفاه پایدار به این منطقه بیاورد.

حتی پیش از جنگ عراق، با اشغال افغانستان مواجه بودیم و آن‌جا هم وضع بهتر نیست. در این‌جا حتی چیزی شبیه طرح خروج نیروها هم در کار نیست. هر دو بال طبقه حاکمه آمریکا بر سر اشغال افغانستان موافقت در فوریه ۲۰۰۹ گزارش شد که آمریکا دو پایگاه نظامی بزرگ و جدید در جنوب افغانستان می‌سازد.

آمریکا با توجه به منابع عظیم نفت در خلیج فارس، دریای خزر و آسیای مرکزی و افزایش رقابت بین روسیه، چین و هند، می‌خواهد حضور مستقیم نظامی در آسیای مرکزی را تضمین کند.

امپریالیست‌های روسیه اعتراض نسبتاً بلندی بر سر برپایی پایگاه‌های دائمی عظیم و سایر زیرساخت‌های آمریکا در نزدیکی منطقه نفوذ خود داشته‌اند. چین نیز

بعضی از واضح‌ترین شکاف‌ها در خاورمیانه باز شده‌اند. شرایط عینی، اوپاما را مجبور کرده است رویکرد مشخص امپریالیسم آمریکا را تغییر دهد، بدون این که لازم باشد مسیر عمومی آن را تغییر دهد. در حال حاضر قدرت او در این است که ضعف عینی کنونی را "تغییر در سیاست" بنامد و در عین حال هیچ سیاستی را به شکلی جدی تغییر ندهد.

شش سال از تهاجم به عراق و به دنبال آن اشغال این کشور می‌گذرد. علی رغم "خروج" نیروهای آمریکا از شهرهای مهم عراق در اواخر ماه ژوئن، اشغال همچنان ادامه دارد. گرچه جمهوری خواهان بر سر نقشه اوپاما برای عراق کلی بالا و پایین پریدند و گفتند که او می‌خواهد "در برود" و چه و چه، اما اوپاما موقعیت سیاسی و نظامی آمریکا در خاورمیانه را حفظ کرده است. تنها کاری که او کرده این است که مجبور شده عقب‌نشینی تاکتیکی کند تا بتواند برخی از چیزهایی را که در سال‌های اخیر از دست رفته اند، مجدداً به دست آورد.

گرچه اکنون دولت عراق به طور رسمی بر مسند قدرت است، اما آمریکا حضور نظامی طولانی‌تری با بیش از ۵۰ هزار نیرو دارد. ژنرال پتریس، در اوایل ماه مه، اعلام کرد: "ما قصد داریم که ده واحد ارتش و نیروی دریایی را برای یک دهه در عراق و افغانستان مستقر کنیم".

کاهش نیروهای آمریکا در عراق با تبلیغات بسیاری در بوق و کرنا شده است، اما کسی چیزی از پیمانکاران امنیتی خصوصی نمی‌گوید که با حدود ۱۳۳ هزار نفر، ارتش خصوصی عظیمی از سربازان اجیر دارند (تقریباً به همان تعداد نیروهای حال حاضر آمریکا در عراق). گزارش ماه ژوئن از پنتاگون نشان می‌دهد که در دوره ریاست جمهوری اوپاما شاهد ۲۳ درصد افزایش "پیمانکاران امنیتی خصوصی" که در عراق برای وزارت دفاع آمریکا کار می‌کنند و ۲۹ درصد افزایش در افغانستان بودیم. این گزارش به پیمانکاران وزارت دفاع اشاره می‌کند و شامل ارقام سازمان‌های دیگر مثل وزارت امور خارجه نیست. جرمی اسکاهیل، نویسنده‌ای که شرکت بلک واتر، یکی از بزرگترین پیمانکاران امنیتی خصوصی در عراق که اکنون اسم خود را به Xe

بحران اقتصادی در دهه‌های اخیر، بازدید از ترکیه را در بالای فهرست اولویت‌هایش قرار می‌دهد. بحران جهانی سرمایه داری تأثیری عظیم بر دنیا گذاشته است. در سراسر خاورمیانه یک رژیم باثبات هم پیدا نمی‌شود از اسرائیل تا مصر، از اردن تا ایران. تغییرات عظیم در توازن نیروهای جهان در برنامه‌اند. وظیفه مارکسیست‌ها این است که آماده باشند و با رویدادها غافلگیر نشوند. تحولات اخیر در ایران یک نمونه است. ما باید در ضمن به کشورهایی همچون مصر و مراکش توجه کنیم.

اوباما و دولتش نهایت تلاش خود را می‌کنند تا تداوم نظام کنونی را تضمین بخشند. در نهایت این وظیفه طبقه کارگر آمریکا است تا به سرمایه داری در داخل و امپریالیسم در خارج خاتمه دهد. این تنها شعاری زیبا یا "یک ایده خوب" نیست، بلکه به معنای واقعی تنها راه پیشروی بشریت است. "تغییر در سیاست" ای که ما واقعاً می‌خواهیم، تغییر در حکومت طبقاتی است. طبقه سرمایه دار دیگر شایسته حکومت بر بشریت نیست و از این رو موقع آن شده که اکثریت، طبقه کارگر، سگان را به دست بگیرد. پیش به سوی پایان حکومت بانک‌های بزرگ و تقسیم دنیا به دست امپریالیست‌ها! پیش به سوی فدراسیون سوسیالیستی خاورمیانه و جهان!

منبع: نشریه فراخوان سوسیالیستی (Socialist Appeal)، آمریکا، ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۹.



قراردادهای تجاری بلندمدت و مناسبی با پاکستان امضا کرده است تا نفوذش در منطقه را تضمین کند. اوباما در ماه ژوئن لایحه الحاقی جنگ به ارزش ۱۰۳ میلیارد دلار را امضا کرد که بندهایی از آن بودجه ارتش پاکستان را افزایش می‌دهد. قراردادهای دیگری هم در کار است که تجارت بین شرکت‌های آمریکا و پاکستان را تشویق می‌کند.

مداخلات بیشتر در پاکستان نوعی "برنامه جانشین" (Plan B) پس از قتل بی نظیر بوتو هستند. اما با کشتار بیشتر و بیشتر غیرنظامیان در حملات، حمایت داخلی در پاکستان کاهش می‌یابد. آمریکا برای حفظ پاکستان در سیطره خودش، در صورت لزوم از القاعده و طالبان به عنوان بهانه‌ای برای دخالت بیشتر استفاده می‌کند.

تحولات انقلابی در ایران، اوباما و امپریالیست‌های آمریکا را به شدت به نگرانی انداخته است. واکنش آرام آن‌ها به تحرکات پس از انتخابات نشانه‌ای از همین بود. گرچه سیاست آن‌ها برای ایران، تغییر رژیم است، اما می‌دانند که جنبش توده‌ای واقعی که از پایین سازمان یافته است و می‌تواند در منطقه گسترش یابد به نفع آن‌ها نیست. آن‌ها این درس را در آمریکای لاتین فرا گرفته‌اند. اوباما مراقب هست که بیش از آنچه که باید، توازن منطقه را بر هم نزند. اما تلاش او برای کنار زدن تناقضاتی که دهه‌هاست در حال انباشت بوده و هست، در نهایت غیرممکن از کار در می‌آید.

هم روسیه و هم چین نفوذ بیشتری بر ایران دارند و این کشور به عنوان نامزد سازمان همکاری شانگهای معرفی شده است، سازمانی که رقیب ناتو در منطقه است و در سال ۲۰۰۵ تقاضای آمریکا برای پذیرشش به عنوان ناظر را رد کرد.

همین تغییر نفوذ باعث شد اوباما امسال در تلاش برای افزایش حمایت از ادامه "جنگ علیه تروریسم" به بازدید از ترکیه ترغیب شود. روابط آمریکا و ترکیه از زمان آغاز جنگ عراق تا حدودی مخدوش شده است. اما ترکیه هنوز میزبان یکی از پایگاه‌های مهم آمریکا در منطقه است و قدرت نظامی خودش را هم دارد که شامل ظرفیت‌های هسته‌ای مشترک می‌شود. از آنجا که این کشور در یکی از مناطق بسیار مهم استراتژیک جهان واقع شده است تمام بازیگران اصلی به دنبال آن هستند، از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها گرفته تا ایرانی‌ها، روس‌ها و چینی‌ها. به همین علت است که اوباما در میان بدترین



آفریقایی تبار چیست؟ آیا اوباما همان "تغییری" بوده است که بسیاری به آن دل بسته بودند؟

در حال حاضر، نرخ بیکاری برای تمامی آمریکائیان آفریقایی تبار، در سطح ۱۳.۳ درصد قرار دارد؛ این در حالی است که همین نرخ برای مردان سیاه پوست، ۱۵.۴ درصد می باشد. در مقایسه با این آمار، گفتن دارد که نرخ بیکاری کارگران هیسپانیک (لاتین تبار) به ۱۱.۴٪ و کارگران سفید پوست به ۷.۹ درصد در ماه مارس رسید. (سال گذشته نرخ بیکاری کارگران لاتین تبار و سفید پوست به ترتیب در سطح ۷ و ۴.۵ درصد قرار داشت)^۳

دِدریک محمد، محقق ارشد "مؤسسه مطالعات سیاسی" می گوید که این رقم، در واقع می تواند به سطح ۲۰٪ و یا حتی بیشتر هم برسد. به گفته محمد، از زمان "رکود بزرگ"، نرخ بیکاری افراد سفیدپوست به اندازه نرخ بیکاری ای که در حال حاضر میان سیاه پوستان وجود دارد، نبوده است. هم چنین، آمار و ارقام مربوط به بیکاری کمتر از میزان واقعی برآورد می شوند، چرا که این آمار، افرادی را که فقط به شکل نیمه وقت کار می کنند و یا افرادی را که در مجموع از جستجو برای شغل منصرف شده اند، در بر نمی گیرد.

در کنار مسأله بیکاری، آمریکائیان آفریقایی تبار به طور کلی روز به روز فقیر تر می شوند. از یک سو مصادره خانه ها، شدیداً به سیاه پوستان ضربه زده و از سوی دیگر، طی یک دهه گذشته، درآمد متوسط خانوارها کاهش داشته است.

نژادپرستی به عنوان میراث سرمایه داری، با وجود "برابری قانونی" نوشته شده روی کاغذ یا مطرح کردن آن در شعارهای "تغییر" براک اوباما، هم چنان به مثابه ابزار ستم بر آمریکائیان آفریقایی تبار وجود دارد.

^۳ برای اطلاع از جزئیات مربوط به بیکاری در بازار نیروی کار آمریکا، به مطلب "نیم نگاهی به وضعیت جهان سرمایه داری..."، صفحات ۱۸ تا ۲۰ مراجعه کنید:

<http://www.kaargar.net/capitalism.pdf>

^۴ می توانید بیوگرافی مختصر او را از لینک زیر بخوانید:

<http://www.ips-dc.org/staff/dedrick>

ایالات متحده: کارگران سیاه پوست و بحران^۱



برگردان: و. آکوچکیان

برخلاف آن چه که جناب اوباما "کورسوی امید"^۲ می نامد، کاهش استانداردهای زندگی در نتیجه بحران اقتصادی فعلی هم چنان ادامه دارد و پیامدهای آن هم همه روزه در سراسر دنیا آشکارتر می شود. جو بایدن، معاون رئیس جمهور، اخیراً در گفتگویی با خبرگزاری CNN به ما گفت که انتظار دیدن افزایش ماهانه میزان بیکاری را در مابقی سال جاری داشته باشیم و این که احتمالاً تا کریسمس نرخ بیکاری به بیش از ۱۰ درصد خواهد رسید (در حال حاضر، این نرخ ۸.۵ درصد است) این خبر به اندازه کافی برای تمامی کارگران بد هست، اما باید دید که عواقب آن برای آمریکایی های

^۱ <http://www.marxist.com/black-workers-and-crisis.htm>

^۲ Glimmers of Hope: عبارتی که اوباما پس از جلسه ای با مشاورین اقتصادی خود در کاخ سفید (۱۰ آوریل ۲۰۰۹) در مورد وضعیت اقتصادی آمریکا به خبرنگاران گفت:

http://voices.washingtonpost.com/44/2009/04/10/on_economy_obama_sees_glimmers.html

<http://www.guardian.co.uk/world/2009/apr/10/obama-economy-recovery>

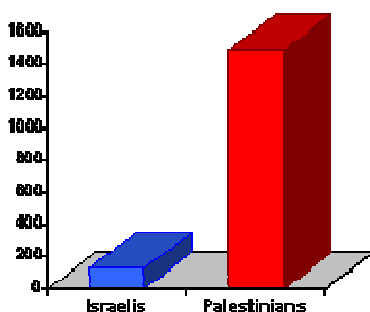


اسرائیل و فلسطین

منبع: سایت "اگر مردم آمریکا می دانستند..."
برگردان: و-آکوچکیان

آخرین تاریخ به روز رسانی آمار و ارقام: ۲۳ فوریه ۲۰۰۹

تعداد کودکان اسرائیلی و فلسطینی کشته شده
(از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تا کنون)



از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تاکنون، ۱۲۳ کودک اسرائیلی به دست نیروهای فلسطینی و ۱۴۸۷ کودک فلسطینی به دست نیروهای اسرائیل کشته شده اند.

بنابر گزارش وب سایت "[این کودکان را به یاد آورید](#)"، ائتلافی از گروه های خواهان خاتمه کشتار کودکان فلسطین و طرح قطعنامه ای عادلانه در مورد کشمکش های مابین اسرائیل و فلسطین، طی دوره ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تا اوایل دسامبر ۲۰۰۸، ۱۰۵۶ کودک فلسطینی و ۱۲۳ کودک اسرائیلی کشته شده اند. (می توانید فهرست کامل قربانیان را که آخرین بار در تاریخ ۳ فوریه ۲۰۰۹ به روز شد، از [این قسمت](#) بخوانید) [دفتر سازمان ملل برای هماهنگی امور بشردوستانه](#)، گزارش می دهد که طی حملات نظامی اسرائیل به نوار غزه در خلال ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹، دست کم ۴۳۱ کودک فلسطینی جان باخته اند. این ارقام، کشتار کودکان فلسطینی در کرانه باختری را، که احتمالاً از آغاز سال ۲۰۰۹ رخ داده است، دربر نمی گیرد.

به گفته کاترین کوک، بسیاری از این کودکان فلسطینی در حین فعالیت های معمول روزانه، مانند رفتن به مدرسه، بازی، خرید ... کشته شده اند. ۶۴ درصد از کودکان در شش ماهه نخست سال ۲۰۰۳ در اثر حملات هوایی و زمینی اسرائیل جان باختند.^۲

توهمی که ممکن است بسیاری، و به خصوص آمریکائیان آفریقایی تبار، از روی صداقت خود به اوباما داشته باشند، به زودی طی یک دوره آتی از میان خواهد رفت.^۱ اوباما صرفاً نماینده منافع طبقه سرمایه دار است و درست به همین جهت، قادر نیست هیچ گونه راه حل واقعی برای برخورد با معضل نژاد پرستی، بیکاری و فقر از خود ارائه دهد.

مسائلی که تمامی کارگران راه، سفیدپوست یا سیاه پوست، آسیایی یا هیسپانیک، عرب تبار یا آمریکایی و غیره، به ستوه آورده، جزئی از ذات سیستم سرمایه داری اند. همانند سایر طبقات استثمارشده جامعه آمریکا، کارگران سیاه پوست هم می توانند نقشی اساسی در ساختن بنای یک حزب کارگری توده ای و نهایتاً گذار سوسیالیستی از جامعه کنونی داشته باشند.

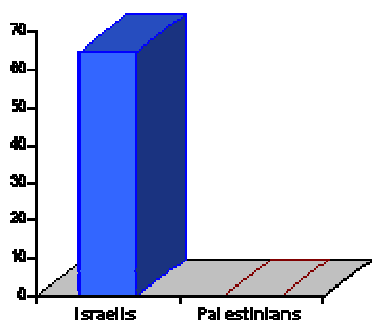
^۱ شاید در این جا لازم باشد بگویم که به نظر من، آقای ددریک محمد یکی از آمریکائیان آفریقایی تباری است که نسبت به شخص اوباما دچار همین توهم شده؛ چرا که بدون توجه به خاستگاه طبقاتی اوباما و پیوند بین سرمایه داری و نژاد پرستی به دنبال راه حلی برای از میان بردن نابرابری های نژادی در جامعه آمریکاست. به عنوان مثال، او در مقاله ای تحت عنوان "[پرزیدنت اوباما و حقیقت ناگوار نژادی](#)" (۲۶ مه ۲۰۰۹) می نویسد: "بنابر نظرسنجی اخیر نیویورک تایمز، ۹۶٪ آمریکائیان آفریقایی تبار اوباما را تأیید نموده اند. من نیز به عنوان یک آمریکایی-آفریقایی احساس غرور می کنم و خوشحالم که می بینم کسی از ما پیروز شده و از احترام و تحسین زیادی در ایالات متحده برخوردارست" (تأکید از من است) خود این گفته به وضوح نشان می دهد که د. محمد، به عنوان یک منتقد پرکار نژاد پرستی در آمریکا، هنوز به ریشه های اساسی این پدیده در جامعه خود، یعنی سیستم سرمایه داری، پی نبرده است.

^۲ <http://www.ifamericansknew.org/stats/children.html>



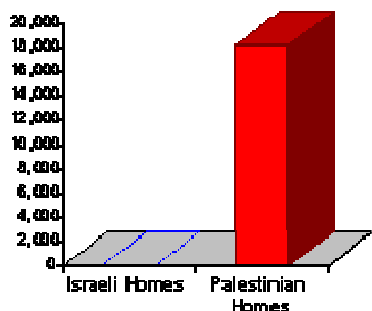
طی سال مالی ۲۰۰۹، ایالات متحده روزانه با دست کم ۷ میلیون دلار به شکل کمک های نظامی، اسرائیل را حمایت نموده است؛ این درحالی است که هیچ مقداری به شکل کمک های نظامی (یعنی صفر دلار) از سوی آمریکا به فلسطینیان پرداخت نشده است.

تعداد قطعه نامه های سازمان ملل علیه اسرائیل و فلسطین (۱۹۵۵-۱۹۹۲)



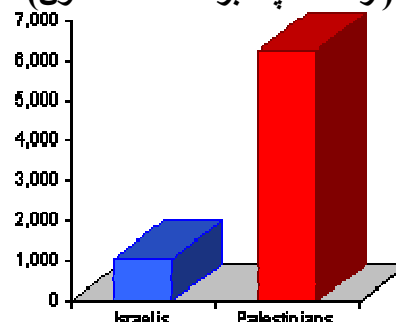
اسرائیل، در خلال سال های ۱۹۵۵ تا ۱۹۹۲، مشمول حداقل ۶۵ قطعه نامه از سوی سازمان ملل بوده است؛ در صورتی که در همین دوره، هیچ قطعه نامه ای علیه فلسطین صادره نشده است.

تخریب منازل مردم فلسطین و اسرائیل (از ۱۹۶۷ تا سال ۲۰۰۶)



به گزارش کمیته اسرائیلی علیه تخریب منازل (الحركة الإسرائيلية ضدّ هدم البيوت) در اکتبر ۲۰۰۷، در خلال سال های ۱۹۶۷-۲۰۰۶، مجموعاً ۱۸۱۴۷ مورد از منازل مردم فلسطین ویران شده است؛^۱ در حالی که در این دوره، به جز یک مورد مشخص، هیچ مورد از منازل مردم اسرائیل به وسیله نیروهای فلسطینی ویران نگردیده است.

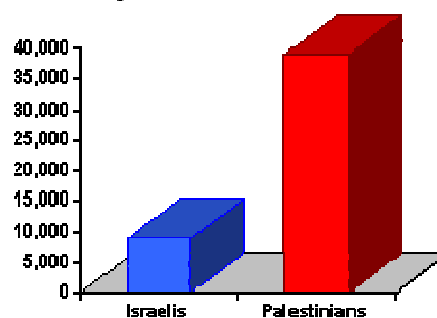
تعداد کشته شدگان اسرائیلی و فلسطینی (از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تا کنون)



۱۰۷۲ اسرائیلی و دست کم ۶۳۴۸ فلسطینی از ۲۹ سپتامبر سال ۲۰۰۰ به این سو، جان خود را از دست داده اند.

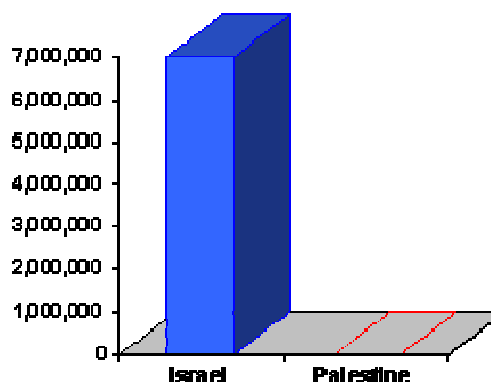
تعداد مجروحین اسرائیلی و فلسطینی (از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تا کنون)

Israelis and Palestinians Injured Since 9/29/2000



از ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ تاکنون، ۸۸۶۴ اسرائیلی و ۳۹۰۱۹ فلسطینی مجروح شده اند.

کمک های نظامی روزانه ایالات متحده به اسرائیل و فلسطین (سال مالی ۲۰۰۹)



¹ www.ifamericansknew.org/stats/homes.html



ژاپن: انتخابات و گردش به چپ در جامعه

ترجمه و تلخیص: آرمان پویان

به گزارش بانک جهانی، درآمد متوسط خانوار در ژاپن به کمترین مقدار خود در ۱۹ سال اخیر رسیده است؛ اواخر سال جاری، تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور، از رتبه سوم در سال ۱۹۹۱ به رتبه هجدهم سقوط کرد. در دوره اخیر، مردم عادی ژاپن شاهد ناامنی روزافزون در وضعیت اقتصادی خود بوده اند. از سال ۱۹۹۰ به این سو، تعداد قراردادهای موقت کار افزایش قابل ملاحظه ای داشته است. این در حالیست که سابقاً کشور ژاپن پس از جنگ، به عنوان کشوری شناخته می شد که شما می توانستید همه عمر خود در یک محل مشخص کار کنید و اصولاً اخراج و بیکاری پدیده هایی نسبتاً نادر به حساب می آمدند.

این روزها، یک سوم تمام کارگران، حتی اگر شغلی هم داشته باشند، به استخدام تحت قرارداد های "انعطاف پذیر" و موقت تن در می دهند. از اکتبر سال گذشته تاکنون، ۲۱۶۰۰۰ کارگر اخراج گردیده اند. در این بین، خصوصاً جوانان بدترین ضربه را خورده اند. در ماه مه، نرخ بیکاری برای جوانان سنین ۱۵ تا ۲۴ سال، به ۹٪ افزایش یافت. (یعنی تقریباً دو برابر نرخ متوسط بیکاری) به علاوه، کارگران موقت، دستمزدی کمتر از همکاران قراردادی خود دریافت می کنند، مثلاً در کارخانجات تویوتا و کائو، این مبلغ دریافتی کمتر از نصف آن چیزی است که به کارگران قراردادی پرداخت می شود. بدین ترتیب، سرمایه داران ژاپن امیدوارند تا طبقه کارگر را تضعیف و به چند تکه تقسیم کنند. اقتصاد ژاپن به سرعت در سراشیبی سقوط است، به طوری که رشد آن در سه ماهه نخست سال جاری، با نرخ سالیانه ۱۵.۲٪ کاهش داشت. حتی اگر در سه ماهه های آتی، این سقوط ملایم تر شود (که بسیار دور از انتظار است)، باز هم ما با سقوط دراماتیک و تندی رو به رو هستیم که آگاهی لایه های وسیعی از طبقه کارگر ژاپن و جوانان را زیر و رو ساخته است. تمام تلاش هایی که برای تخفیف اثرات بحران انجام شده، درست مثل آبی که روی آتشی عظیم ریخته شده باشد، بخار شده است.

در این بین، هم شرایط کاری وخیم تر گشته و هم دستمزدها کاهش داشته است. تعداد افرادی که سالیانه کمتر از ۲ میلیون ین (۱۵۰۰۰ یورو) درآمد دارند، به بیش از ۱۰ میلیون نفر رسیده و شرایط در کارخانه های

بزرگی مانند تویوتا و کائو به مراتب غیرقابل تحمل تر شده است. بسیاری از مردم ژاپن، داستان مرد ۴۵ ساله ای را که در اثر ۸۰ ساعت اضافه کاری اجباری در هر ماه در کارخانه تویوتا جان باخته بود، به یاد دارند. متأسفانه، فقط همین یک مثال وجود ندارد. در ژاپن، برای عبارت "مرگ ناگهانی در اثر اضافه کار" واژه ای مجزا وجود دارد: کاروشی (Karoshi). همین موضوع، نشان دهنده فشاری غیرانسانی است که کارگران ژاپن از آن رنج می برند.

به نظر می رسد که حزب دموکراتیک ژاپن (DPJ)، به عنوان دومین حزب بورژوایی بزرگ کشور، پس از انتخابات ماه اوت بر مسند قدرت قرار خواهد گرفت؛ این یعنی احتمالاً حزب بورژوایی لیبرال دموکرات (LDP) برای نخستین بار از سال ۱۹۹۵، از قدرت کنار خواهد رفت. با این حال، چیزی که واقعاً جالب است، چرخش جامعه به چپ می باشد که در حمایت از حزب کمونیست ژاپن (JCP) به وضوح دیده می شود. حزب کمونیست، مصمم است تا از حزب نوین کومایتو (New Komeito) - یک حزب محافظه کار بودایی که در ائتلاف با LDP قرار داد- پیشی بگیرد.

مطابق با مقاله ای در "تلگراف"، حزب کمونیست طی ۱۸ ماه اخیر، ۱۴۰۰۰ عضو جذب کرده است، که از هر چهار عضو جدید، یک نفر زیر ۱۸ سال قرار دارد. همین امر به روشنی نشان دهنده گرایش به چپ در میان جوانان ژاپن است. در حال حاضر، تیراژ روزنامه حزب کمونیست با نام "آگاهات" (پرچم سرخ) به ۱.۶ میلیون نسخه رسیده است. آن گونه که JCP ادعا می کند، در حال ۴۰۰۰۰۰ عضو در ۲۵۰۰۰ شاخه حزب حضور دارند. این بدان معناست که JCP، پس از حزب کمونیست روسیه، دومین حزب بزرگ کمونیست در بین کشورهای عضو "گروه ۸" است.

گردش به چپ، در حیطه ادبیات نیز به چشم می خورد. مثلاً رمان کلاسیک "کانیکوشین" - که ۸۰ سال پیش به وسیله تاکیچی کوبایاشی (کمونیستی که به دست دولت به قتل رسید) نوشته شده و داستان گروهی از کارگران کشتی تجاری صید خرچنگ در شمال ژاپن است که به مبارزه با کارفرمایان برخاسته اند- با فروش ۵۰۰.۰۰۰ نسخه، به رمان پرفروش سال تبدیل شده است. هم چنین ۶۰۰۰ نسخه از کاپیتال، اثر کارل مارکس، نیز تنها در دو روز نخست انتشار این کتاب به فروش رسید.

اما به موازات گرایش جامعه به چپ، رهبران حزب کمونیست ژاپن به راست روی ادامه می دهند. همین

**به سرکوب علیه فعالین چپ سوریه پایان دهید!**

سه ماه پیش، پنج تن از فعالین حزب کارگری کمونیستی در سوریه (عبّاس ابراهیم عبّاس، حسان کاظمی، توفیق عمران، حسان غسان و احمد اینهاوی) از سوی نیروهای امنیتی در استان حما دستگیر شدند. دلیل بازداشت آن ها معلوم نیست! بدتر آن که حتی محلّ بازداشت آن ها هم مشخص نیست! خانواده این دستگیرشدگان (همسران، فرزندان و برادرانشان) در تلاش هستند تا بفهمند بر سر آنان چه آمده است. مقامات دولتی هم قادر نیستند در مورد محلّ نگهداری، وضعیت زندگی و سلامتی بازداشت شدگان به خانواده هایشان اطمینان خاطر دهند. حتی اندکی تلاش و علاقه ای به پیدا کردن این افراد به عنوان شهروندان این کشور و پاسخ گویی به این سوال که آیا آن ها هنوز در خاک کشور هستند یا خیر، از خود نشان نمی دهند. چه چیزی قرار است بر سر این کشور بیاید؟ آیا واقعاً قانون است که در این کشور حکومت می کند؟ آیا سایر کشورها اجازه می دهند تا چنین رویدادهایی در داخل مرزهایشان رخ دهند؟ یک هفته پیش، فعال دیگری به نام محمد موسی دستگیر شد. او دبیر اوّل حزب چپ گرای گردستان در سوریه است. بهانه ای که آورده شد این بود که موسی می باید دوران محکومیت خود را کامل کند. اما این دستگیری به وابستگی های سیاسی او ارتباط داشت و نه هیچ چیز دیگری! پیش از این، روز ۲۸ ژوئیه، محمد الحسنی پس از تماس های بسیار بازداشت و به اتهام "تضعیف احساسات ملی" به دادگاه فرستاده شد. اما حقیقت آن است که او به خاطر فعالیت هایش در دفاع از حقوق بشر بازداشت شده است.

ما بازداشت های سیاسی را به طور اعم و بازداشت هایی را که در نتیجه حکومت نظامی صورت گرفته است به طور اخص، محکوم می نماییم. ما مراتب نگرانی خود را نسبت به افزایش شمار بازداشت ها، ابراز و همبستگی کامل خود را با تمامی شهروندانی که به خاطر عقاید، وابستگی های سیاسی یا فعالیت های صلح آمیز خود در بند به سر می برند، اعلام می داریم. ما خواهان آن هستیم که دولت ضمن نظارت دقیق و شفاف، به حقوق مدنی در برخورد با دستگیرشدگان احترام بگذارد، و این که حقوق آنان، من جمله حق دیدار با بستگان و تحقیق در مورد شرایط و علل دستگیری آنان، به طور کامل مراعات و پیگیری شود.

ما خواهان آزادی فوری و بدون تأخیر بازداشت شدگان، و تعلیق حکومت نظامی و قوانین اضطراری در کشور می باشیم. **دمشق - ۲۰۰۹/۸/۲۲**

برای مشاهده فراخوان و امضاکنندگان آن به [این قسمت](#) مراجعه شود. (برگردان: ب- شایسته)

رهبران، علناً عنوان کرده اند که آن ها نه خواهان "انقلاب سوسیالیستی"، که خواهان "انقلابی دموکراتیک" برای ایجاد "تغییرات دموکراتیک در سیاست و اقتصاد" هستند.

رهبران حزب، مانند "فوا تئسوزو" (Fuwa Tetsuzo) رئیس سابق حزب، در حال صحبت از "رسیدن به سوسیالیسم در ژاپن به صورت مرحله ای" و "دنیال کردن راهی به سوی سوسیالیسم از دل اقتصاد بازار" هستند.

اما شرایط عینی، رهبران JPC را تحت فشار قرار خواهد داد. سرمایه داری ژاپن در بحرانی عمیق به سر می برد. در چنین شرایطی، اظهارات علنی رهبران حزب کمونیست در دفاع از اقتصاد بازار، چیزی به جز مهر تأیید بر اخراج ها، کاهش دستمزد ها و کاهش در هزینه های بخش عمومی نیست. این کاملاً مغایر با آن چیزهاییست که حامیان حزب می خواهند. نسل جدید کمونیست های ژاپن، به دنبال مبارزه برای تغییرات رادیکال هستند، در حالی که هم زمان رهبران حزب به هر کاری دست می زنند تا در چهارچوب های وضع موجود باقی بمانند.

حزب دموکراتیک ژاپن، به زودی پس از روی کار آمدن بی اعتبار خواهد شد. چرا که آن ها تنها به خاطر نفرتی که از LDP در میان مردم وجود دارد، انتخاب خواهند شد. کسانی که صرفاً برای به زیر کشیدن LDP از مسند امور و رسیدن به "هر چیز دیگری" به حزب دموکراتیک رأی می دهند، خواهند فهمید که این حزب هم مانند سایر احزاب طبقه حاکمه است. البته این به معنای فرصت های بزرگتری برای حزب کمونیست خواهند بود. به منظور قادر ساختن حزب کمونیست به استفاده از چنین فرصت هایی و ارائه یک آلترناتیو در مقابل بیکاری، فقر و بحران سرمایه داری، نیاز به دفاع آشکار از طبقه کارگر بیش از هر زمانی احساس می شود. این امر تنها می تواند بر مبنای سیاست های کمونیستی واقعی، یعنی بازگشت به مارکسیسم، صورت پذیرد. در مسیر رویدادهای فعلی، بی شک مردم بیشتر و بیشتری در یا خارج از JPC بنا به تجربه به ایده های مارکسیسم جذب خواهند شد.

با تلخیص از:

<http://www.marxist.com/left-turn-in-japan.htm>





نگاهی به مقوله "بیکاری" در ایالات متحده

ونداد آکوچکیان

در گزارش اخیر "اداره آمار نیروی کار" ایالات متحده، به تاریخ ژوئیه ۲۰۰۹، بر اساس "داده های مبتنی بر مطالعه خانوارها" آمده است که:

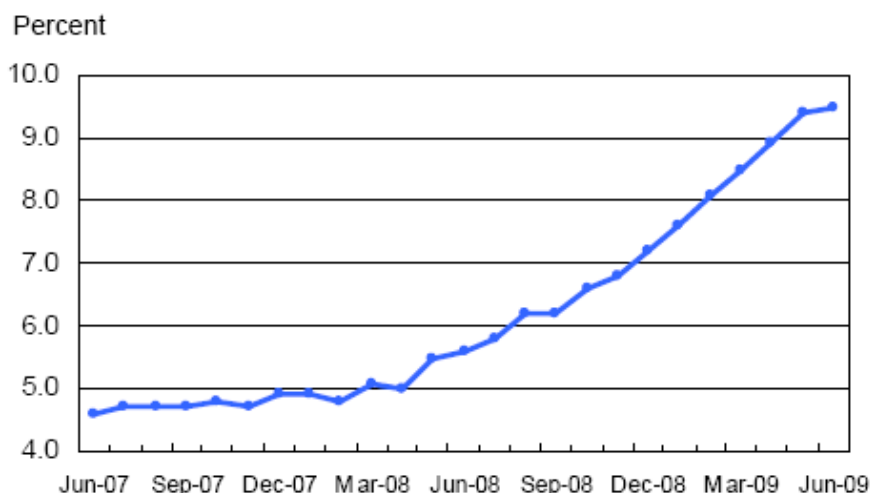
در ماه ژوئیه، تعداد افراد بیکار (۱۴.۷ میلیون نفر) و نرخ بیکاری (۹.۵ درصد) است که نسبت به ماه پیش تغییرات ناچیزی را نشان می دهد. از شروع دوره رکود در دسامبر ۲۰۰۷ تاکنون، شمار افراد بیکار ۷.۲ میلیون نفر و نرخ بیکاری، ۴.۶ درصد افزایش داشته است.^۱ به علاوه، در همین ماه نرخ بیکاری- تعدیل شده فصلی- در بین مردان و زنان بالغ (یعنی افراد ۲۰ سال به بالا)

به ترتیب ۱۰ و ۷.۶ درصد، نوجوانان (یعنی گروه سنی ۱۶ تا ۱۹ سال)، ۲۴ درصد، سفید پوستان ۸.۷ درصد، سیاه پوستان یا آمریکایی-آفریقایی ها، ۱۴.۷ درصد و هیسپانیک یا لاتین تبار ۱۲.۲ درصد می باشد که همگی نسبت به ماه گذشته، تغییرات ناچیزی را از خود نشان می دهند.^۲ در ضمن نرخ بیکاری برای افراد آسیایی بر مبنای داده های تعدیل نشده فصلی، ۸.۲٪ (معادل ۶۰۳ هزار نفر) است که نسبت به ماه مه، حدود ۱.۵٪ افزایش یافته است.^۳

نرخ بیکاری رسمی- به تفکیک سن، نژاد و جنسیت- که مختصراً در بالا به آن اشاره شد، در جدول زیر آمده است:^۴

تغییرات مه-ژوئن	ژوئن ۲۰۰۹	مه ۲۰۰۹	آوریل ۲۰۰۹	نرخ بیکاری (درصد)
0.1	9.5	9.4	8.9	تمامی کارگران
0.2	10.0	9.8	9.4	مردان بالغ
0.1	7.6	7.5	7.1	زنان بالغ
1.3	24.0	22.7	21.5	نوجوانان
0.1	8.7	8.6	8.0	سفیدپوستان
-0.2	14.7	14.9	15.0	سیاه پوستان
-0.5	12.2	12.7	11.3	لاتین تبار

نرخ بیکاری رسمی (تعدیل شده فصلی) برای دوسال (ژوئن ۲۰۰۷ تا ژوئن ۲۰۰۹)





مسافرت در کشورش می پردازد تا بلکه بتواند رمانی بنویسد. در طول این سفر، پائولا به واقع قادر به کار کردن است، او مایل به داشتن یک کار هم هست و اگر کسی به او پیشنهاد شغلی دهد، قبول خواهد کرد، اما اساساً او به دنبال شغل نمی گردد. (یعنی هدفش نوشتن همان رمان است) به این ترتیب، پائولا در گروه "کارگران مأیوس" قرار نمی گیرد، بلکه او هنوز تا حدودی جزئی از نیروی کار به شمار می رود. به کسانی مثل پائولا "Marginally Attached Worker" گفته می شود؛ با توجه به آن که معادلی برای این عبارت در فارسی تعیین نشده است، به طور قرار دادی در این نوشته می گویم "کارگرانی که تا حدودی جزو نیروی کار می باشند".^۷

با این دو مثال، تعریف دقیق تری را که در گزارش اداره آمار نیروی کار در توضیح این نوع کارگران آمده است، مطرح می کنیم: "کسانی که در حال حاضر نه کار می کنند و نه به دنبال کار می گردند، اما اظهار می کنند که هم خواهان یک شغل هستند و هم این که برای آن شغل آمادگی دارند. کارگران مأیوس، به عنوان زیر مجموعه ای از کارگرانی که تا حدودی جزو نیروی کار محسوب می گردند، کسانی هستند که بنا به دلایلی مرتبط با بازار کار، در حال حاضر به دنبال شغل نمی گردند. افرادی که بنا بر دلایل اقتصادی در مشاغل پاره وقت به استخدام در آمده اند، کسانی هستند که خواهان شغل تمام وقت می باشند و برای آن آمادگی دارند، اما بالأجبار مشاغل پاره وقت را پذیرفته اند".^۸

در این نوشته، برای سادگی، کارگران مأیوس و کارگرانی که تا حدودی در زمره نیروی کار قرار دارند را با حروف اختصاری D و M، افراد بیکار و نیروی کار بخش غیر نظامی را به ترتیب با U و L و کسانی را که به دلایل اقتصادی در مشاغل پاره وقت به استخدام در آمده اند را با P نشان داده ام.

با این توضیحات، به U-6 باز می گردیم:

طبق تعریف اداره آمار نیروی کار (BLS)، U-6 عبارتست از: «مجموع کل افراد بیکار به اضافه کارگرانی که تا حدودی جزو نیروی کار می باشند به اضافه کسانی که به علل اقتصادی در مشاغل پاره وقت استخدام شده اند» به عنوان درصدی از "نیروی کار در بخش غیر نظامی به اضافه کارگرانی که تا حدودی جزو نیروی کار می باشند".^۹ یعنی:

اما همان طور که مختصراً در مطلب "نیم نگاهی به وضعیت جهان سرمایه داری"^۵ گفتم، این آمار و ارقام اصولاً کمتر از میزان واقعی برآورد شده اند و به همین جهت، نمی توانند تصویر درستی از وضعیت بیکاری در ایالات متحده نشان دهند. نرخ بیکاری رسمی (که به صورت "کل افراد بیکار، به عنوان درصدی از نیروی کار غیرنظامی" تعریف می شود و به U-3 معروف است) چندین اشکال اساسی دارد و در نتیجه، نمی توان آن را به عنوان یک معیار دقیق و بی چون و چرا برای بیکاری در نظر گرفت.

به زبان ساده و بدون آن که بخواهم به مسائل فنی وارد شوم، باید بگویم بزرگترین ضعف U-3 این است که گروه های زیر را در نظر نمی گیرد: کارگرانی که از جستجو برای کار منصرف شده اند با این وجود هم چنان خواهان یک شغل هستند، کارگرانی که احساس می کنند قادر به یافتن یک شغل نیستند و به همین جهت مجموعاً از جستجو برای یافتن شغل دست کشیده اند و کارگرانی که ناگزیر به علت وضعیت نامناسب اشتغال به سراغ مشاغل می روند که به طور معمول آن ها را انتخاب نمی کنند.^۶

در مقابل، U-6 تعریف دیگری از بیکاری است که موارد فوق را در نظر می گیرد و به همین خاطر، تصویر روشن تری از وضعیت بیکاری جامعه به دست می دهد. اما پیش از آن، اجازه دهید برای درک بهتر موضوع یک مثال ساده مطرح کنم:

"پیتز" و خواهر دوقلویش "پائولا" هر دو در شرکت الکترونیکی "های فای" (HyFi) مشغول به کار بوده اند؛ اما با ورشکستگی این شرکت، پیتز و پائولا هر دو کار خود را از دست می دهند. هر کدام از آن ها، چندین ماه بدون موفقیت به دنبال کار می گردند. پیتز به عدم موفقیت خود در یافتن یک شغل، از این منظر نگاه می کند که شاید کارفرمایان اصولاً از اسم "پیتز" خوششان نمی آید و به همین خاطر نسبت به او تبعیض قائل می شوند. بنابراین به این نتیجه می رسد که تلاش بیشتر، بیهوده خواهد بود. پس، از گشتن به دنبال کار منصرف می شود و ترجیح می دهد روی کاناپه خواهرش یک پهلوی دراز بکشد و فی المثل پیتزا میل کند. این یعنی پیتز، کارگر مأیوس یا ناامید (Discouraged Worker) است.

برعکس، پائولا به عدم موفقیت خود در پیدا کردن شغل، به عنوان یک "فرصت" نگاه می کند. او پس انداز خودش را به چند چک پول مسافرتی تبدیل می کند و به



$$U_6 = \frac{U + M + P}{L + M}$$

و همان طور که اشاره شد، $\{D\} \subseteq \{P\}$.

مقایسه ای مابین نرخ بیکاری بر مبنای U-3 و U-6

نرخ بیکاری

نرخ بیکاری (درصد)	داده های تعدیل شده فصلی					
	ژوئن ۲۰۰۸	فوریه ۲۰۰۹	مارس ۲۰۰۹	آوریل ۲۰۰۹	مه ۲۰۰۹	ژوئن ۲۰۰۹
U-3 (نرخ بیکاری رسمی)	5.6	8.1	8.5	8.9	9.4	9.5
U-6 ^{۱۰}	10.1	14.8	15.6	15.8	16.4	16.5

Source: Bureau of labor statistics

منابع و توضیحات:

- [1] U.S. Department of Labor, Bureau of Labor Statistics, "The Employment Situation : June 2009" (PDF), p.1
- [2] Ibid, Table A-1, p.11
- [3] Ibid, Table A-2, p.13
- [4] Ibid, Table A, p.2
- [5] <http://www.kaargar.net/capitalism.pdf>
- [6] <http://www.marxist.com/u3-or-not-u3-unemployment-us.htm>
- [7] http://www.amosweb.com/cgi-bin/awb_nav.pl?s=wpd&c=dsp&k=marginally-attached%20workers
- [8] "The Employment Situation: June 2009", p.20, footnote
- [9] Ibid, Table A-12, p.20
- [۱۰] نرخ بیکاری (U-6) بر مبنای داده های جدول و با Excel رسم شده است؛ رک به: <http://www.kaargar.net/U-6.pdf>

نکته ای که در این میان نباید از قلم انداخت این است که افراد بیکار، نمی توانند به صورت نامحدود از بیمه بیکاری استفاده کنند و با گذشت یک دوره مشخص، مزایای بیمه بیکاری آن ها منقضی خواهد شد. هر چند این "مدت زمان" از ایالتی به ایالت دیگر فرق دارد، اما عمدتاً و در اکثر موارد، بیمه بیکاری تنها برای ۲۶ هفته پرداخت می شود. پس از آن، چنان چه بیکاری ادامه داشته باشد، بر مبنای U-3، دیگر شخص "بیکار" محسوب نمی شود (و این هم از آن دست شامورتی بازی های اقتصاد سرمایه داری است) به همین علت، U-3 (یا همان نرخ رسمی بیکاری) به هیچ وجه نمی تواند وضعیت بیکاری جامعه را به درستی نشان دهد و نتیجتاً، چندان قابل استناد نیست.^{۱۱}

۱۲ ژوئیه ۲۰۰۹

[11] See 6

نامه های رسیده

نامه رسیده از یک رفیق در بیمارستان

آبتین

امروز چهارشنبه ۱۹ اوت ۲۰۰۹ است. هوا آفتابی است و رقص آفتاب عالم تاب بر روی گیاهان نموداری از ساختن دهکده خوشبختی را در منظر تداعی می کند و من هنوز در جسم کرختم همساز با زندگی در حال معامله ام. وضع مزاجی من نسبی است، گاه در تسلسل سستی فرو می روم و گاه در عروج باز نشستگی از التهاب و بی خستگی، خویشتن را رها می کنم که بتوانم دست کم آرمان هایم را برای خود نقاشی بکنم؛ برای همین است که عزم را جزم تر می کنم، نیروی درونی ام را بارور می کنم و تا آن جایی که توان دارم، خود را به سوی آینده پرتاب می کنم...

بگذارید در این جا، به صورت گذرا، از بزرگ مردی سخن بگویم که ۶۹ سال پیش در همین روز به وسیله مأمور ویژه استالین در مکزیک به قتل رسید و بشریت زانو زنان در رثایش اشک ریخت و نامش را بر پرچم سرخ انقلابات پرولتری به اهتزاز در آورد؛ نام او «لئون تروتسکی» است؛ یکی از رهبران برجسته انقلاب اکتبر، یار و همزمز لنین، که تا آخر عمر پرچم مارکسیسم انقلابی و لنینیسم انقلابی را بر افراشت و به طبقه کارگر روسیه شوروی و به کارگران و محرومان سراسر کره خاکی وفادار ماند و در راه آرمان های والایش، بر زمین فرو افتاد...

سوء قصد به جان تروتسکی دو بار در خانه مسکونی اش در مکزیک ناکام ماند و سرانجام شخصی به نام «مرکادور» از راه «مراوده عاشقانه» با منشی تروتسکی ارتباط پیدا کرد. خود را به عنوان «طرفدار» تروتسکی معرفی می کند و از این راه به تروتسکی و دوستانش نزدیک می شود، «مرکادور» یکی از اعضای حزب کمونیست مکزیک بود. در بحث های سیاسی به طور مرموزی کناره گیری می کرد تا ماهیت پلید خود را پنهان سازد، تا این که سرانجام به تروتسکی پیشنهاد می کند مقاله ای در باره «زیست شناسی»، که بعدها معلوم شد به دست عوامل مسکو نوشته شده بود،

تصحیح شود. همان روز مرکادور، مسلح به یک تپانچه و تبر نوک دار وارد اتاق کار تروتسکی می شود، و در حین این که تروتسکی در حال تصحیح نوشته بود، مرکادور از پشت با تبر نوک دار بر مغز تروتسکی می کوبد و هفت سانتیمتر را در مغز تروتسکی وارد می کند. بلافاصله تروتسکی قتاله ی اسحله ی سرد را با شهادت کامل از سرش خارج می کند و با قاتل و مزدور استالین گلاویز می شود؛ از فریادهای تروتسکی، دوستانش فرا می رسند و به حد مرگ مرکادور را زیر ضرب و جرح قرار می دهند، تا این که تروتسکی می گوید باید زنده بماند و به تاریخ بگوید این فرمان از کجا و از کی صادر شده است، و خواهش دیگرش این بود که نوه اش نباید او را خون آلوده ببیند. تروتسکی بعد از چند ساعت به کما فرو می رود و در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ برای همیشه خاموش می شود. بعد از مرگ تروتسکی، جسدش را می سوزانند و خاکسترش را در خانه مسکونی اش دفن می کنند.



بر روی آرامگاه تروتسکی، داس و چکش که نماد کارگران و زحمتکشان جهان است و در وسط این آرم، شبیهه تبری که تروتسکی را به قتل رساند، نهاده شده است که سمبل کشتن انقلاب اکتبر و کشتن پرولتاریاست... اتاق کار تروتسکی از آن زمان تا کنون به صورت روز گلاویز شدن با مرکادور کم و بیش به همان صورت باقی مانده است و خانه تروتسکی به عنوان موزه ای از کارهای تروتسکی تبدیل شده و بازدید برای عموم آزاد است. مرکادور به ۲۰ سال حبس محکوم می شود و بعد از آزاد شدنش از دست شخص



آخرین سخنان لئون تروتسکی

من در آستانه مرگ هستم، از ضربه یک آدمکش سیاسی ... در اتاقم به من ضربه زد. من با او گلاویز شدم ... ما ... وارد شدیم ... در مورد آمار و ارقام فرانسه صحبت کردیم ... او به من ضربه زد ... خواهش می‌کنم که به دوستانمان بگویید ... من اطمینان دارم ... به پیروزی ... بین الملل چهارم ... به پیش روید.



پس از کوشش‌های متعدّد، بالأخره بوروکراسی استالینیستی توانست که یکی از عاملان سازمان جاسوسی خود را وارد هسته طرفداران تروتسکی در مکزیک و نهایتاً منزل وی، کند. این فرد با فرود آوردن تبر یخی بر جمجمه لئون تروتسکی آخرین امید بازسازی بلشویزم انقلابی را خاموش کرد. تروتسکی توانست که قبل از بیهوش شدن این سخنان را به ژوزف هاتسن، یکی از طرفداران آمریکایی خود، منتقل کند. روز بعد، در تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۴۰، قلب سرخ و پرجوش تروتسکی از تپیدن باز ماند.

ترجمه: مراد شیرین

خود استالین "مدال افتخار لنین" را می‌گیرد و بدینسان استالین از قاتل تروتسکی این گونه سپاسگزاری می‌کند. بعدها مرکادور، که به سرطان حنجره مبتلا می‌شود، حقیقتی را برای یکی از دوستانش فاش می‌سازد و این که هیچ وقت تصوّر این را نمی‌کرد که تروتسکی با این کهولت سنی و با آن ضربه کار ساز این گونه با او رو در رو شود و صداها، فریادها و خشم تروتسکی همیشه با مرکادور بوده است و موجب عذاب وجدانی او می‌شده است و از نظرش محو نمی‌شوند. خلاصه: از بین کمیته ی مرکزی حزب بلشویک که ۲۴ نفر بوده اند فقط دو نفر به مرگ طبیعی می‌میرند، یکی لنین و دیگری خود استالین، ما بقی همه به دست استالین کشته می‌شوند. تاریخ نویسان بر این باوراند دست کم دو میلیون نفر از حزب بلشویک به فرمان استالین کشته شده اند. استالین شخصاً روی پرونده های زندانیان سیاسی می‌نوشت: «غیر قابل برگشت»، یعنی اعدام. خیلی از تاریخ نویسان معتقدند، هر چه عمر استالین به درازا می‌کشید، کشتار در شوروی وسعت می‌یافت. آخر سال های عمر استالین صرف مصرف مشروبات الکلی، بریدن مقالات و عکس هایی که در تجمید از کیش شخصیتش بود می‌شد و هم چنین دستور کشتن انسان ها را صادر می‌کرد؛ از لحاظ تئوری کاملاً فقیر بود و بر هیچ زبان خارجی آشنایی نداشت؛ در بحث های سیاسی نفر آخر بود که حرف می‌زد و هر چه می‌گفت طوطی وار حرف های دیگران را، تکرار می‌کرد.

استالین، هیتلر، موسولینی، پینوشه، خمینی و... هر کدام برای کشتن انسان گوی سبقت را از دیگری ربوده اند. استالینیزم، ضد انقلاب و چرکابه ای از عفونت تاریخ است، که به دامن مارکسیسم چسبیده است، باید پرولتاریا برای همیشه با آن تصفیه حساب کند!

یاد تروتسکی و تمامی بلشویک ها در سراسر جهان که به دست استالینیزم به خاک افتاده اند، گرامی می‌داریم پرچم آنان را به اهتزاز!

بیمارستان «پون شایو» رن



شهاب گولالان

انتصاب دوره دهم ریاست جمهوری ایران سناریوی از قبل پیش بینی شده برای بقای رژیم و مشروعیت دادن به آن بود؛ مدت زمان طولانی است جناح های رژیم از لرزان بودن پایه های اساسی حکومت خود به وحشت افتاده اند؛ از نظر اقتصادی غرق در بحران، از نظر سیاسی در جهان منزوی و از نظر داخلی به رسوایی خود به طور کلی آگاه هستند، شاید سوال برانگیز باشد و گفته شود پس چرا رژیم به بقایش ادامه می دهد. اولاً رژیم دارای وسایل اطلاعاتی همچون اینترنت و ابزار اطلاعاتی مدرن و قوی می باشد؛ برای مثال به وسیله موبایل یا تلفن همراه کاملاً می تواند در زندگی روزمره هرکس که بخواهد وارد شود، از این نظرمی تواند وارد زندگی خصوصی همگان شود و آن ها را تحت کنترل خود قرار دهد و این در حال حاضر نقطه قدرت رژیم است که طبق آگاهی کامل از طریق این رسانه ها نیروهای خود را علیه معترضین و مخالفین قبل از هراتفاقی سازماندهی می کند تا کنترل بر اوضاع را کاملاً داشته باشد چنان چه این ابزار از دست رژیم گرفته شود و آلت رناتیوی که این ابزار را خنثی کند و در دست مخالفین باشد، رژیم کنترل بر هر وضعی را از دست خواهد داد، و اما برای رفع بحران خود، فشار و نفاق بر توده ها را کپسول اکسیژن نجات از مرگ موقتی خود می پندارد. به طوری که شگرد جدید رژیم برای رفع بحران اندکی اقتصادی خود، هر معترضی را بدون مدارکی راهی زندان ها می کند و بعد با پرداخت مبلغ کلانی از راه وثیقه و ضمانت آن ها را آزاد می کند تا بدین گونه به خیال خود بتواند با تیری دو نشانه را بزند. اول معترضین را ساکت و در خود نگهدارد و دوم، چند صباحی بتواند به عمرنگینش ادامه دهد.

چنان که قبل از انتصابات رژیم به خصوص جناح اصولگرا خود را برای اهداف پلیدش از قبل کاملاً آماده کرده و در بین حدود ۴۷۵ کاندیدات رئیس جمهور، چهار مهره اصلی رژیم و وفادار به سیستم سرکوبگر از یاران قدیمی را با فیلترشکنی به قیمت بقای نظام که برای سرکوب آزادی های مدنی و دموکراتیک مجوز را از احکام الهی صادر کرده انتصاب کردند و بقیه کاندیدات ها را طبق اطلاع کامل از زندگی خصوصی آن ها همگی را رد صلاحیت نمودند.

اعتراضات و تظاهرات مردم ایران ریشه سی ساله از عمرنگین قانون شلاق، قانون سنگسار، قانون جهل و خرافات و تواب سازی مخالفان به حکم شکنجه و آزار در شکنجه گاه های رژیم و شکستن شخصیت مخالفان در انظار عموم با اهداف به وجود آوردن ترس و وحشت میان افراد جامعه، قانون ترس و بی اعتمادی انسان ها نسبت به یکدیگر، قانون اعدام، قانون فقر، قانون تجاوز به دختران باکره زیر ۱۸ سال قبل از اعدام در زندان ها به خاطر افکار سیاسی، قانون نیروی کار کودکان و کارتون های کودکان خیابانی، قانون سازمان دادن راهزنان برای دزدی و غارت اموال مسافران در جاده های کردستان به احتمال قوی این بار در خارج از کردستان و استان های دیگر برای زمینه سازی سرکوب انقلابیون، قانون گورهای دسته جمعی، قانون جنایات جنگی (جنگ داخلی و خارجی) بدین معنی هر جنگی که برای غارت توده ها و افزایش سود و ثبات سرمایه شروع شود در کلیت خود در حقیقت جنایت محسوب می شود، قانون وحشت و قانون ستمگران و ۱۰۰۱ قانون جنایت دیگر دارد، نه از کاندیدات دوره دهم انتصابات رئیس جمهور.

توده ها به مرور زمان بیشتر از جنایات سی ساله رژیم آگاه هستند و دست اندرکاران رژیم را عاملین فقر و سیاه روزی خود و بی اعتمادی نسبت به همدیگر و عقب افتادگی جامعه می پندارند و تمام جنایت های رژیم نسبت به آزادی خواهان را تماماً تشخیص می دهند، مردم زجر کشیده و تشنه آزادی همیشه و هر زمان قدمی قبل از هر حادثه و واقعه برای اعتراض به این جنایات قرار داشته و دارند و به علت شرایط شدید سرکوب و خفقان و فشار اقتصادی زیاد فرصت چنان اعتراض دست جمعی را نیافته اند، به طوری که شرایط عینی انقلاب را درک می کنند و متأسفانه فاقد شرایط ذهنی انقلاب هستند به خاطر سرکوب شدید و ضعف اپوزسیون و نبود رهبری انقلابی که بتواند کینه و نفرت توده ها را نسبت به رژیم برای انرژی انقلابی سازمان دهد، مسائل تغلب رأی گیری دوره دهم انتصاب احمدی نژاد عاملی شد که توده ها که قدمی قبل از هر واقعه قرار داشتند اعتراضات خود را بلافاصله بدون سازماندهی به صورت خودجوش در اعتراضات و تظاهرات خیابانی نشان دهند، این خود نشانه نفرت توده ها از کلیت رژیم بود که فرصت طلبان و جانین همیشگی رژیم برای



قرارها همه به باد فراموشی سپرده شد، همگان باید این را کاملاً درک کنند، در این رژیم استبدادی حفظ نظام و قانون اساسی به معنای مهر تأیید بر جنایت سی ساله این رژیم است، همان طوری که تا به حال نشان داده شده است شعار حفظ تمامیت ارضی به معنای سرکوب جنبش های مدنی و آزادیبخش دموکراتیک است که معمولاً در حکومت های استبدادی از این شعار برای بقای خود و "تفرقه بینداز و حاکمیت کن" استفاده شایانی شده است.

سؤال این جاست آیا موسوی و یا هرمهره دیگر اصلاح طلبان، از خاتمی بهتر خواهد شد یا بدتر؟

به نظر من ماهیت موضوع را باید در ایدئولوژی و سیاست و عملکرد اصلاح طلبان در مدت این سی سال جستجو کرد نه در افراد آن ها، اصلاح طلبی چیست؟ به طور کلی عبارتست از تبلیغاتی که اشخاص در باره لزوم اصطلاحاتی می نمایند که مستلزم انهدام پایه های اساسی استبداد و طبقه فرمانروای قدیم نیست و با بقای این پایه ها دمساز است، همان طور که آقایان موسوی و کروبی همیشه خواهان حفظ نظام و قانون اساسی آن و قدرت خود در این نظام استبدادی و غیر دموکراتیک هستند و درآغاز اعتراضشان تا به امروز ثابت کرده اند آن چه که آن ها به آن فکر نکرده اند تنها و تنها منافع توده هاست و می خواهند هم چون گذشته از نیروی توده ها نردبانی برای کسب قدرت خود استفاده کنند و از توده ها نردبانی صرفاً برای قدرت خود بسازند. کاندیدهای اصلاح طلبان که مدعی پس گرفتن حق رأی مردم هستند، خود بیشتر از قدرت توده ها درهراسند تا از قدرت استبداد مذهبی و می خواهند توده ها را از خط رادیکالیزم و نابودی رژیم کاملاً گمراه کنند، همان طوری که در مدت چند روز تظاهرات مسالمت آمیز از خون جوانان و مردم بی دفاع، خیابان های تهران و سایر شهرهای بزرگ رنگین شد، آقای موسوی به خوبی می داند و دراین شرایط فراموش کرده است در تمام قوانین بین الملل قانون دفاع از خود، حق طبیعی هر انسان و هرملتی است و چرا باید دراین شرایط که توده ها به این قانون احتیاج مبرمی دارند از جانب آقای موسوی محروم و به فراموشی سپرده شود و مردم را از قانون دفاع از خود، که قانون بین المللی است، گمراه و محروم سازد؟!

حفظ بقای رژیم بعد از سی سال جنایت خود را مشعل دار تعرضات توده های زجرکشیده قالب زدند.

همان طوری که از ابتدای به قدرت رسیدن رژیم همه ناظر اعمال ضد بشری آن بوده ایم، از انتصاب اولین رئیس جمهور بنی صدر به وسیله خمینی که عقده های چرکین قدرتش را بر سر مردم آزادی خواه کردستان با رمز حفظ تمامیت ارضی فرو ریخت تا انتصاب احمدی نژاد به وسیله خامنه ای با رمز به نام خدا و دفاع از اسلام و شعار آن چه به خانه رواست به مسجد حرام است برای تصفیة باقیمانده رقبا قدرت خود و یکدست کردن بی چون و چرای حکومت سرکوب و تحت فرماندهی ولی فقیه و ابزار سرکوبگرش، خود انتصابات از قانون اساسی این رژیم سرچشمه می گیرد و آبشخور تمام جناح های رژیم از اصول گرایان و اصلاح طلبان و غیره می باشد؛ یعنی به طور مطلق در این قانون اندکی دموکراسی برای توده ها وجود ندارد و آن چه که می توان مشاهده کرد و توهم نداشت، دستگاه های دولتی تماماً خراب و مورد هرج و مرج عده ای قلیل و مفتخور قرار دارد و برای چاپیدن و دریدن آن ها تنها دموکراسی مطلق و بدون چون و چرایی وجود دارد و آن چه میان تمام جناح های رژیم به فراموشی سپرده شده است منافع توده هاست پس اختلاف در این نیست که توده ها خواهان کدام کاندیدای رئیس جمهوری هستند که حافظ قوانین کهن و سرکوب باشد. مهم ترین اختلاف توده های ستمدیده با کاندیدهای منتخب شورای نگهبان و ولی فقیه در اینست که توده ها خود مستقلاً خواهان قانون نو و سیستمی هستند که کنترل برهمگان از درشت و ریز عادلانه داشته و دموکراسی ای که منافع آن ها را تأمین کند، نه این که تسلیم قانون کهن شوند و دوباره مهرسیاه روزی را به سرنوشت خود بیازمایند. قانون کهن، قانون ستمگران و قانون شلاق است که باید به دور انداخته شود.

اصلی که پیروزی هرجنیش را تضمین می کند باید ضعف های گذشته را شناخت و از آن ها تجربه گرفت و این تجربه باید تبدیل به انرژی برای پیروزی آینده گردد، دو دوره رئیس جمهوری خاتمی را نباید فراموش کرد با وجود این که حدود هشتاد درصد قدرت را در مجلس در اختیار داشتند و بیشتر پست های دولتی در اختیار آن ها بود، سرکوب ها بیشتر شد و قول و



سرکوبگر گوشزد می دهند و اعلام می کنند به جای ائتلاف وقت انتخابات را باطل کنند، چون ترس و وحشت آن ها از مردم به خصوص جوانانی که کلیت رژیم درمدت سی ساله حیات خود می خواست مساجد را برای آن ها به دانشگاه تبدیل کند به مراتب بیشتر از رژیم است. آن ها هیچ تضمینی برای انتخابات بعدی از خود نشان نمی دهند که انتخابات بعدی اگر انجام گیرد بدون تقلب یا از بد، بدتر خواهد شد که این نشان دهنده آنست که در پشت درهای بسته با جناح دیگر چیزهایی رخ داده است و بادی به مثابه تضمین پست هایی برای حفظ نظام و سرکوب مجدد آزادی های دموکراتیک مردم از مشام آن ها عبور کرده است و قدم به قدم باید طبق روال عوام فریبانه سی گذشته اجرا شود.

در سناریوی انتصابات برای حفظ نظام و قوانین قصاصش برای فریفتن توده های زجرکشیده، اصلاح طلبان دوباره نقش برجسته را بازی کردند، از ابتدا انتصاب چهار مهره اصلی و دوست قدیمی رژیم که ۳۰ سال است در تمام جنایت رژیم هم قانون گزار و هم مجری قانون بوده اند و دستشان به خون بهترین فرزندان ما آلوده است با سوگند حفظ نظام و فریب و سرکوب مردم از فیلتر شکن قانون قصاص، خارج تا نقش زیبایی فریب توده ها در خدمت نظام را بازی کنند، و اندکی از مردم مبارز و جوانان گرامی را به طرف صندوق های رأی جذب کرده تا مشروعیتی به رژیم بدهند و مدیریت پشت صحنه را ولی فقیه و شورای نگهبان به عهده داشت و آن چه از قبل طرح ریزی کرده بودند مانند آب از کوزه بیرون ریخت، تا توده ها را دلسرد و هراسان و شوکه و ناامید کنند بلکه با این تاکتیک عوامفریبانه سی ساله مدتی به بقای خود بيفزایند. اگر آقایان کاندیدهای معترض رئیس جمهور نسبت به مردم و دموکراسی وفادار هستند و ریگی درکفش نداشتند، چرا در اول نسبت به غیردموکراتیک بودن این به اصطلاح انتخابات در شرایطی که حدود ۴۷۱ کاندیدات رد صلاحیت شدند هیچ گونه اعتراضی نکردند و خم به ابروی خود نیاموردند؟!

کاندیدهای اصلاح طلب به خوبی می دانستند تظاهرات مسالمت آمیز در رژیم استبدادی به خاک و خون کشیده خواهد شد، زیرا خود درمدت حاکمیت رژیم هم قانون گزار و هم مجری قانون بوده اند، محروم کردن دفاع از خود مردم معترض از نظر آن ها به معنای اینست که ای مردم معترض و بی دفاع بگذارید بر سنگفرش خیابان ها خونتان جاری شود تا مبدا دوستان دیروز آقایان و حتی یک لباس شخصی آزرده خاطر گردد! بدین گونه آگاهانه در جهت تضعیف قدرت مردمی و تظاهرکنندگان و تقویت استبداد می کوشند. گاه تظاهرات روز بعد را و آن چه خود نگفته اند را مانع می شدند، ولی وقتی که می دیدند کار از منع آن ها گذشته است و حرف آن ها مابین اکثر جوانان جوابی ندارد این به اصطلاح دموکرات ها با اهداف خود که حافظ نظام سرکوبگراست برای به انحراف کشاندن جنبش معترض مردمی و تسلیم کردن توده ها به افکار سازشکارانه خود برای حفظ نظام در تظاهراتی که خود دیروز منکر آن شدند و توده ها مستقل آن را ترتیب دادند، شرکت می کند ولی غافل از آن که توده ها این بار تجربه دارند و جوانان خود پرورده این رژیم استبدادی هستند که از دست ظلم و زور این رژیم پرپر شده اند و از آن قطع امید کرده اند و این نیرو که حاصل پرورده رژیم است اکثراً از رژیم بیزارند و آن چه در عمل می بینند بیشتر باور دارند تا شعارهای بی محتوا و توخالی مهره های رژیم، رژیم و کلیت رژیم از این نیرو بیشتر درهراسند، زیرا مدت سی سال است می کوشند مساجد را از این نیرو به دانشگاه تبدیل کنند و حاصل سی ساله رژیم با هوشیاری این نسل به فنا سپرده شد و این نسل هوشیارانه از رژیم و قوانین ارتجاعی آن گریزانند، بی جهت نیست آقای موسوی می فرمایند فرزندان از پدر قهر کرده بودند ما آن ها را بیای صندوق های رأی آوردیم، باید به آقای موسوی و همفکرانش گفت در بسیاری از موارد زرنکی بیش از حد، باعث مرگ شده است و شما تا زمانی که به حفظ رژیم معتقد باشید توانایی رهبری توده ها را نخواهید داشت و باید پشت سر آقای احمدی نژاد سوره های ایشان را مرتب تکرار کنید، کاندیدهای اصلاح طلبان وقتی که می دانند در جنبش اعتراضی قیامی زودرس با شعارهای انقلابی و رادیکال زمینه ساز اعتلای انقلابی در راه بسیار نزدیکی قرار دارد، کوشش خود را دو چندان می کنند و به شورای نگهبان و سایر ارگان های دولتی و دوستان قبلی خود قدرت به میدان آمدن مردم را به سیستم



بحث آزاد در مورد «اعتصاب عمومی»

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

فارغ از اشکالات حاشیه ای مقاله مانند آنکه جریان حاکم از لحاظ اقتصادی سرمایه داری بازار (تجاری) خوانده شده و آن گاه از عسکراولادی (شاخص جناح بازار) به عنوان نماد مخالفان در کنار رفسنجانی یاد شده و این ناشی از ندیدن تمایزات در سرمایه داری تجاری یعنی بازارسنتی، نو بازاریان و بخش مافیایی-دلالی سرمایه داری تجاری حاصل آمده است که اثرات این تمایز را در موضع گیریهای دوگانه مونتلفه و جامعه اسلامی اصناف و بازار و فداییان اسلام و اتاق بازرگانی (ارگانهای سرمایه داری تجاری) دید یا نادیده گرفتن سرمایه مالی در تحلیل که رشد موسسات مالی-اعتباری جدید را از قلم انداخته یا مساله اقتصاد رانتی وابسته به نفت و ... یا آنجا که افق حل ریشه ای مسایل اقتصادی را در "اقتصاد برنامه" یعنی سرمایه داری دولتی می بینید. اما یک مشکل ریشه ای در راهبردتان هست و آن شیوه آنارشیستی تان در مورد مساله اعتصاب عمومی است.

"اگر کسی این وظیفه را برای خود قائل شود که اعتصاب توده ای را به طور کلی به عنوان شکلی از کنش پرولتاریا به موضوع ترویج روشمند خود بدل سازد و خانه به خانه برود و با این هدف این "ایده" را تبلیغ کند که به تدریج نظر طبقه ی کارگر را به آن جلب کند، همان قدر عملی بیهوده و پوچ انجام داده که بکوشد ایده ی انقلاب و مبارزه در باریکادها را به موضوع تبلیغ ویژه ی خویش قرار دهد" (اعتصاب عمومی، اتحادیه کارگری و حزب سیاسی: رزا لوکزامبورگ). "هر دو گرایش (آنارشیستها و سوسیال دموکراتهای اتحادیه گرای مخالف انقلاب) از این فرض مشترک و یکسره آنارشیستی شروع می کنند که اعتصاب توده ای یک ابزار صرفا فنی مبارزه است که به دلخواه و منطبق با شعور و آگاهی می توان درباره آن "تصمیم گرفت" یا آن را "قدغن" اعلام کرد- نوعی چاقوی توجیبی که می تواند در جیب بسته و "برای مواقع اضطراری" آماده باشد و بنا به تصمیم فرد باز شود و مورد استفاده قرار گیرد."

(اعتصاب عمومی، اتحادیه کارگری و حزب سیاسی: رزا لوکزامبورگ)

اینکه اعتصاب عمومی آن اقدامی است که جنبش را وارد فاز جدید (فاز سوم پس از فاز اول جنبش "رأی من کو؟" و فاز دوم یعنی "جنبش مرگ بر دیکتاتور" از ۳۰ خرداد به بعد) می کند و طبقه کارگر را که پیش از این به صورت منفرد در جنبش حضور داشته اند) برخلاف آنچه ذکر کرده اید که به دلیل نداشتن توهم به جنبش سبز در آن شرکت نداشتند) به صورت طبقه در جنبش دارای نقش می کند و البته لزوما این ایفای نقش به معنای کسب رهبری نیست (چنانچه در انقلاب ۵۷ هم کارگران با اعتصاب خود سلطنت را زمین زدند و حتی شوراهای خود را اینجا و آنجا برپا کردند اما رهبری انقلاب را به دست نیاوردند) امر درستی است اما به این معنا نیست که "اعتصاب عمومی" را می توان موضوع تبلیغ و ترویج نمود و تصمیم به انجام آن گرفت و برای آن فراخوان داد، آن هم به ویژه از سوی جریاناتی که حداقل نفوذ تاثیرگذاری در حال حاضر در طبقه کارگر ندارند (منظور صرفا جریان شما یعنی مارکسیستهای انقلابی ایران نیست).

نویسنده: افشا

حکومت بورژوازی کمپرادور شاه و ملا

انقلاب کمونیستی نظیر انقلاب لنین در روسیه که منجر به شکست شد در ایران نمیتواند اتفاق بیفتد. فقط با توسل به حقوق بشر و دموکراسی و توسل به آنها برای دفاع از تمامیت ارضی و حل مسئله اقوام میتوان سرمایه داری تولیدی را در جهت خودکفایی علمی و اقتصادی تقویت کرد. یعنی باید بدانیم که نقطه ضعف ایران حکومتهای دلالی و وابستگی کشور بتولیدات بیگانه و نداشتن قدرت تولیدی است. داشتن قدرت تولیدی در کنار ارزشهای حقوق بشر و دموکراسی تنها راه درمان برای مسایل ایران و ایرانی است.

نویسنده: مارکسیست انقلابی

دوست گرامی افشا با تشکر از شما

دفاع از حقوق بشر بدیهی است که در وضعیت کنونی باید جزء لاینفک مبارزه تمام مردم ایران باشد. در این مورد با شما موافقم. ما نیز به عنوان مارکسیست های انقلابی همواره پرچمدار حمایت از حقوق دمکراتیک



با سپاس از دخالتگری شما در این بحث. نکاتی که اشاره کردید بسیار مهم هستند و من هم به سهم خود می خواستم در این بحث شرکت کنم. بدیهی است که یک جریان یا یک طیف مارکسیستی در وضعیت کنونی نمی تواند دستور عمل عمومی برای طبقه کارگر از بالا صادر کند (با شما موافقم). زیرا نه تنها مارکسیست های انقلابی بلکه کل اپوزیسیون سوسیالیستی با هر ادعایی که خود ممکن است داشته باشند، از آن نفوذ و اعتبار سیاسی در میان کارگران به طور اعم و کارگران پیشرو به شکل اخص آن، برخوردار نیستند. راه بسیار طولانی و پر مشقتی برای کسب این اعتبار در پیش است. اما پیشنهاد مطرح شده در مقاله بر سر این موضوعات نیست. همچنین طرح موضوع "اعتصاب عمومی" در وضعیت کنونی ایران (به شکلی که در مقاله آمده است) به نظریات مکانیکی آنارشیست ها و آنارکو سندیکالیست ها و سوسیال دمکرات هایی که به شکل مکانیکی در برخورد به مسایل اوایل قرن بیستم در آلمان مسئله "اعتصاب عمومی" را طرح می کردند (و به درستی مورد نقد رزا لوکزامبورگ قرار گرفته بود)، ربط مستقیمی ندارد.

مسئله در وضعیت کنونی استثنایی جامعه ایران برای یافتن حلقه رابط برای برداشتن گامی به جلو است. یافتن این حلقه رابط نیز باید حتما غیر تخیلی و در ارتباط با سطح آگاهی و مبارزات کارگران باشد (با شما موافقم). وضعیتی که در مقابل خود داریم یک وضعیتی است استثنایی:

اول: در درون هیئت حاکم شدیدترین انشقاقات در سه دهه پیش رخ داده است. این تفرقه ناشی از بحران عمیق سیاسی درون دولتی است و نمایانگر ضعف و ناتوانی رژیم برای اعمال سیاست های خود است. این وضعیت بحرانی هر روز عمیق تر می گردد. دوم: پس از انتخابات حرکتی رادیکال در میان جوانان دیده شده است که این حرکت نیز به شکل کنونی و تداوم آن در سه دهه پیش بی سابقه بوده است. این حرکت رادیکال ضد استبدادی، گرچه به ابتکار اصلاح طلبان آغاز شد؛ اما پس از چند روز فرای مطالبات و رهبری اصلاح طلبان گام برداشت (زیرا این رهبران می خواستند حرکت را خاموش کنند). به سخن دیگر ما شاهد

مردم ایران و جهان بوده ایم. در مورد دسترسی به "خود کفایی" اقتصادی نیز با شما موافقم. این امر باید هدف هر انسان در جامعه ما باشد. اما در مورد شیوه رسیدن به این خود کفایی اختلاف نظر وجود دارد. شما باید توجه کنید تنها با مبارزه برای حقوق بشر نمی توان به خود کفایی رسید. مسئله در اینجا بر سر قدرت سیاسی است. هر کس سلاح در دست داشته باشد (یعنی قدرت دولتی) با اعمال زور سیاست های خود را تحمیل می کند. امیدوارم همین چند هفته پیش به شما نشان داده باشد که چگونه یک اقلیتی با سرکوب اکثریت مردم رئیس جمهور انتخاب کرد و بر کرسی قدرت نشست.

پس برای کسب آزادی و دمکراسی و خود کفایی اقتصادی و غیره پیش از هر چیز باید قدرت سیاسی را به چنگ آورد. این قدرت باید در دست اکثریت مردم- در راس آن کارگرانی که چرخ اقتصادی را در دست داشته، قرار گیرد. این قدرت کسی را مرعوب نمی کند و تنها ضمانت اجرای اهداف اقتصادی مترادف با نیاز اکثریت جامعه را عهده دار می شود.

دوست گرامی افشا شما می گویدد انقلاب کمونیستی لنین در روسیه شکست خورد. این بحث شما درست نیست. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با برنامه ریزی صحیح و با اتکا به نیروی اکثریت کارگران تلفات کمی در روسیه به پیروزی رسید. اما آنچه در سال پس از آن اتفاق افتاد، منجر به شکست آن شد. ما باید دلایل شکست انقلاب روسیه را مورد بررسی دقیق قرار دهیم و از شکست نهایی یک انقلاب نکات مثبت و موفقیت آمیز آن را مورد سوال قرار ندهیم.

در مورد این موضوع بحث ها و نوشتجات زیادی موجود است. لطفا رجوع کنید به بحث آزاد در همین وبلاگ در ماه پیش. همچنین کتاب زیر را مطالعه فرمائید. اگر نکات دیگری داشتید بنویسید تا بحث را ادامه دهیم.

با سپاس از توجه شما

<http://mazrazi.blogfa.com/post-57.aspx>

دوست گرامی سوسیالیسم کارگری



مستقل مرتبط نمی کنند. کارگران پیشرو پیش از انتخابات موضع خود را در مورد این انتخابات روشن کردند. بخش تعیین کنند کارگرانی که روزهای پیش از انتخابات رودرروی رژیم قرار داشتند؛ انتخابات را عملاً تحریم کردند. بدیهی است که با این موضع گیری، آنان درگیر وقایع اخیر نمی توانستند شوند. عدم درگیری آنها را نباید دال بر عدم داشتن آگاهی برای سازماندهی اعتصاب تلقی کرد. به دو نمونه اشاره می شود: کارگران شرکت واحد که نقش و تاثیر بسیاری در درون جنبش کارگری دارد پیش از انتخابات چنین موضع گیری کردند: "...امروزه برای کارگران و خانواده هایشان تشویق به شرکت در انتخابات یکی از بی معنا ترین بحث های موجود می باشد چرا که کارگران در سه دهه گذشته، تمام روسای جمهور از دوره جنگ و دوره سازندگی و دوره اصلاحات و هم چنین رئیس جمهور مهرورز را تجربه کرده اند .."(انتخابات و تشکلات کارگری) سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه).

کارگران ایران خودرو که بیش از ۳۰.۰۰۰ کارگر در آن مشغول به کار هستند و اخیراً اعتصاب موفق آمیزی نیز داشتند پیش از انتخابات چنین نوشتند: "ما جمعی از کارگران ایرانخودرو ضمن درک شرایط کنونی در انتخاباتی شرکت نمی کنیم. ما در انتخاباتی شرکت نمی کنیم که هیچگونه آزادی نداریم. ما تنها در انتخاباتی شرکت می کنیم که حافظ منافع ما کارگران باشد". هر دو این بخش از جنبش کارگری مورد ستایش و اعتماد بخش عمده ای از کارگران ایران قرار داشته و یقیناً موضع گیری های آنها در سایر کارگران تاثیر گذاشته است.

دوست گرامی سوسیالیسم کارگری

در مقاله مسئله "اعتصاب عمومی" طرح شده است. اما گفته نشده است که ما از کارگران می خواهیم اعتصاب عمومی کنند. آنچه طرح شده این است که در تداوم اعتصابات پیشین خود کارگران "تدارک اعتصاب عمومی" (به کلمه تدارک توجه کنید) یکی از فعالیت های محوری در راه کارگران برای رسیدن به اهداف شان است. این یک یادآوری است که هم مرتبط به وضعیت کنونی کارگران است و هم از سوی آنان قابل درک و اجرا و هم منطبق با وضعیت کنونی بحران عمیق رژیم و رادیکالیزه شدن جوانان در خیابان هاست.

حرکت جسورانه بی پروای جوانانی هستیم که نه خود رهبری دارند و نه رهبری اصلاح طلبان را کاملاً پذیرفته اند. درست بر خلاف نظریات اصلاح طلبان درون و برون مرزی، گسست این جوانان از رهبری اصلاح طلبان روز به روز بیشتر می شود. رهبری این جوانان برای به ثمر رساندن هزینه هایی که تا کنون پرداختند تنها در یک رهبری مجرب کارگری قابل حصول است.

سوم: کارگران پیشرو که در طی ۴ سال حکومت احمدی نژاد دست به اعتراضات و اعتصابات کارگری زده بودند، در این حرکت ضد استبدادی جوانان نقش تعیین کننده ایفا نکردند. علت عدم شرکت کارگران پیشرو (و بخش عمده فعالان کارگری) که در چند سال گذشته در مقابل سیاست های رژیم قرار داشته، این نیست که آنان نمی دانند چه می گذرد یا اینکه آگاهی سیاسی نداشته و یا اینکه ابزار مبارزاتی مانند سازماندهی اعتصاب و اعتراضات را نداشته اند. هیچ کدام از اینها نیست. زیرا بخش مهمی از کارگران به سازماندهی اعتصابات مبادرت کرده و مطالبات مشخص مانند ایجاد سندیکای کارگری (تشکل مستقل کارگری)، کنترل بر تولید و توزیع، بازپس گرفتن حقوق معوقه و آزادی زندانیان سیاسی و غیره را طرح کردند. مبارزات کارگران ایران خودرو؛ کارخانه صدا؛ هفت تپه و کارگران شرکت واحد و کارگران نساجی در کردستان و غیره نشانگر این واقعیت هاست که کارگران امروز ایران با کارگران اوائل قرن بیستم در آلمان (که رزا لوکزامبورگ رهبران آنان را نقد می کرد) در وضعیت متفاوتی قرار دارند. کارگران ایران در مکتب سازماندهی اعتصابات و اعتراضات خیابانی و جاده بستن ها در یک دهه پیش پرورش و تعلیم یافته اند. بنابراین طرح شعار سازماندهی اعتصاب و یا اعتصاب عمومی برای آنها بیگانه و مسئله بی ارتباطی نیست.

اما علت عدم شرکت کارگران در این مقطع در این حرکت توده ای اخیر این است که از نقطه نظر آنان اتفاقات، دعوا بین دو جناح هیئت حاکم است و نه کارگران از یک سو و رژیم از سوی دیگر. به زعم آنان پایه های شرکت کننده در این حرکت ها را نیز متعلق به این دو جناح صف بندی کرده اند. اشتباه آنها در این است که حرکت رادیکال جوانان در خیابان ها بخشی از حرکت اصلاح طلبان پنداشته و خود را به این حرکت



خوشحال می شوم پیشنهاد شما را برای برون رفت از وضعیت کنونی کارگران و پیوند آن با سایر حرکت های اجتماعی را بشنوم.

با سپاس

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

به مارکسیست انقلابی

با تشکر از توضیحات (گرچه به بخشهایی از مسائل که در ارتباط با تحلیل اقتصادی ارائه شده بود پاسخی داده نشد). آنچه که در پاسخ آمده است باز در نهایت پاسخ بحث ارائه شده نبود زیرا بیان "تدارک اعتصاب عمومی" به کارگران چندان تفاوتی با "فراخوان اعتصاب عمومی" ندارد، فقط به کارگران کلمه "تدارک" که مساله لوازم اعتصاب است را یادآوری می کند اما در عین حال سیاست مشخصی را برای تدارک طرح نمی کند. بیان اینکه "اعتصاب عمومی" ضرورت گشایش فاز جدید مبارزاتی است یک مساله است، "فراخوان آن یا فراخوان تدارک آن" مساله ای دیگر. بحث ضرورت اعتصاب عمومی مساله ای است که بخش عمده نیروهای سوسیالیست بر آن اتفاق نظر دارند اما چگونگی آن با فراخوان حاصل نمی آید، بلکه متشکل کردن طبقه کارگر پیش درآمد آن است که در مورد ساز و کار آن در شرایط حاضر باید به طرح بحث پرداخت.

در مورد متشکل کردن کارگران نمی توان فرمول انتزاعی داد، البته چند نکته مشخص است و از آنها باید آغازید (ولی در حال حاضر طرح جامعی برای آن مدنظر ندارم و فعالان و تشکلهای کارگری با دخالت در این بحث می توانند آن را تدقیق و کامل کنند):
۱- اعتصاب عمومی لزوما امری سازماندهی شده نیست، برای مثال اعتصاب عمومی در روسیه ۱۹۰۵ امری خود به خودی بود (این مساله به معنای به انتظار اعتصاب خود به خودی نشستن نیست اما نمی توان امکان آن و آماده بودن برای آن را به ویژه با توجه به بحران اقتصادی جهانی و بهم ریختگی اقتصادی داخلی نادیده گرفت) ۲- اعتصاب عمومی در حال حاضر گرچه بنا بر ضرورتی سیاسی احساس می شود اما آغاز آن لزوما سیاسی نیست. ۳- سازماندهی کارگران در دوره اعتلای انقلابی (شرایط حاضر) با سازماندهی کارگران

در شرایط غیرانقلابی (فعالیت روتین) متفاوت است. ۴- برای سازماندهی کارگران باید از پله ها و پایه های پیشین آغازید، نمونه مشخص آن گردهمایی کارگران در پارک لاله به مناسبت روز کارگر و منشور اول ماه مه است (علیرغم ایرادات وارده به چگونگی برگزاری آن برنامه) یا مواضع جریانهای کارگری نسبت به انتخابات و دخالتگری آنها در آن مقطع. ۵- برای تشکل کارگران باید به قشربندی های آنها توجه کرد، به تفاوت نوع سازماندهی آنها (برای مثال سازماندهی محل کار و سازماندهی محل زیست) یا مساله سازمانیابی زنان کارگر که با توجه به نقش برجسته زنان در جنبش اخیر و بی پایه شدن جریان رفرمیستی در جنبش زنان و امکان گشودن افقی نو در جنبش زنان، این سازمانیابی اهمیتی دوچندان می یابد. ۶- مطالبات طبقاتی فراتر از مطالبات اقتصادی است و در طرح مطالبات کارگران به این مساله باید توجه کرد. امری که گاه نادیده گرفته می شود و مطالبات طبقاتی به مطالبات اقتصادی تقلیل داده می شود. ۷- به راه انداختن اعتصاب عمومی باید ابزار پیشروی طبقه کارگر باشد نه ابزار اعمال فشار در یک نبردهایی زودرس برای به قدرت رساندن جناحی از سرمایه (اصلاح طلبان) بدون آنکه کارگران از پس آن به امتیازی دست یابند. لیبرالهایی مثل محمد رضا نیکفر و حتی بخشی از اصلاح طلبان هم از اعتصاب می گویند اما آنها اعتصاب را به عنوان یک ابزار فشار در سیاست "فشار از پایین" خود می بینند.

البته نکته مهم آن است که متشکل کردن کارگران پیوند مستقیم با سیاست عمومی نسبت به جنبش دارد، اینکه مرحله فعلی را چه می دانیم، مرحله آتی چیست؟ چه گذاری بین آنهاست؟ در این دوره ها طبقه کارگر چگونه باید پیش رود؟ متحدانش چه نیروهایی است؟ چگونگی اتحاد طبقه کارگر با متحدانش؟ اینها هم پرسشهایی است که باید به آنها پرداخته شود و براساس آن سیاست برای متشکل کردن کارگران تدوین کرد. در واقع پرسش محوری این است: سازماندهی کارگران حول چه سیاستی؟ طبعاً هر جریانی براساس سیاستش به دنبال سازماندهی نیروهای اجتماعی و طبقات موجود در جامعه است. نیروهای بورژوا و خرده بورژوا هم برای سازماندهی کارگران برنامه دارند در جهت سیاست خود. برای مثال جریان توده-اکثریت (سوسیال دموکراسی) در جهت سیاست حمایت از اصلاح طلبان در جنبش سبز سیاست دارد برای کارگران و از آنها می



نویسنده: آبتین

با درود

۱. اعتصاب عمومی ۱۹۰۵ و حتی قیام فوریه ۱۹۱۷ روسیه (بر خلاف افسانه‌ی لیبرال‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها) امری خود به خودی یا بدون رهبری نبود. اگرچه بدیهی است که احزابی مانند حزب بلشویک یا منشویک و سوسیال‌رولوسیونر و غیره رهبری آن را به دست نداشتند اما نباید فراموش کرد انبوهی از آژیتاتورها یا مبلغین سال‌ها در میان توده‌های کارگر می‌زیستند و بر آنان تأثیر داشتند. برای این که از بحث پرت نیافتیم، مسئله‌ی کلیدی امروز جنبش سوسیالیسم انقلابی ایران همین نکته است: در طول بیست سال گذشته هیچ گونه فعالیت سازماندهی شده و هدفمندی در میان توده‌های کارگر انجام نشده است. طبقه‌ی کارگر امروز ایران بیش از هر چیز به کودکی بی‌پناه یا بی‌پدر (یا مادر انتخاب با شماست!) شبیه است که در میان توفان اجتماع سرگردان است. طبقه‌ی کارگر ایران (به اعتقاد من) به اشتباه انتخابات را تحریم کرد و پیرو همان سیاست تحریم، اعتراضات فعلی را نیز تحریم کرده است. از سویی دیگر اصلاح‌طلبان و شخص میرحسین موسوی هرگز بیانیه‌ای خطاب به کارگران صادر نکرد، موسوی و کلا جناح اصلاح‌طلب به دلیل نوع نگاه خود، در معادلات سیاسی خود اصولاً جایگاهی برای پرولتاریا و زحمتکشان ایران قائل نیستند و دقیقاً به همین دلیل موسوی در بیانیه‌ای خطاب به بازاریان از آنان درخواست اعتصاب میکند اما کارگران را عملاً فراموش می‌کند چرا که به خوبی می‌داند ممکن است اعتصاب کارگری قدرت سیاسی را برای مدتی به موسوی برگرداند اما معلوم نخواهد بود که کارگران در همان جا متوقف شوند!

۲. در طول تاریخ مدرن ایران، همواره تمامی حرکت‌های آزادی‌خواهانه از سوی طبقه‌ی متوسط شهری صورت گرفته است. خرده‌بورژوازی مرفه و نیمه‌مرفه تحصیلکرده‌ی شهری طبقه‌ی پیشرو جنبش‌های سیاسی و آزادیخواه ایران بوده است! (در تایید این موضوع ده‌ها یا شاید صدها مثال تاریخی می‌توان ذکر کرد) و شاید دلیل شکست دائمی نیروهای آزادیخواه و مترقی نیز دقیقاً همین است! طبقه‌ی ای در اجتماع که بی‌افق است و در نهایت امر تن به سازش با بورژوازی می‌دهد اکنون نیز

خواهد که الله اکبر بگویند و به صورت توده‌ی بی‌شکل در صفوف جنبش سبز شرکت کنند و مطالبات جنبش را فراتر نبرند) چرا که از نظرشان چپ روی کودکانه است و باعث رماندن اصلاح‌طلبان و هاشمی و علما/ همان روحانیت مترقی همیشگی‌شان/ می‌شود. آنها هم اتفاقاً اعتصاب عمومی می‌خواهند اما به عنوان همان ابزار فشار. (در نهایت هم بخشهای به اصطلاح رادیکالشان یعنی فعالان داخل کشور که چندی پیش بیانیه مشترک دادند: فعالان سازمان فدائی و راه کارگر و حزب توده داخل کشور. خواهان فراروی از موسوی ولی اتحاد با ملی-مذهبی‌ها هستند و کمی می‌گویند که مطالبات عدالت طلبانه و رفاهی را باید طرح کرد و آنها را پیگیری نمود- در جهت همان سوسیال‌دموکراسی). لذا در سازماندهی کارگران اولین مسأله سیاست آن است و تمایزش از سیاست جریانات بورژوایی و خرده بورژوایی.

نویسنده: امید

با درود

بحث خوبی است رفقا. یک نکته را که من می‌توانم اضافه کنم اینکه شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری اعتصابات سیاسی با توجه به نبود تشکل‌های مستقل کارگری و سرکوب این تشکلات تا حد زیادی از اراده گرایش‌های انقلابی خارج است. اما شکل‌گیری این اعتصابات بر بستر بحران کنونی نامحتمل نیست و در صورت شکل‌گیری اعتصاب آن چه از دیدگاه وظایف کمونیست‌ها اهمیت دارد در واقع نکته‌ای است که رفقا نیز به آن اشاره کردند: اینکه اعتصاب اهرم فشاری برای یکی از جناح‌های سرمایه خواهد بود یا اینکه طبقه کارگر با هدف کسب مستقل قدرت سیاسی اعتصاب خواهد کرد. در پاسخ به این سوال است که جایگاه کمونیست‌ها و وظایفشان مشخص خواهد شد نه ایجاد اعتصاب که تصور می‌کنم فعلاً از توان و سازماندهی و نفوذ گروه‌های چپ خارج است. در هر حال نزدیک‌ترین وظیفه گروه‌های انقلابی و کمونیست برای نقش‌آفرینی در تحولات پیش‌رو رهایی از تشنگی کنونی است.

**نویسنده: مارکسیست انقلابی**

به سوسیالیسم کارگری

با سپاس از توضیحات در باره اعتصاب.

پیشنهاد می کنم برای ساده کردن بحث تعاریف و قواعد و قوانین عمومی را کنار بگذاریم. مسئله در وضعیت کنونی از این قرار است:

۱- بخشی از جوانان رادیکال به ابتکار رهبری اصلاح طلبان وارد فعالیت ضد استبدادی شده اند. اینها الزاما همه طرفدار موسوی و خاتمی نیستند. اینها در واقع رهبری ندارند. اما به علت خلاء رهبری، برای تداوم مبارزات ضد دیکتاتوری/ضد استبدادی، خود را به «جیش سبز» مرتبط کرده اند. برنامه رهبری اصلاح طلبان با مبارزات و مطالبات این جوانان را باید از هم جدا کرد. اگر این ارزیابی درست باشد، وضعیت کنونی نمایانگر این است که این جوانان به دنبال یک رهبری رادیکال و قوی برای از میان برداشتن این دولت می گردند. این جوانان عملا اگر تا کنون سرنگون طلب نشده باشند به زودی در این راه قدم خواهند گذاشت.

۲- در رهبری این جنبش رادیکال جوانان، یک حزب سراسری سیاسی وجود ندارد. هیچ سازمانی در این موقعیت قرار ندارد. در جامعه ما تنها یک قشر از مبارزان هستند که به طور مستمر به مبارزات ادامه داده و در صف مقدم مبارزات ضد سرمایه داری/ضد دولتی حداقل در چند سال پیش قرار گرفته اند. اینها نیز کارگران ایران هستند. اما نه کارگران به مفهوم اعم کلمه بلکه کارگران پیشرویی که به عنوان رهبران طبیعی مبارزات کارگری ظاهر گشته اند. این رهبران اعتراضات، جاده بستن ها، اعتصابات را سازمان داده و در این موارد تجربه کسب کرده اند. اینها به ماهیت واقعی رژیم (هر دو جناح) واقف هستند. اینها می توانند وارد صحنه مبارزات شوند (از تمامی مشخصاتی که شما در قواعد و قوانین از آن یاد کردید برخوردارند). علت اینکه تمامی اعتراضات و اعتصابات پیگیر خود در این چند هفته به ناگهان قطع کرده اند این نیست که آگاهی نداشته و نمی دانند اعتصاب چیست، و چه کار باید بکنند، و یا اینکه ماهیت رژیم برایشان روشن نیست؛ و یا اینکه متشکل نمی توانند عمل کنند و یا به ضرورت

به مانند همیشه سکان هدایت کشتی آزادیخواهی در ایران را به دست گرفته است. سرکوب آغاز شده و این طبقه دگر باره گیج شده، باید پذیرفت که متأسفانه و علیرغم همه ی جانفشانی ها "جنبش سبز" به همان جایی می رود که ۱۸ تیر رفت. اما امروز فضای حاکم بر جامعه (بر خلاف آن چه سوسیالیسم کارگری اعتلای انقلابی می خواند) مپهای رسیدن به اعتلای تنقلابی است. در این بین نقش فعالین سوسیالیست و انقلابی (اعم از منفرد و حزبی) بسیار مهم است. اگر این فعالین بتوانند پس از سی سال طبقه ی کارگر ایران را نه متشکل، بلکه فقط تهییج کنند، آنگاه انقلاب ایران دیگر نه یک انقلاب مخملی پرو غرب که یک انقلاب سوسیالیستی تمام عیار خواهد بود که می تواند کابوس شوروی استالینیستی را به فراموشی ابدی بسپارد.

۳. تمامی جریانات کارگری (نه سیاسی) و به اصطلاح کارگران پیشرو (بخوانید بوروکرات های پاسیفیست رنگ از رو پریده!) امتحان خود را در انواع و اقسام تشکل ها و اتحاد عمل ها و شوراها پس داده اند. بگذارید آنان در خواب ابدی شان بمانند. امروز باید به سراغ بدنه ی کارگر (نه رهبران تنهای خواب آلود!!!) در درون کارگاه ها و کارخانه ها رفت.

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

به آبتین

معلوم نیست چه گفته اید. هم گفته اید که "طبقه کارگر ایران نباید انتخابات را تحریم می کرد" و هم گفته اید که "اصلاح طلبان و شخص میرحسین موسوی هرگز بیانیه ای خطاب به کارگران صادر نکرد، موسوی و کلا جناح اصلاح طلب به دلیل نوع نگاه خود، در معادلات سیاسی خود اصولا جایگاهی برای پرولتاریا و زحمتکشان ایران قائل نیستند"، پس از نظر شما باید کارگران به احمدی نژاد رای می دادند که ظاهرا از عدالت و ضدیت با امپریالیسم و مستضعفان فقط می گوید؟ ابتدا به این سوال پاسخ دهید و موضع خود را روشن کنید تا بعد به نقد آن بپردازم.



یادآوری به کارگران پیشرو است و هم بهانه ای برای متقاعد کردن آنان که زمان تداوم اعتصابات اکنون است (زمانی که جوانان روزانه در خیابان ها حضور دارند) و نه پس از سرکوب کامل آنان توسط رژیم. بحث ما بر سر این موضوع است و نه الزام تحقق یا عدم تحقق اعتصاب. اعتصابات کارگری تا پیش از انتخابات در جریان بودند. برخی با شکست مواجه شدند و برخی با موفقیت (ایران خودرو). این شعار از آگاهی امروز کارگران نشأت می گیرد و یک شعار انتزاعی و روشنفکرانه نیست.

به هر رو این یک پیشنهاد مشخص است. پیشنهاد این است که ما باید در میان کارگران به تبلیغ این شعار به پردازیم. این شعاری است مطرح در اذهان کارگری و در صورت توافق آنان تدارکات اعتصاب عمومی را همراه با آنان سازمان دهیم (بر اساس توان و اعتبارمان در میان کارگران پیشرو). اگر پیشنهاد عملی دیگری دارید بدهید. اما شما می گوئید "طرح جامع" ای ندارید! پس چه باید کرد؟

نویسنده: آبتین

به سوسیالیسم کارگری

نمی دانم آیا این که "اصلاح طلبان و شخص میرحسین موسوی هرگز بیانیه ای خطاب به کارگران صادر نکرد، موسوی و کلا جناح اصلاح طلب به دلیل نوع نگاه خود، در معادلات سیاسی خود اصولاً جایگاهی برای پرولتاریا و زحمتکشان ایران قائل نیستند" دلیلی مبنی بر تحریم انتخابات از سوی یک طبقه ی اجتماعی می شود یا نه، نمی دانم که آیا این موضوع دلیلی برای رای دادن کارگران به ارتجاعی ترین بخش حاکمیت، یعنی جناح احمدی نژاد می شود یا نه. شخصاً معتقدم که علیرغم این که اصلاح طلبان و سیاست های آنان به هیچ وجه نه تنها در راستای منافع طبقه کارگر نیست که دقیقاً در تضاد با آن است، اما طبقه کارگر نمی بایست دست به تحریم انتخابات می زد چرا که ما حاصل چنین تحریمی این است که کارگران با وقایع و خیزش های اخیر طبقه متوسط شهری ایران برخوردی کاملاً منفعلانه انجام دهند!

سازماندهی اعتصاب نرسیده اند. تمامی این مشخصات در میان رهبران طبیعی کارگران وجود دارد. رهبران کارگران شرکت واحد؛ ایران خودرو؛ هفت تپه؛ صدرا و دهها کارخانه های نساجی در کردستان همه به این امر واقفند. اگر بخواهیم قیاسی تاریخی کنیم ایران امروز روسیه ۱۹۰۵ نیست. ایران امروز فوریه ۱۹۱۷ است.

پس مشکل عدم درگیری کارگران چیست؟ اشکال از اینجا ناشی می شود که کارگران پیشرو، وقایع اخیر را دعوا بین دو جناح هیئت حاکم می بینند (نبود یک حزب سیاسی مجرب کارگری این ارزیابی های اشتباه را تشدید می کند). کارگران پیشرو ایران خودرو و شرکت واحد به وضوح این موضوع را پیش از انتخابات بیان کرده اند. امروز هم بر این باورند که "بگذارید این جناح های به جان هم بیفتند و این مسایل به ما ربطی ندارد!" (استنباط من است).

۳- در این میان نقش طیف مارکسیزم انقلابی این است که بر اساس تحلیل مشخص از وضعیت مشخص تلاش خود را کند که در میان کارگران پیشرو این بحث محوری به راه افتاد که ضرورت اعتصابات امروز تحت این شرایط می تواند نقش محوری ایفا کند. این اقدام می تواند رهبری کارگران را در سطح جامعه تثبیت کرده و جوانان رادیکالی که امروز در خیابان ها هستند به سوی رهبری کارگری سوق دهد (در نتیجه رهبری اصلاح طلبان ضعیف گردد).

ما به عنوان مارکسیست های انقلابی همواره باید از سطح آگاهی فعلی کارگران حرکت کنیم (این نکته را شما به درستی به شکلی اشاره کردید). اما این سطح آگاهی اتفاقاً بر خلاف ارزیابی شما تبلیغ و ترویج چشم انداز تدارک اعتصاب عمومی است. تبلیغ این موضوع به این مفهوم نیست که امروز یا فردا این اعتصاب صورت خواهد پذیرفت. ما و سایر کمونیست ها امروز در مقام رهبری جنبش کارگری نیستیم که سخن ما را کارگران به اجرا بگذارند. اما ما می توانیم در میان قشرو پیشرو کارگری بحث و تبادل نظر بر سر این موضوع راه انداخته. کارگران پیشرو را متقاعد کنیم که تحریم انتخابات از سوی آنها درست بوده است؛ اما تحریم در مبارزات ضد استبدادی (یا کمک رسانی و رهبری این جنبش) اشتباه محض است. بنابراین شعار تدارک برای اعتصاب عمومی هم یک



ی کارگر که در انتخابات حضور داشت (و به ویژه کارگران صنعتی) (باز هم به نظر من) بدون شک از کاندیدای اصلاح طلبان و ویژه میرحسین موسوی حمایت کرد. به عنوان نمونه تا مدتی پیش از انتخابات و به ویژه قبل از آغاز شدن مناظره های تلویزیونی کاندیداها، در نقاطی از ایران کارگران دست به اعتصاب های بعضاً گسترده ای می زدند که البته صنفی بودند (مثلاً کارگران لوله سازی اهواز) اما پس از انتخابات و با اوج گیری بحران سیاسی که ناشی از بحران های عمیق اجتماعی - اقتصادی است، عملاً طبقه کارگر در توفان حوادث گم شد! به اعتقاد من کارگران برای نشان دادن زنده بودن و اصولاً بودن خود نیازی نبود که در بهترین حالت جبهه ی سومی تشکیل دهند یا اینکه مثلاً از موسوی حمایت کنند. متأسفانه کارگران و نمایندگان سیاسی آن ها نسبت به موج گسترده و وحشیانه سرکوب و کشتار لجام گسیخته ی جوانان و حتی نوجوانان عملاً بی تفاوت بودند. این موضوع اگر نشانه ی عقب ماندگی فاجعه بار سیاسی کارگران نباشد، مسلماً نشان دهنده ی نگاه بسیار تردیونیستی آنان به فعالیت های اجتماعی - سیاسی دارد.

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

به آبتین

موضع شما کاملاً موضعی انحلال طلبانه است و خواستار آن است که کارگران خود را در سیاست رفرمیستها منحل کنند (هم در انتخابات و هم در جنبش سبز). بدین طریق کارگران تنها توده، بی شکلی خواهند بود که فاقد سیاستند. توده بی شکلی که پیاده نظام یا گوشت دم توپ بورژوازی می شود. چنین موضعی با وجود تصویری که از اصلاح طلبان می دهید به ویژه شرم آورتر می شود. حداقل حزب توده در زمان ۵۷-۶۲ کلی نظریه ردیف می کرد راجع به راه رشد غیرسرمایه داری و نقش نیروهای دموکرات انقلابی (که معادل با خط امام بود برای حزب توده) و برای آنها در مبارزه ضد امپریالیستی جایگاه قائل بود و در نهایت آنها را متحد اردوگاه سوسیالیستی می دید. شما می گوئید که اصلاح طلبان در برنامه های خود هیچ نگاهی به کارگران ندارند و بعد می گوئید باید کارگران دنباله رو آنها شوند؟

همان گونه که آنان فکر کردند شرکت در انتخابات سرمایه داران و نمایندگان سیاسی شان ربطی به آن ها ندارد، اکنون نیز می اندیشند که شرکت در مبارزات خیابانی طبقه متوسط ربطی به آنان ندارد!

نویسنده: امید

به آبتین

طبقه کارگر ایران انتخابات را تحریم نکرد. این گروه های کارگری بودند که انتخابات را تحریم کردند که به دلیل عدم نفوذ ایشان در طبقه این سیاست عملاً پراتیک نشد. مساله صرفاً داشتن بهانه برای شرکت در اعتراضات نیست (مثلاً پس گرفتن رای) طبقه کارگری که به لحاظ سیاسی و فرهنگی به پختگی رسیده باشد و حزب انقلابی و با نفوذ خود را داشته باشد در هر بحران سیاسی مستقل از منشا آن امکانی انقلابی می بیند. بدبختانه توده کارگران ایران امروز دارای این بینش نیستند و علت آن هم انحلال ایدئولوژیک این طبقه در ایدئولوژی بورژوایی است. توده کارگران ایران امروز آنگونه به خود نگاه می کنند که فرد سرمایه دار به آنها نگاه میکند و به لحاظ سیاسی نیز اصلاً تشکیلاتی ندارند و اندک کارگرانی نیز که تمایلات سیاسی دارند عملاً در تشکیلات رفرمیستی و حتی بعضاً (البته اندک) در تشکیلاتی مانند بسیج مساجد و غیره! منحل شده اند. راه فراروی از وضعیت کنونی مبارزه با انحلال سیاسی و ایدئولوژیک طبقه کارگر در نهادها و ایدئولوژی های بورژوایی است. تبلیغ، ترویج و سازماندهی قطعا ابزاری اساسی برای نیل به این هدف است. و این وظیفه کمونیست ها به عنوان بخشی از طبقه کارگر است که به شرایط و نتایج نهایی جنبش کارگری آگاهی یافته اند.

نویسنده: آبتین

به امید

شاید تک تک افراد بدنه ی طبقه کارگر انتخابات را تحریم نکرده باشد اما نکته واضح و مبرهن این است که پیشروان و به عبارت صحیح تر عناصر سیاسی این طبقه انتخابات را تحریم کرد که به اعتقاد من این موضع تأثیری مستقیم و همه جانبه بر آرای توده های غیرسیاسی طبقه ی کارگر گذاشت. اما آن بخش از طبقه



بحران را دوچندان کرده است) بلکه مساله ای جهانی است و در این چند ساله تازه شاهد رویش جوانه های جدید بوده ایم که البته در همین رویش شاهد اختلالات گوناگون نیز بوده ایم. این فقدان طبقه کارگر ناشی از فقدان نفوذ چپ به طور علی العموم در جامعه و در میان کارگران است نه ناشی از تاثیر آن برای تحریم انتخابات و پس از آن به زعم شما تحریم جنبش. اگر سوسیالیستها و کارگران پیشرو چنین نفوذی داشتند واقعا بحران خاصی وجود نداشت و با تغییر سیاست می شد جای کارگران را در جنبش تثبیت نمود و آنها را به عنوان نیروی مهم جنبش تبدیل کرد، اما خود نیز می دانید که چنین نیست.

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

به مارکسیست انقلابی

کارگرانی که برای خواستهای تریدیونی خود اعتصاب می کنند لزوما به معنای کارگر آگاه (به معنی دارا بودن آگاهی سوسیالیستی) نیست. ضمن اینکه اعتصابات پراکنده، مبارزه پیوسته طبقاتی را نتیجه نمی دهد. اینکه کارگران اینجا و آنجا اعتصاب کرده اند یا جاده بسته اند به معنی عمل مشترک آنها نیست. لطفا بیراه نرویم، تشکلهای کارگری موجود چند درصد روی بدنه طبقه کارگر نفوذ دارند؟ چقدر تشکلات موجود قادر به فعالیت مشترکند؟ یک نمونه گویا تجربه شورای همکاری تشکلهای و فعالین کارگری بود. چرا همه نیامدند؟ چرا شورا (آنها که آمده بودند) چنین شد که می دانیم؟ اینقدر ذهنی و هیروتنی مسایل را نبینیم. برخلاف آنچه گفته اید همانطور که در بحث با آبتین ذکر کردم بسیاری از تشکلهای کارگری که اتفاقا به درستی انتخابات را تحریم کرده بودند، این جنبش را تحریم نکردند (این امر در مورد تشکلهای سوسیالیست دانشجویی و زنان و جریانات سوسیالیست نیز صادق است) بنابراین مشکل از اینجا ناشی نمی شود. همانطور که در بحث با آبتین ذکر کردم مشکل به مسایل ساختاری و بنیادین چپ در این دوران برمی گردد که ناشی از شرایط فروپاشی، نئولیبرالیسم و پست مدرنیسم است که البته در این سالها تازه شاهد رویشهایی بوده ایم که البته این رویشها نیز با اختلالاتی روبرو بوده اند.

تحریم انتخابات و تحریم جنبش جاری دو امر جداگانه هستند. تحریم انتخابات درست بود از آن جهت که سیاستی انحلال طلبانه نبود، البته تحریم نه در مفهوم لیبرالی و جنبش سرنگونی آن، بلکه تحریم به معنی دخالتگری سوسیالیستی (همانگونه که مارکسیستهای انقلابی ایران طرح کرد یا رهایی زنان ایران (رزا) یا جریان لغو کارمزدی یا جمعی از کارگران اهواز/ در نامه سرگشاده خطاب به موسوی/ و ...). در مورد جنبش جاری هم خیلی از جریانات کارگری این جنبش را تحریم نکردند (رجوع شود به بیانیه سندیکای واحد، بیانیه جریان لغو کارمزدی، بیانیه اتحادیه آزاد کارگران ایران، مطلب "کجای کاریم؟" از جفک و ...) و همینطور گروههای سوسیالیست و گروههای دانشجویی و زنان که اتفاقا همه انتخابات را تحریم کرده بودند، آنها نیز در این جنبش دخالتگری کردند (رجوع شود به بیانیه های اتحادیه سوسیالیستی کارگری، بیانیه حزب کمونیست ایران، مطالب مازیار رازی، بیانیه رهایی زنان ایران (رزا)، بیانیه زنانی دیگر، بیانیه دانشجویان سوسیالیست یا یک مورد بهتر و موثرتر: انتشار نشریه خیابان از سوی فعالان چپ که یکی از موثرترین دخالتگری ها در جنبش جاری بوده است) نکند انتظار دارید که سوسیالیستها با سیاست صدای آمریکا در جنبش جاری شرکت کنند؟

اگر منظورتان از تحریم این جنبش، تحریم سیاست اصلاح طلبان در این جنبش است، کارگران به درستی چنین تحریمی کرده اند، سیاست اصلاح طلبان در این جنبش یعنی مرگ جنبش و اتفاقا کارگران و فعالان سوسیالیست سایر جنبشهای اجتماعی برای تداوم این جنبش باید این سیاست را تحریم کنند و برای مردم افشا نمایند. اگر جنبش تداوم یافته است و شاهد چنین دلاوریها و مبارزات جانانه در جنبش هستیم حاصل فراروی از همین سیاست به طور غریزی و خود به خودی توسط مردم است (که البته در این فراروی خود به خودی نباید نقش فعالان سوسیالیست و رادیکال را نادیده گرفت). آنچه که جای طبقه کارگر (نه کارگران به صورت منفرد) را در این جنبش خالی کرده است نه ناشی از تحریم که ناشی از مسایل بنیادین چپ در دوران حاضر است که ناشی از اثرات شوک پس از فروپاشی، تاخت و تاز نئولیبرالیسم و رواج پست مدرنیسم بوده است. این وضعیت تنها محدود به ایران نیست (که البته کشتارهای ده ۶۰ و سال ۶۷ توسط موسوی عزیزتان شدت این



بحران اقتصادی جهانی و بهم ریختگی اقتصادی داخلی نادیده گرفت) ۲- اعتصاب عمومی در حال حاضر گرچه بنا بر ضرورتی سیاسی احساس می شود اما آغاز آن لزوماً سیاسی نیست. ۳- سازماندهی کارگران در دوره اعتلاي انقلابی (شرایط حاضر) با سازماندهی کارگران در شرایط غیرانقلابی (فعالیت روتین) متفاوت است. ۴- برای سازماندهی کارگران باید از پله ها و پایه های پیشین آغازید، نمونه مشخص آن گردهمایی کارگران در پارک لاله به مناسبت روز کارگر و منشور اول ماه مه است) علیرغم ایرادات وارده به چگونگی برگزاری آن برنامه) یا مواضع جریانهای کارگری نسبت به انتخابات و دخالتگری آنها در آن مقطع. ۵- برای تشکل کارگران باید به قشربندی های آنها توجه کرد، به تفاوت نوع سازماندهی آنها) برای مثال سازماندهی محل کار و سازماندهی محل زیست) یا مساله سازمانیابی زنان کارگر که با توجه به نقش برجسته زنان در جنبش اخیر و بی پایه شدن جریان رفرمیستی در جنبش زنان و امکان گشودن افقی نو در جنبش زنان، این سازمانیابی اهمیتی دوچندان می یابد. ۶- مطالبات طبقاتی فراتر از مطالبات اقتصادی است و در طرح مطالبات کارگران به این مساله باید توجه کرد. امری که گاه نادیده گرفته می شود و مطالبات طبقاتی به مطالبات اقتصادی تقلیل داده می شود. ۷- به راه انداختن اعتصاب عمومی باید ابزار پیشروی طبقه کارگر باشد نه ابزار اعمال فشار در یک نبردهایی زودرس برای به قدرت رساندن جناحی از سرمایه(اصلاح طلبان) بدون آنکه کارگران از پس آن به امتیازی دست یابند. لیبرالهایی مثل محمد رضا نیکفر و حتی بخشی از اصلاح طلبان هم از اعتصاب می گویند اما آنها اعتصاب را به عنوان یک ابزار فشار در سیاست" فشار از پایین" خود می بینند.

نویسنده: مارکسیست انقلابی

به سوسیالیسم کارگری

بار دیگر تشکر از دخالت مثبت دوست گرامی سوسیالیسم کارگری.

در این مرحله از بحث برای تایید صحت طرح شعار "تدارک برای اعتصاب عمومی" در وضعیت کنونی باید سه موضوع را به بحث بگذاریم که بر پایه آن اهمیت این شعار در وضعیت کنونی را نشان دهیم. (بدیهی است اگر

در مورد اینکه گفتیم " طرح جامع" ندارم بنابر دو دلیل بود: ۱- اول آنکه حوزه فعالیتیم جنبش دانشجویی و جنبش زنان است نه جنبش کارگری) با آنکه دورادور در جریان مسایل آن هستم) لذا اصولاً نادرست است که بخواهم " طرح جامع" دهم چرا که هرچقدر هم منطبق با اصول مارکسیستی باشد و هرچقدر هم جزییات داشته باشد در نهایت ذهنی است. ۲- ارائه " طرح جامع" همانطور که گفته ام از "سطح مبارزه کارگران" نه آنگونه که گفته اید "سطح آگاهی فعلی کارگران" استنتاج می شود (زیرا در مارکسیسم محرک تاریخ اعمال انسانهاست نه ایده های آنها و " زندگی است که آگاهی را می سازد نه بالعکس") و باید سیر مبارزات فعلی کارگران را مرور کرد(چیزی که ادعا کرده اید تعطیل شده است در حال حاضر ولی من آن را نادرست می دانم و اخبار پراکنده کارگری که متأسفانه توجه از آنها مدتی برگرفته شده است بیانگر این امر است) و براساس آن به " جمع بندی تئوریک مبارزه طبقاتی موجود و جنبش واقعی که جلوی دیدگان ما جریان دارد" پرداخت. با این حال همان قوانین کلی که در مورد بحث اعتصاب و تشکل طرح کردم و خود نیز البته ابتدا بیان کردم که نکاتی کلی و اولیه است نسبت به شعار " تدارک برای اعتصاب عمومی" به جنبه های عملی تری در این بحث اشاره داشت و مشخص می نمود که چه المانهای باید گشوده شوند و روی آنها برای طرح ریزی بحث صورت گیرد که دوباره کامنتی که در آن این بحثها را مطرح کردم را قرار می دهم تا به آن رجوع شود و بتوان براساس آن بحث کرد. ضمن آنکه سوالاتی راجع به سیاست کارگران در این جنبش و تحلیل مرحله جنبش طرح کردم که با آنکه محوریت در این بحث داشت به آن پاسخ نگفتم و البته به این پرسشها نیز در بحثی جداگانه خواهم پرداخت.

در مورد متشکل کردن کارگران نمی توان فرمول انتزاعی داد، البته چند نکته مشخص است و از آنها باید آغازید) ولی در حال حاضر طرح جامعی برای آن مدنظر ندارم و فعالان و تشکلهای کارگری با دخالت در این بحث می توانند آن را تدقیق و کامل کنند): ۱- اعتصاب عمومی لزوماً امری سازماندهی شده نیست، برای مثال اعتصاب عمومی در روسیه ۱۹۰۵ امری خود به خودی بود(این مساله به معنای به انتظار اعتصاب خود به خودی نشستن نیست اما نمی توان امکان آن و آماده بودن برای آن را به ویژه با توجه به



در مورد این موضوعات هم اختلاف باشد می توانیم در مورد آنها نیز بحث می تواند دامن زده شود).

۱- در مورد مفهوم اعتصاب و اقدامات ناشی از آن از دیدگاه مارکسیست های انقلابی.

۲- توضیح در باره ی علل طرح شعار اعتصاب

۱- مفهوم مارکسیستی اعتصاب و روش سازماندهی آن

در پاسخ بحث دوست گرامی سوسیالیسم کارگری باید در ابتدا یادآوری کنم اگر قرار است "ذهنی و هیپروتی مسایل را نبینیم" باید از فرمول های خشک ابدی و کلی گویی ها پرهیز کنیم. برای نمونه اینکه در سال ۱۹۰۵ اعتصابات به شکل خودجوش در روسیه به وقوع پیوست، به این مفهوم نیست که این مسئله در ذهن ما تداعی شود که گویا همیشه قرار است اعتصابات به شکل خودانگیخته و لحظه و بدون تدارکات آگاهانه قبلی انجام گیرند. بر خلاف نظر سوسیالیسم کارگری، اعتصابات می توانند توسط حزب طبقه کارگر و یا توسط کارگران پیشرو تدارک دیده شوند و میان کارگران ترویج گردند. تجارب اکتبر ۱۹۱۷ نشان داد که بسیاری از اعتصابات که کمر تزاریم را خرد کرد توسط فعالان حزب بلشویک (و سایر سازمان ها کارگری) در شوراها تدارک و سازماندهی و اجرا شد.

از دیدگاه مارکسیست های انقلابی هر مبارزه ی کارگری ای که فرای هدف های محدود اقتصادی و سیاسی برود، حامل شکل ها و نطفه های اولیه «قدرت پرولتاری» است. قدرتی که در مقابل «قدرت بورژوازی» قرار گرفته و آنرا مورد سؤال بنیادین قرار می دهد. گرچه، سازماندهی یک اعتصاب محلی با هدف اقتصادی جزئی آغاز می شود، اما بخشی از قدرت سرمایه داری را زیر سؤال می برد. اعتصاب، عملی است که کارگران را رودر رو در مقابل مدیریت قرار می دهد. کارگران با این اقدام به مدیریت می گویند که: "هر چه دلش خواست نمی تواند انجام دهد"! همچنین کارگران با این عمل کل حقوق دولت بورژوازی را در اعمال کنترل در کارخانه، مورد سؤال قرار می دهند. یک اعتصاب بر محور یک سلسله مطالبات جزئی، کل «قوانین» سرمایه داری را نیز بی اعتبار اعلام می کند. قوانینی نظیر «آزادی کار» که توسط مبلغان دولت

سرمایه داری موعظه می شود، در عمل به قوانین «آزادی استثمار» کارگران توسط سرمایه داران ترجمه می شود. زیرا که به محض وقوع یک اعتصاب ساده، مدیریت کارخانه با توسل به نیروی ضربتی دولت سرمایه داری کلیه حقوق ابتدایی، از جمله حق رفت و آمد به کارخانه را از کارگران سلب می کند. تنها لحظاتی پس از آغاز یک اعتصاب، کارگران در می یابند که تبلیغات «آزادی کار» توسط دولت سرمایه داری قلابی است. کارگران بلافاصله درک می کنند که «قوانین کار» بورژوازی سراپا کذب است. نه تنها حق اعتراض به محیط نامساعد و وضعیت کار از کارگران سلب می شود، که حتی رهبران آنان اخراج، دستگیر و شکنجه و اعدام نیز می گردند. پس از هر اعتصابی کارگران بلافاصله مفهوم واقعی «آزادی کار» و «قانون کار» را درک می کنند: «آزادی سرمایه» برای خرید «نیروی کار» در هر وضعیت و شکلی که مورد علاقه و نیاز آنان است؛ «قانون سرمایه» که کارگران را مبنی بر معیارهایی، با اعمال زور، مجبور به پذیرش کلیه شرط های آنان می کند!

اما در صورت بروز یک اعتصاب گسترده تر، سراسری و عمومی، تضاد بین «کار» و «سرمایه» در شکل عریان تر و واضح تری ظاهر می گردد. برای نمونه چنانچه یک اعتصاب از کارخانه ئی آغاز گشته و به محلات، کارخانه ها و ادارات مجاور گسترش یابد؛ زمانی که اعتصاب کارخانه از یک اعتصاب عادی (دست از کار کشیدن) فراتر رود و کارگران، کارخانه را نه تنها به اشغال خود گیرند، بلکه بطور «فعال» امر مدیریت آن را بر عهده گیرند، اعتصاب به نتیجه منطقی و نهایی خود می رسد و یک سؤال محوری طرح می گردد: چه کسی «ارباب» کارخانه، اقتصاد و دولت است، کارگران یا سرمایه داران؟ بنابراین از نقطه نظر مارکسیست های انقلابی تدارک اعتصاب به مفهوم تدارک برای اعمال قدرت کارگری است. این برخورد با سیاست های گرایش های لیبرال و دمکرات از طرح شعار اعتصاب در اساس متفاوت است. اما، تنها راه تضمین تداوم این وضعیت، ایجاد «کمیته اعتصاب» است. «کمیته اعتصاب» نقش ایجاد جمع آوری منابع مالی، خوراک و پوشاک و غیره را برای اعتصاب کنندگان بر عهده می گیرد. اما اینها تنها کار «کمیته اعتصاب» نیست. این کمیته به کمیسیون های متعددی بر اساس نیاز مادی، معنوی و سیاسی و



کارگران" منشاء گرفته چه هدفی را باید دنبال کند. توضیح این نقش سنتا بر عهده "عنصر آگاه" (یعنی مارکسیست ها یا کمونیست ها در جامعه است). کمونیست هایی که دست روی دست می گذارند و در انتظار می مانند که "سطح مبارزه کارگران" ارتقاء یابد و خود را با خرده کاری ها و فرمول های و قوانین و قواعد خشک محدود می کنند؛ نقش انقلابی خود را خوب ایفا نخواهند کرد. من با سوسیالیسم کارگری موافقم که سخنان بی ارتباط و بی اساس و کلی را نباید به زبان آورد (اتهامی که دوست گرامی به نویسنده مقاله می زند؛ زیرا پیشنهاد "تدارک اعتصاب عمومی" را در مقاله طرح شده است). همچنین موافقم که مطالبات کارگری را نمی توان بصورت تصنعی و فرمول وار به طبقه کارگر تحمیل کرد. برای طرح هر شعاری باید حد اقل نطفه های آن مطالبات بایستی در درون خود جنبش کارگری به نقد شکل گرفته باشند.

شعارهای محوری کارگری از یکسو از دل جنبش کارگری ظاهر می گردد و از سوی دیگر نقش تقویت کننده سازماندهی و برنامه ریزی درازمدت در جامعه سرمایه داری را ایفا می کند. به اعتقاد من، شعار اعتصاب عمومی از این خاصیت امروز برخوردار است.

از سوی دیگر کمونیست ها باید درک کنند که چه حلقه رابطی بین آگاهی کنونی طبقه کارگر و گام بعدی وجود دارد که آنها را برای مبارزه یک گام از وضعیت کنونی فراتر ببرد. این کار نیاز به تجربه عملی و تئوریک 180 سال جنبش کارگری در سطح جهانی دارد. سوسیالیسم کارگری تصور می کند عمدتاً باید به تحقیق پرداخته شود. این روش از برخورد دور از دخالتگری عناصر آگاه در جامعه است. کمونیست ها با تحلیل از شرایط مشخص؛ تحلیل مشخص خود را به کارگران باید ارائه دهند. و همراه با کارگران در راستای آن پیشنهادات به پیش روند. مسئله طرح موضوع اعتصاب عمومی امروز در صدر هر شعار دیگری قرار گرفته و ما باید این موضوع را با صراحت به درون کارگران ببریم. زیرا پیرامون این شعار و تحقق آن حتی به شکل محدود، کارگران می توانند به یک سلسله تجارب دست یافته و اعتماد به نفس در درون آنها تقویت گردد. کارگران می توانند به سرعت در صدر جنبش رادیکال جوانان در خیابان ها قرار گرفته و رهبری اصلاح طلبان را منزوی

تشکیلاتی کارگران تقسیم می شود. چنین تشکل دمکراتیک و مبارزی نه تنها مطالبات اعتصاب کنندگان را تحقق خواهد بخشید که نخستین گام را برای رهایی کارگران از اعمال زور و اجحافات مدیریت و مسئولان کارخانه، بر خواهد داشت. یعنی نخستین گام در راستای الغاء «از خود بیگانگی» و رهایی از شر «قوانین بازار» و «سرمایه».

زمانی که یک اعتصاب محلی، برای سازماندهی خود، دست به ایجاد کمیته اعتصاب دمکراتیکی می زند؛ زمانی که این قبیل کمیته ها نه تنها در یک کارخانه که در یک منطقه به وجود بیاید؛ زمانی که این کمیته ها از طریق هیئت نمایندگی این نهادها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و مرکزیت بیابند؛ در آن صورت ما شاهد تولد شوراهای کارگری خواهیم بود. این نطفه اولیه دولت کارگری آتی است.

شورای «پتروگراد» در روسیه به چنین شکلی تولد یافت و رهبری انقلاب اکتبر را بدست گرفت. در ایران نیز در دوره پیشا انقلابی قیام بهمن ۱۳۵۷، سازماندهی شوراها و کمیته های اعتصاب به بارزترین نحوی چنین نطفه هایی را به وجود آورد. کارگران و کارکنان صنایع نفت با چنین سازماندهی قادر شدند که شیرهای نفت را بسته و ستون فقرات رژیم شاه را بشکنند. این اقدام منجر به سرنگونی نهایی رژیم شاه شد.

به اعتقاد من وضعیت کنونی و آگاهی فعلی کارگران پیشرو شرایط، برای تدارک اعتصابات و نهایتاً یک اعتصاب عمومی آماده است.

۲- توضیح در باره ی علل طرح شعار اعتصاب

دوست گرامی سوسیالیسم کارگری اشاره می کند که برای طرح شعار "جامع" یک شعار باید از "سطح مبارزه کارگران" و نه "سطح آگاهی فعلی کارگران" (آنطوری که من در پیش اشاره کردم) آغاز کرد. به نظر من این دو واژه در پیوند با یکدیگرند. یعنی "سطح مبارزه کارگران" زمانی به درج بالاتری می رسد که "سطح آگاهی فعلی" کارگران به آن حد رسیده باشد. بنابراین مبارزات کارگری را از آگاهی آن جدا کردن خود یک تحلیل منجد و غیر مارکسیستی است. در عین حال باید توجه کرد حتی شعاری که از "سطح مبارزه



کنند. و البته در عین حال خود را برای حکومت و مدیریت کارگری آماده کنند.

بر خلاف نظر سوسیالیسم کارگری، طرح شعار اعتصاب از سوی مارکسیست های انقلابی با درک «اصلاح طلبان» رژیم سرمایه داری و مماشات جویان در درون طبقه کارگر، متفاوت است. برخورد لیبرال ها اینست که اعتصاب در «قانون کار» می تواند گنجانده شود به شرطی که: «آخرین راه حل کارگران باشد و لطمه ای از جانب آن توجه نظام و اقتصاد کشور نشود»؛ و یا «اعتصابات باید از گرایشات سیاسی به دور باشد».

به سخن دیگر، مدافعان بورژوازی در درون جنبش کارگری، مسئله اعتصاب کارگری را بشرطی می پذیرند که از محتوای واقعی خود خارج گردد. بدیهی است که کارگران نمی توانند دست از کار برداشته و اعتصاب کنند و در عین حال به اقتصاد لطمه زنند؟ بر خلاف نظریه پردازان رژیم، اعتصاب سلاحی اقتصادی و در عین حال سیاسی، در دست کارگران است، برای خارج از شدن از مدار قوانین تحمیلی دولت سرمایه داری. اگر قرار باشد که اعتصابات در چارچوب قوانین سرمایه داری و با اجازه کسانی که در حال استثمار کارگران هستند صورت گیرد، دیگر نام آن «اعتصاب» نمی شود! اعتصابات کارگری به منظور کسب حقوقی است که سرمایه داران به آن تن نمی دهند. در عین حال، کمیته های اعتصاب می توانند نطفه های اولیه قدرت کارگری در مقابل قدرت سرمایه داران را تشکیل دهد. توفیق و شکست یک اعتصاب نشانگر وجود یا عدم وجود قدرت کارگران در جامعه است. ادامه اعتصاب و سراسری شدن آن می تواند مسئله قدرت دوگانه (کارگری یا سرمایه داری) را طرح کند. اعتصاب می تواند تناسب قوای در سطح سراسری را به نفع کارگران تغییر دهد. اعتصاب می تواند مسئله قدرت کارگری و برکناری قدرت بورژوازی را در دستور روز قرار دهد.

در بحث بعد بیشتر به مسایل روز طبقه کارگر و نیروهای درگیر جنبش کارگری خواهیم پرداخت.

نویسنده: کارگر انقلابی

درود رفقا

مباحثات خواندنی است.

نکته اصلی همانا این است که چه اعتصابی؟ اعتصابی که جنبش سبز را عروج دهد یا اعتصابی که آن را به زیر بکشد و تحت رهبری خود درآورد! پیش به سوی اعتصاب عمومی ۲۸ مرداد در کردستان با پرچم و خواستی مستقل از جناحهای هار رژیم. از فراخوان اعتصاب عمومی ۲۸ مرداد در کردستان حمایت کنیم.

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

به مارکسیست انقلابی

اول آنکه شما چند گزاره راجع به صحبت های من طرح نمودید که نادرستند. ۱- گفته اید که من بر این باورم که «قرار است همیشه اعتصابات به شکل خودانگیخته و لحظه و بدون تدارک آگاهانه قبلی صورت گیرند» در حالی که من گفته ام: «اعتصاب عمومی لزوما امری سازماندهی شده نیست، برای مثال اعتصاب عمومی در روسیه ۱۹۰۵ امری خود به خودی بود (این مساله به معنای به انتظار اعتصاب خود به خودی نشستن نیست اما نمی توان امکان آن و آماده بودن برای آن را به ویژه باتوجه به بحران اقتصادی جهانی و بهم ریختگی اقتصادی داخلی نادیده گرفت)» که به صراحت در آن گفته ام که به انتظار اعتصاب خود به خودی نباید نشست اما امکان آن را نباید نادیده گرفت و برای آن باید آماده بود و برنامه داشت. در واقع ذکر کرده ام که برای جنبش های خود به خودی نیز باید برنامه تدارک دید و این یعنی برخلاف آنچه که نسبت داده اید نهایت توجه به نقش سازماندهی و برنامه و عنصر آگاه. ۲- گفته اید که من گفته ام طرح شعار اعتصاب از سوی مارکسیستها همسان با درک اصلاح طلبان و لیبرالها از آن است (بگذریم که آنچه راجع به درک اصلاح طلبان و لیبرالها از اعتصاب ذکر کردم را متوجه نشدید و آن را به سطحی دیگر تقلیل دادید). این در حالی است که من گفته ام که اعتصاب از لحاظ عینی می تواند در خدمت سیاست اصلاح طلبان و لیبرالها باشد. مساله همانطور که به درستی رفیق کارگر انقلابی ذکر کردند این است که «اعتصابی که جنبش سبز را عروج دهد یا اعتصابی که آن را (منظور البته از نظر من رهبری اصلاح طلبان بر این جنبش و نه خود جنبش) را به زیر کشد و تحت



بدیهی است برای همه، راجع به چگونگی آن بحث نمود وگرنه طرح انتزاعی آن حرف خاصی نیست و چیزی را تعیین نمی کند و البته اگر سیاست یک جریان بر محور طرح انتزاعی آن قرار گیرد بیراهه است.

نویسنده: آبتین

به سوسیالیسم کارگری

فارغ از لحن مشمئز کننده تان بحث های شما به گونه ایست که گویی حتی یک خط از مطالب من را مطالعه نکرده اید!

شما به بحث مشخص و کاملاً واقعی من این گونه پاسخ می دهید که موضع من انحلال طلبانه است! خیر، این موضع شما است که غیر واقعی می باشد و از فراز سر کارگران عبور می کند! به طور مشخص نشان دهید که من در کجا خواستار انحلال طبقه ی کارگر در سیاست های رفرمیستی اصلاح طلبان حکومتی یا غیر حکومتی شده ام؟ من به طور مشخص از شرکت در انتخابات دفاع کرده می کنم اما اعتقاد دارم که بحث امروز ما نباید بر روی این مسئله متمرکز باشد چرا که در برهه فعلی موضوعی کاملاً انتزاعی می باشد.

طبقه کارگر در برابر جریانات کنونی کاملاً منفعل عمل کرده است، آیا شما این موضوع را رد می کنید؟ در کدام کارخانه یک حرکت اعتراضی کوچک بر علیه موج وحشیانه کشتار انجام گرفت؟ اگر شما باور دارید که چند بیانیه از جانب چند نفر بوروکرات فسیل شده در تشکل هایی بی سر و ته است به معنی یک کنش اجتماعی (و نه حتی سیاسی) است، در آن صورت بهتر است غرق در توفان های فنجانی خود شوید!

شما میگویید "تحریم انتخابات درست بود از آن جهت که سیاستی انحلال طلبانه نبود" اما ظاهراً فراموش کرده اید که در کامنت پیشین خود مدعی بودید شرکت در انتخابات به معنی انحلال در سیاست های رفرمیست های حکومتی است و ظاهراً دلیل تان هم این است که اصلاح طلبان از شرکت در انتخابات دفاع کرده اند. درست در همین زمان است که شما فراموش میکنید که بخش دیگری از نیروهای سیاسی بورژوایی (سلطنت طلبان) نیز انتخابات را تحریم کرده بودند! پس بنا بر

رهبری خود درآورد؟" و ذکر کردم که بخشی از لیبرالها و اصلاح طلبان هم اتفاقاً ایده اعتصاب را طرح کرده اند منتها در جهت پیروزی خود. 3- گفته اید که من تصور می کنم که عمدتاً باید به تحقیق پرداخته شود و این روش را به دور از دخالتگری عناصر آگاه در جامعه دانسته اید. نمیدانم چنین چیزی را از کجای صحبتم درآوردید. اما به تعبیر مارکس "پرولتاریا پیش از آنکه در سنگرهای مبارزه به پیروزی برسد به پیروزی های نظری دست می یابد"، یادمان نرفته که کمونیسم مارکس و انگلس، سوسیالیسم علمی است.

نمی شود که هر جا پاسخی نداریم کلاً صورت مساله را پاک کنیم و نیاز به بررسی پرسشها را کنار بگذاریم و به دنبال شعار برویم. من بارها در بحث پرسشهایی مطرح کردم و نقدهایی به نظراتتان داشته ام که در مورد جنبش جاری بسیار حیاتی بود اما شما پاسخی ندادید (انگار نه انگار که این مباحث مطرح شده اند). این شیوه چه ربطی به مارکسیسم دارد؟ مارکس و انگلس و لنین و لوکزامبورگ و سایر اندیشمندان پرولتاریا همواره در جنبشهای جاری از همین پرسشها می آغازیدند یعنی از مرحله جنبش، مرحله آتی، گذار بین آن، متحدان پرولتاریا، چگونگی اتحاد و چگونگی سازماندهی. همچنین آنها تحلیل دقیقی از ساختار اقتصادی آن جامعه مشخص ارائه می کردند و تحلیلی از نیروهای موجود و سیاست آنها و توانایی های آنها و بعد به ارائه تاکتیک و شعار (دخالتگری) می پرداختند نه دخالتگری های بی پایه. من بارها گفته بودم که موضعگیری راجع به موضوعات باید واجد شرایط موضع بودن باشد وگرنه کاغذ سیاه کردن است. راجع به این جنبش هم خیلی حرفها (به اصطلاح موضعگیری) زده شد ولی عمدتاً حرف خاصی نداشتند و جز شعار چیزی دربرداشتند. حرفهایی نظیر اینکه پیش به سوی حزب، انقلاب کنید، اعتصاب عمومی کنید و یک سری افشاگری راجع به جریان اصلاح طلب. واقعاً فکر می کنید که این شکل از موضع گیری ها راهگشاست؟ چه قدر راهبرد و گامهای عملی برای جنبش طرح گردید؟ چه قدر تحلیل درستی از منازعه موجود و شرایط پیش آمده صورت گرفت؟ (آنچه ذکر کردم صرفاً راجع به جریان شما نیست و بخش مهمی از چپ را دربرمی گیرد). رفقا من نگفتم که بحث "تدارک برای اعتصاب عمومی" به کل غلط است بلکه گفتم که طرح آن به شکل انتزاعی غلط است و باید به جای طرح "تدارک برای اعتصاب عمومی" که امری



و عینی شان، یعنی اصلاح طلبی رسمی و حکومتی رفتند.

شما گفته اید: "سیاست اصلاح طلبان در این جنبش یعنی مرگ جنبش و اتفاقاً کارگران و فعالان سوسیالیست سایر جنبشهای اجتماعی برای تداوم این جنبش باید این سیاست را تحریم کنند و برای مردم افشا نمایند." با بخش نخست نوشته ی شما کاملاً موافقم اما بحث بر سر نکته ی دوم، یعنی چگونگی برخورد با سیاست نه تنها اشتباه بلکه خائنانه ی اصلاح طلبان است. شما معتقد به تحریم این سیاست ها هستید اما در چه شرایطی؟ وضعیت موازنه سیاسی به چه شکل است؟ در شرایطی که میرحسین موسوی به یکی از محبوب ترین شخصیت های سیاسی در بین توده های مردم تبدیل شده است (محبوبیتی که تاریخ از سر شوخی بر قامت کوتاه و ناموزون او قرار داده است!) شما میگویید باید موسوی را تحریم کرد؟ این برای توده ها یعنی خداحافظی همیشگی با شما! به اعتقاد من اگر طبقه ی کارگر بیان سیاسی خود، که حزب یا حداقل نطفه های آن حزب می باشد را یافته و ایجاد کرده بود، اکنون وضعیت می توانست به نحو دیگری دنبال شود اما در شرایط موجود تحریم موسوی باعث می شود تا توده ها (و نه نخبگان یا الیت های سیاسی) از شما رویگردان شوند. من قائل به سیاستی پوپولیستی نیستیم اما در هر زمان باید تاکتیکی خاص آن زمان و شرایط را اتخاذ کرد. لنین که از آوریل ۱۹۱۷ یعنی به محض بازگشت از روسیه مخالفت با حکومت موقت (و نه شورای راستگرا و سازشکاری که منشویک و سوسیال رولوسیونرها در آن اکثریت مطلق بودند را) را آغاز کرد در مقابله با حمله ی نیروهای سلطنت طلب با تمام قوا از آن دفاع کرد و باز هم همان لنین در ماه اکتبر ندای سرنگونی حکومت موقت را سر داد. لنین یا لنون تروتسکی نه بر پایه ی متون مارکسیستی یا اصول در برابر حکومت موقت یا شورا یا کمیته اجرایی آن موضع گیری می کردند بلکه بر اساس تشخیص صحیح وضعیت و شرایط ذهنی توده ها موضع صحیح را اتخاذ می نمودند.

شما در ادامه گفته اید: "اگر جنبش تداوم یافته است و شاهد چنین دلاوریها و مبارزات جانانه در جنبش هستیم حاصل فراروی از همین سیاست به طور غریزی و خود به خودی توسط مردم است (که البته در این فراروی خود به خودی نباید نقش فعالان سوسیالیست و رادیکال

منطق شما سیاست تحریم هم می تواند انحلال طلبانه تلقی گردد چرا که بخش دیگری از بورژوازی خواهان آن بود!

شما اما مدعی هستید که خواهان تحریم سوسیالیستی هستید بی آن که بدانید معنی این عبارت کلی دقیقاً چیست؟! شما مدعی تحریم سوسیالیستی هستید در عین این که در عرصه ی عمل و خارج از دنیای کوچک ذهنی تان عملاً هیچکدام از راهکارها و تاکتیک های شما عملی نیستند چرا که عملی نشدند! بنابراین به سادگی می شود نتیجه گرفت سیاست یا تاکتیکی که قابلیت اجرا در عرصه ی واقعی اجتماع را ندارد عملاً به درد نمی خورد و بدین شکل شما به ورطه ی انفعال و پسیفیزم سقوط کردید!

دوست گرامی شما صرف صدور بیانیه را به معنای دخالتگری می دانید اما فراموش می کنید در زمانی که همین بیانیه ها بر روی وبسایت ها و وبلاگ ها در حال لود شدن بود، در خیابان ها سنگربندی و درگیری ادامه داشت و هیچکس حتی در شهرستان ها به اینترنت دسترسی درست و حسابی نداشت! از میان این همه جریان های متفاوتی که همگی با انواع و اقسام پسوندها و پیشوندها خود را با رهبر جنبش دانشجویی می خواندند یا رهبر جنبش کارگری، کدامشان توانست حتی در یکی از تجمع ها و اعتراضات خیابانی تأثیر مستقیم و ملموسی بگذارد؟ در شهرستان ها عملاً وضع بسیار بود، فعالین به اصطلاح چپ و مارکسیست حتی جرات حضور در تجمع ها و تظاهرات های کوچکی که به سرعت سرکوب می شدند را نداشتند در حالی که بسیاری از جوانان و توده هایی که شما آن ها را به انحلال طلبی یا در مراحل بعدی احتمالاً به لمپن و غیر سیاسی بودن متهم می کنید در برابر سیل باتوم و شوکر و گاز اشک آور و حتی گلوله می ایستادند! آن ها هیچ یک به خاطر موسوی یا فلان اصلاح طلب این جانفشانی ها را نمی کردند بلکه هدف تغییر بود اما از آن جا که منورالفکرهایی مانند شما سال هاست که به قرقره ی حرف های از دید آن ها بی سر و ته خود مشغول اند، این خواستار تغییر شدن عملاً بیان سیاسی خود را آن گونه یافت که اصلاح طلبان (که دسترسی دائمی به رسانه هایی با مخاطب میلیونی داشتند) می خواستند! توده ها به دلیل خلأ حضور نیروی سیاسی طبقه کارگر در جامعه رو به تنها محل گریز و تنها دستاویز ملموس



شدن در جنبش سبز چه معنی جز انحلال طلبی دارد شما گفته اید که کارگران نیازی نبود که برای اثبات بودن خود جبهه سومی را تشکیل دهند. شما گفته اید که کارگران باید برای حمایت از این جنبش (بدون آنکه سیاست خود را داشته باشند) اعتصاب کنند. اینها چه معنی جز انحلال طلبی دارد.

در عین حال شما گزاره های به شدت متناقضی هم گفته اید: از یکسو گفته اید که پیشروان کارگری و عناصر سیاسی کارگران و فعالان سوسیالیست انتخابات را تحریم کردند و این روی بدنه غیر سیاسی طبقه کارگر به طور مستقیم تاثیر گذار بود و از سوی این پیشروان کارگری و تشکلهایشان را پوشالی خوانده اید و گفته اید که هیچ اثری ندارند و بیانیه های آنها برای خودشان است. گفته اید که هیچ کدام از راهکارها و تاکتیکهای ما (سوسیالیستها و بحث تحریم سوسیالیستی) عملی نشده اند و اثری نداشته اند و همراه با آن گفته اید که این تحریم باعث تحریم طبقه کارگر و موضع گیری های آنها راجع به انتخابات شد. (بگذریم از اتهاماتی که به فعالان سوسیالیست زده اید و آنها را ترسو و بی عمل خطاب کرده اید- شرم بر دروغ پراکنان توده-اکثریت باد-). اگر سوسیالیستها در جنبش جاری نبودند هیچگاه نشریاتی مثل خیابان و ندانیوز پدیدار نمی شدند که به طور مستقیم اخبار جنبش جاری را انعکاس دهند و البته برای آن راه و گامهای عملی بکشایند. قابل توجه جنابعالی که خیابان و ندانیوز صرفا اینترنتی نبودند و اتفاقا توزیع همگانی در حدی که ممکن بود نیز می شدند و حتی در شهرستانها نیز حاضر بودند./

من از گزاره های درست شما بحث می کنم و به برخی تناقضاتتان و همچنین خط توده-اکثریتی بیانتان کاری ندارم. شما گفته اید که "سیاستهای اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی رفرمیستی است"، "طبقه کارگر (البته به معنی آنچه ذکر کرده اید یعنی به صورت طبقه، اگر منظور دیگری داشتید بیان کنید برداشت من چنین است) در برابر جریانات کنونی کاملا منفعل عمل کرده است" (و البته من این را از کارگران به صورت منفرد و همینطور پیشروان کارگری جدا می کنم که اتفاقا هر دو نقش داشته اند اما این نقش بر هم انطباق نیافته و به صورت ایفای نقش طبقاتی درنیامده است) "سیاست تحریم هم می تواند انحلال طلبانه تلقی گردد چرا که بخشی دیگر از بورژوازی خواهان آن است/ البته اتفاقا

را نادیده گرفت)" باز هم با بخش نخست بحث تان توافق دارم اما می توانید دقیقاً به من "نقش فعالان سوسیالیست و رادیکال" را توضیح دهید؟! اصولاً اگر چنین نقشی در کار بوده باشد دیگر دادن صفت "خود به خودی" به آن بسیار بی معنی است!!

با تشکر از شما

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

به آبتین

۱

شما به بحث من توجه نکرده اید که گفته ام مشکل فقدان حضور موثر چپ و طبقه کارگر به مسایل بنیادین چپ که ذکر کردم بر می گردد. مساله ای که کاملاً مشهود است و لازم به کنکاش خاصی نیست، فقط یک مقایسه ادبیات داستانی و شعر امروزی با ادبیات داستانی و شعر دهه های ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ نشان دهنده وضعیت چپ است (من یک مثال ساده و معمولی زدم تا این وضعیت را بتوان راحت دید). ادبیات داستانی و شعری که در آن افراشته و ژاله اصفهانی و چوبک و ساعدی و علوی و بهرنگی و سلطانپور و تنکابنی و صدها نویسنده و شاعری بودند که به تعبیر شاملو دست نهاده بودند به "جراحات شهر پیر" و به تعبیر کسرائی فریاد می زدند که "من شاخه ای ز جنگل خلقم". کاری به گرایشات حزبی و سازمانی این شاعران و نویسندگان ندارم. مقصودم بیان وضعیتی بود که چپ به دلیل عوامل تاریخی مختلف نه فقط در ایران بلکه در سطح جهانی دارای هژمونی گفتمانی بود (واقعاً تفاوت امروز و دیروز را در نمی یابید یا خود را به درنیافتن می زنید؟). مقصودم این است که این هژمونی آنچنان مساله مشخصی است که با نگاه به شعر و داستان هم می توان متوجه آن شد و نیاز به درجه بالایی از فهم سیاسی ندارد (مگر اینکه به دلیل منافع یک سیاست خاص بخواهیم قوه فهمان را تعطیل کنیم)

شما گفته اید که من شما را به انحلال طلبی متهم کرده ام و خود را مبرا از آن می دانید. ولی خود پاسخ دهید که دفاع از شرکت در انتخابات چه معنایی دارد و چه نوع سیاستی است؟ با کدام سیاست مستقل سوسیالیستی و کارگری می توان از شرکت در انتخابات دفاع نمود؟ حل



همان حال آنها را پوشالی و بی اثر. در نهایت معلوم نیست که چه گفته اید و چه می گوئید.

نویسنده: مارکسیست انقلابی

با درود مجدداً و تشکر از کامنت های دوستان گرامی

آبتین و سوسیالیسم کارگری

برای روشن شدن اختلاف نظرهای تاکتیکی موجود در میان خود باید وجوه اشتراک را ابتدا بیان کنیم. به اعتقاد من هیچ یک از دوستانی که در این کامنت ها اظهار نظر کرده اند از طرفداران موسوی و اصلاح طلبان نیستند. در نتیجه هیچ یک از دوستان نمی توانند خواهان انحلال خود و یا سازمان خود در جریانات اصلاح طلب شده و بنابراین "انحلال طلب" نیستند. مسئله بحث میان ما بر سر تاکتیک ها ست. تاکتیک هایی که چپ مدافع طبقه کارگر می تواند برای مداخله بهتر و حمایت راسخ تر از طبقه کارگر در جریان یک واقعه ی که خارج از کنترل ش رخ داده است؛ خود و کارگران را سازمان دهد. بنابراین باید از اتهام زنی و لحن اهانت آمیز علیه یکدیگر پرهیز کنیم و به بحث اصلی و درس های ضروری از واقعه اخیر برای مداخله بهتر بپردازیم.

اول؛ در مورد تاکتیک شرکت در انتخابات. منم با نظر سوسیالیسم کارگری توافق دارم و مخالف تاکتیک ارائه شده توسط آبتین هستم. به نظر من این انتخابات باید تحریم می شد. بخشی از کارگران پیشرو مانند شرکت واحد و ایران خودرو و بسیاری از کارگرانی که در چند سال پیش رودرویی دولت احمدی نژاد و پیش از آن در مقابل دولت خاتمی قرار گرفتند؛ چنین کردند. بدیهی است کارگرانی که مورد استثمار شدید و سرکوب روزمره تا شب پیش از انتخابات شده؛ نمی توانند روز بعد بروند پای صندوق ها به یکی از ۴ نامزد انتصابی توسط خامنه ای و شورای نگهبان رای بدهند. این انتظار دور از واقعیت است. اما این عدم شرکت و تحریم به مفهوم انفعال نمی بایستی ترجمه گردد. یعنی خانه نشینی و بی تفاوتی به شرکت میلیون ها نفر در انتخابات (در اینجا با بحث آبتین موافقم که فعالیت در صحنه انتخاباتی و مبارزات پس از آن توسط نیروهای انقلابی ضروری بود).

این بخش دیگر بورژوازی هم اینبار چندان خواهان آن نبود چنانچه داریوش همایون به صراحت از موسوی عزیزتان حمایت کرد/"این جانفشانی به خاطر موسوی یافلان اصلاح طلب نبود"، اصلاح طلبان به دسترسی دائمی به رسانه های با مخاطب میلیونی داشتند" سیاست اصلاح طلبان در این جنبش یعنی مرگ جنبش/ البته این گزاره من بود که شما با آن موافقت کردید/"، "اگر جنبش تداوم یافته است و شاهد این دلاوریها و مبارزات جانانه در جنبش هستیم به خاطر فراروی از همین سیاست به طور خود به خودی و غریزی توسط مردم است/ باز هم این گزاره من بود که شما با آن موافقت کردید و الله من از نقش فعالان سوسیالیست هم گفتم که شما آن را نفی کردید/"

شما اتفاقاً در این گزاره ها بنیان بحث من را تایید کرده اید. یعنی ماهیت سیاستهای بخشهای مختلف بورژوازی، ناکارایی آنها و لزوم اتخاذ خط مستقل سوسیالیستی و کارگری و همچنین ضعفهای چپ و طبقه کارگر در شرایط فعلی و امکانات بورژوازی که تأثیرگذاری اش حاصل این امکانات است نه حاصل قامت کوتاه و ناموزونش. من در بحثم قصد بی نقص نشان دادن سیاستهای سوسیالیستها و پراتیکشان را چه در انتخابات و چه در جنبش جاری نداشتم (اصولاً وقتی می گوئیم سوسیالیستها طیف گسترده ای از دیدگاهها و سیاستها را شامل می شود) و اگر به بحثم با مارکسیست انقلابی به عنوان نمونه توجه کنید منوجه این تفاوتها می شوید و متوجه می شوید که اتفاقاً من به بخشی از این سیاستها و پراتیک نقد دارم. اما جدا از نقص سیاستها و پراتیک سوسیالیستها به طور علی العموم که بخشی از مساله را تشکیل می دهد مسایل ساختاری چپ جهانی در این دوران را نمی توان نادیده گرفت. اس دبلیو پی در انگلیس را ببینید، رفونداسیون در ایتالیا، وضعیت حزب کمونیست فرانسه، وضعیت حزب کارگران سوسیالیست آمریکا یا حزب کمونیست آمریکا یا جریان اخبار و نامه ها در آمریکا(من کشورهای پیشرفته سرمایه داری را مثال زدم تا به عقب ماندگی ارجاع ندهید. وضعیت بقیه را هم می شود دید). این بحران چپ را نادیده می گیرد و سوسیالیستهای ایران را جدا می کنید و فقط فحش نثارشان می کنید تازه خود نیز حرفی ندارید. گاهی از حمایت از اصلاح طلبان می گوئید و گاه به آنها نیز حمله می کنید، گاه سوسیالیستها را اثر گذار می دانید و در



اشتباهات و کجروی های آنان نمی تواند برخورد ریشه ای کرده و در نتیجه ارزیابی درستی از جایگاه مشخص آنان ارائه دهد. در ابتدا باید روشن شود که سازمان ها و افراد چپ از نفوذ کمی در درون جنبش کارگری برخوردارند (سوسیالیسم کارگری هم به آن به درستی اشاره کرد). از اینرو اطلاعیه و بیانیه های آنها خطاب به کارگران، گوش شنوا ندارد (هر چند مواضع درستی داشته باشند). امیدوارم پس از دوره ی که نیروی مارکسیستی اقدامات موثری در جنبش کارگری انجام دهند؛ اعتماد طبقه کارگر را به خود جلب کرده و همراه با آنها گام بردارند. اما در وضعیت کنونی موضع گیری ها این بخش از جنبش کارگری را نمی توان به عنوان موضع تاثیر گذار در جنبش کارگری قلمداد کرد. در میان کارگران پیشرو نیز دو بخش متمایز از یکدیگر وجود دارند. بخشی که عمدتاً به شکلی در پیوند و با سازمان ها سنتی بوده و سیاست های همان سازمان هایی که (خود دچار بحران سیاسی و تشکیلاتی اند) به درون جنبش کارگری برده و از طریق کمک رسانی و مشارکت به ایجاد کمیته ها و نهادهای کارگری، خود را در جایگاه سخنگو کارگران قرار می دهد. این بخش از پیشروی کارگری را «پیشروی کارگری سنتی» باید نامید. برخوردهای فرقه گرایانه و غیر دموکراتیک در این عده عمیقاً حاکم است. برگزاری پارک لاله که از آن یاد می شود توسط اتحاد این کمیته ها صورت گرفت (که البته این اتحاد قابل ستایش است که پس از سالها فرقه گرایی و خود محور بینی توسط این نهادها؛ صورت گرفت)؛ اما اول ماه مه امسال بسیار دیر و بدون سازمان دهی پیشین توسط این کارگران پیشرو سنتی صورت پذیرفت (نقدی به برگزاری اول ماه مه در شماره 23 میلیتانت انتشار یافته است).

این نهادها متأسفانه هنوز مسایل میان خود را حل نکرده و هنوز به یک اتحاد عمل بر اساس رعایت اصول دموکراتیک کارگری دست نیافته اند. در نتیجه در میان اعم کارگران کار درازمدت انجام نداده اند. به مواضع این بخش هم نمی توان به عنوان نظر سراسری کارگران استناد کرد. اما، در میان کارگران بخش پیشروی کارگری که سازماندهی بسیاری از اعتصابات و تظاهرات را در دست داشته، ظاهر گشته است. این بخش نقش تعیین کننده ای در اعتصابات و تظاهرات اخیر ایفا کرده است. اینها رهبران طبیعی کارگران یا کارگران پیشرو هستند. کارگرانی که آگاهی بالاتری از

تاکتیک ما (انقلابیون و پیشروی کارگری و کارگران در کل) می توانست این باشد که یک «تحریم فعال» سازمان دهیم. برای نمونه یک کاندید سمبولیک ریاست جمهوری در بند (مثلاً منصور اسالو یا هر فردی توافق شده دیگری) را انتخاب کرده و با حمایت از او و برای آزادی اش از بند در حوزه های رای گیری شرکت کنیم. با مردم در تماس باشیم و بحث ها را دامن بزنیم و رای خود را با نام فرد مذکور به صندوق بیاندازیم (یعنی رای باطل به حساب رژییم). در این میان در تمام زمینه ها کارگران و پیشروی کارگری می توانست به دخالتگری بپردازد و در میان مردم باشند. در وقایع پس از انتخابات هم فعالانه به سازماندهی اعتصابات بپردازد. (این پیشنهاد گرایش مارکسیست های انقلابی بود که مدت ها پیش از انتخابات رو به جنبش کارگری و نیروی انقلابی چند بار انتشار یافت). اما پاسخی از هیچ نهاد کارگری و فردی در طیف چپ دریافت نشد! بهرو این واقعه اتفاق نیفتاد و یک موقعیت تاریخی مهم را ما از دست دادیم.

ریشه عدم توجه به این دخالت توسط کارگران عدم داشتن تجربه تاریخی لازم برای درک صحیح تاکتیک های انقلابی بود (بدیهی است تا زمان تاسیس یک حزب سراسری انقلابی توسط کارگران پیشرو این اشتباهات تکرار خواهد شد)؛ بی توجه ای از سوی گرایش های کمونیستی و چپ هم ریشه در فرقه گرایی ناب و ندانم کاری درامر سازماندهی است که متأسفانه این طیف مدت هاست دچار آن شده است. بدیهی که فعالان سوسیالیست تا حد توان در فعالیت های پس از انتخابات شرکت کردند (با بحث سوسیالیسم کارگری موافقم). اما این شرکت ها تنها جنبه اطلاع رسانی و کمک رسانی پس از بروز یک واقعه داشت و نه ناشی از سازماندهی حساب شده و متحد و برنامه ریزی شده. کمبود نیروی چپ سوسیالیستی نیز این امر نهفته است و نه عدم صداقت و یا کم کاری و با بی توجهی به جنبش کارگری.

به سوسیالیسم کارگری

در اینجا با اجازه می خواستم به بخش سوم بحثم (در ادامه دو بخشی که درکامنت پیش ارائه دادم) در پاسخ به بحث دوست گرامی سوسیالیسم کارگری بازگردم. اشکال ارزیابی سوسیالیسم کارگری از طیف چپ و کارگران پیشرو (با وجود انتقاداتی که با آنها دارد) این است که برخوردی عاطفی به این طیف داشته و به



طبقه کارگر در شرایط حاضر اشاره کرده ام). حتی در نمونه ای که [مثال] زده اید (چگونگی برگزاری اول ماه مه و چگونگی تشکلهای کارگری موجود) که با نظرتان موافقم و قبلا به اشاره در بحث به آن اشاره داشتم) ایرادات وارده به شیوه برگزاری اول ماه مه). بنابراین در اینها اختلافی نبود و نمی دانم چرا در اشتراکات بی دلیل دست به انتقاد زده اید. اما در یک نکته دچار تناقض شدید که البته برای آنکه یک گزاره غلط که در بحثهای قبلی تان بود بتوانید توجیه کنید. اینکه گروههای کارگری جنبش جاری را تحریم کرده اند و وظیفه مارکسیستهای انقلابی است که آنها را به لزوم دخالت در جنبش مجاب کنند. این گزاره باعث شده است که دچار این تناقض شوید که بیانیه های همان گروهها که انتخابات را تحریم کرده بودند (هم گروههای کارگری مثل سندیکا و لغو کار مزدی و جمعی از کارگران ایران خودرو و اتحادیه ازاد کارگران ایران و هم گروههای زنان: زنانی دیگر و رزا و هم گروههای دانشجویی: دانشجویان سوسیالیست) در حمایت و لزوم نقش آفرینی در جنبش جاری را نبینید (البته با سیاستها و بیانیههای مختلف). در واقع به جای آنکه مشکل را در ضعفهای ساختاری چپ و طبقه کارگر و تشکلهای کارگری ببینید و برای آن بخواهید که نقش دخالتگری مارکسیستهای انقلابی را تبیین کنید. مساله را ساده کرده اید و گفته اید که تشکلهای کارگری و کارگران پیشرو جنبش جاری را تحریم کرده اند و دخالتگری مارکسیستهای انقلابی هم ساده سازی کرده اید و آن را به مجاب کردن آنها به لغو تحریم و دخالت تقلیل داده اید. رفیق عزیز تدوین سیاست و تاکتیکها امر پیچیده ای است و اینطور نمی توان آن را ساده کرد و بعد کسانی را که نسبت به این ساده سازی هشدار می دهند را به تحقیق پیشه کردن متهم نمود. اگر اینطور بود که همه مارکس و انگلس و لنین و لوکزامبورگ و گرامشی و تروتسکی می شدند.

من نمیدانم این چه علاقه عاطفی به سوسیالیستها به طور علی العموم است که من اینطور به احزاب سه گانه کمونیسم کارگری، حزب توده، راه کارگر نقد می کنم. یا در بحث با جریان شما (با اینکه نوع بحث و نقد متفاوت با نقد به این جریانات است- در واقع تفاوت بحث با دوست و دشمن که انگار شما متوجه این بحث نیستید و از نوع نقد سانتریستی تان به آبتین و آوانس دادن به چنین گرگان در لباس میشی مشخص است) چنین جدی به گزاره های غلط و متناقض و ساده سازی هایتان نقد

اعم کارگران برخوردار بوده و از توان سازماندهی ضد سرمایه داری نیز برخوردارند. گرچه ممکن است از لحاظ سیاسی به اعتقادات سوسیالیستی نرسیده و یا اصولا دچار انحرافاتی سندیکالیستی یا آنارکوسندیکالیستی شده باشند.

این بخش به اعتقاد من، انتخابات را تحریم کرده و در پی آن موضع گیری در حرکت های اخیر خیابانی نیز شرکت نکردند. مسئله ما به عنوان مارکسیست ها امروز، معتقاد کردن این کارگران پیشرو است. متقاعد کردن این موضوع که سازماندهی اعتصابات امروز فرا رسیده است. این بخشی است که توجه اخص کمونیست ها در این دوره باید به آن باید معطوف گردد. این کارگران پیشرو در موقعیت سازماندهی اعتصابات و حتی فراتر از آن هماهنگی سراسری برای اعتصاب عمومی، قرار دارند. وظیفه ما گرایشات مارکسیستی ارتباط گیری و همراهی با این بخش است. اگر این بخش از موقعیت پر اهمیت خود به عنوان کارگران پیشرو واقف گشته و سازماندهی عملی را در وضعیت کنونی که جوانان رادیکال در خیابان ها به اعتراضات ادامه داده و همچنین در وضعیتی که رژیم از بحران درونی و انشقاق رنج می برد و فشارهایی بین المللی بر آن به شکل روزمره افزایش یافته؛ می توان به جرأت اذعان داشت که ما در درون جنبش کارگری وارد مرحله نوینی می شویم. جنبش کارگری فعال می تواند سایر قشرهای اجتماعی را تحت رهبری رادیکال خود سازماندهی کند. آغاز اعتصاب عمومی همراه با تظاهرات خیابانی ضد رژیم به رهبری کارگران و شرکت فعال کمونیست ها در جهت ایجاد هر چه سریعتر حزب پیشتاز انقلابی کارگری؛ راه را به سرعت برای یک دوره پیشا انقلابی برای سرنگونی رژیم آماده می کند. این چشم انداز انقلاب سرخ در ایران است.

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

به مارکسیست انقلابی ۱

واقعا معلوم نیست که چه نقدی به من کرده اید جز صحبت از علاقه عاطفی به سوسیالیستها که در مورد آن در پیش توضیح دادم و با فاکتهای بعدی خود آن را نقض کرده اید (اینکه من به سیاستها و پراتیک سوسیالیستها نقدهایی دارم و همینطور به درستی به ضعف چپ و



فرمان مشروطه و مجلس و باقی ماجراها که همه می دانیم// وقتی گفتم نمود منظورم نقطه آغاز نیست و باعث اشتباه نشود/ محدود به این موضوع نماند چون اصولاً از ابتدا هم محدود به این نبود.

۲. جنبش فراتر رفت و به ویژه یک عامل مهم در این فراروی برجسته بود و آن مقاومت کودتاجیان و خطبه های ولی فقیه فصل الخطاب در ۲۹ خرداد بود. مردم وقتی ۳۰ خرداد به خیابانها آمدند دیگر می دانستند که وضعیت فرف کرده و آمدنشان یعنی نه آشکار به ولی فقیه و از همین رو بود که از ۳۰ خرداد به بعد یک شعار بیشتر نمود یافت: "مرگ بر دیکتاتور". (البته علت فراروی جنبش را فقط محدود به این عامل کردن هم خطاست و اصولاً متدی که جنبش را براساس لحظه و نمود قضاوت کند و ریشه های پشت آن را نبیند). نیروی فعال این جنبش تا حال طبقه متوسط جدید (با همه گونه گونی و لایه های مختلف آن) بوده است (این به معنی آن نیست که کارگران و زحمتکشان در این جنبش نقش نداشتند). طبقه متوسط جدید اصولاً دنبال آزادی است منتها این طبقه توانایی رهبری و افق دادن را ندارد ، حتی توانایی رزمندگی فعال برای سرنگونی را نیز ندارد و دلاوریهای تاکتونی اش نیز نه حاصل ماهیت طبقاتی اش که حاصل اجحاف خاص در جمهوری اسلامی به آن است. اجحافی که همه زوایای زیست فرهنگی و اقتصادی و سیاسی اش را به خطر انداخته. طبقه متوسط یا باید افق بورژوازی را بپذیرد و رهبری آن را یا رهبری طبقه کارگر را.

۳. وضعیت بورژوازی هم به دلیل رشد ناموزون سرمایه در جوامع پیرامونی، هم به دلیل شکل گیری اش در شرایط خاص شیوه تولید آسیایی (در روبنا استبداد شرقی) و هم به جهت دوران انحطاط سرمایه داری (منظور پایان بالندگی سرمایه داری و نقش انقلابی بورژوازی) دچار ضعف و عقیمی ساختاری است و هم اینکه نمایندگان حکومتی اش که به جهت حفظ نظام و ترس از مخاطرات سرنگونی برای امنیت سرمایه از رهبری جنبش می گریزند (نیرویی که در میان بورژوازی از لحاظ توان سازماندهی در میان بقیه جریانات توانایی بسیار بالاتری دارد) و سایر نیروها (جبهه ملی و سلطنت طلبان و مجاهدین و جمهوری خواهان) خود می دانند تا چه اندازه ضعیف و ناتوانند. از این رو طبقه متوسط برای پیروزی نمی تواند به آنها

انتقاد می نمایم. لطفاً در بحث با تحلیل های روانشناسی بی پایه اتهام نزنید ، آن هم اتهاماتی که نه هیچ ربطی به بحث دارد و نه اثری در آن.

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

با پوزش از دنبال کنندگان این مباحث که این چند روز به مجادله سپری شد و به پرسشهای مهمی که به جنبش جاری مربوط است و آن را طرح کرده ام نپرداختم. اکنون آن را پرسشها را تکرار کرده و آغاز به بحث از آنها می کنم. امیدوارم که رفقای جدی سوسیالیست (نه آنها که به دنبال یاهو سرایی یا وقت گذرانی اند و تنها از بحث جدی طفره می روند) در بحث شرکت داشته باشند، آن را تدقیق کنند ، نکته های خود را به آن بیان نمایند و در جهت نتیجه بخش بودن آن نقش ایفا کنند. پرسشها بدین قرارند: مرحله جنبش چیست؟ مرحله آتی چیست؟ گذار بین آن چگونه است؟ متحدان کارگران چه قشری است؟ چگونگی اتحاد؟ من سوالات را خیلی عملی انتخاب کردم که به فوریت دخالتگری را مشخص کند و بتواند سیاستها را تعیین نماید (بحث راجع به جنبه های عام تئوریک اجماع به جنبش جاری را به فرصتی دیگر وا می گذارم. گرچه پیشتر در بخشی دیگر این بحث را گشودم اما چون استقبالی از سوی رفقا صورت نگرفت ترجیح دادم که آن را به فرصتی موکول کنم که رفقا برای آن بحث بتوانند مشارکت کنند)

۱. من ابتدا پرسش اول را باز می کنم. (فعلاً آن را می گشایم تا پس از نظرات رفقا، پرسشهای بعد را هم پاسخ دهم). جنبش جاری در نگاه اول بر سر مساله تقلب گسترده در انتخابات (کودتای انتخاباتی) شکل گرفت، شعارهای ابتدایی هم که این را بیان می کرد: "رای من کو؟"، "رای ما رو دزدیدن دارن باهش پز می دن"، "تقلب ۱ درصد ۲ درصد نه ۵۳ درصد"، "این ۶۳ درصد که میگن کو دروغگو؟"، "دولت کودتا استعفا، استعفا" برای این شعارها را زیاد ذکر کردم که نشان دهم که برخلاف دروغ پراکنان توده-اکثریت، سوسیالیستهای انقلابی و کارگری هم در این جنبش حضور داشته اند از ابتدا و از چند و چون آن آگاهند. اما جنبش جاری مثل هر جنبش دیگر که سر یک مساله ای نمود می یابد ولی از آن فراتر می رود (مثل جنبش مشروطه که سر گرانی قند و اعتراض بازاریان و تنبیه آنها نمود یافت و بعد رفتند تحصن کردند و گفتند عدالتخانه و بعد شد



کامنت وار طرح کردم و خیلی نکات آن به دلیل رعایت این موضوع جا ماند گشوده شدند.

نویسنده: کارگر سوسیالیستی

دقیق ترین توضیحات در مورد موضوعات اگر نتواند افقی برای پیشرفت حتی یک گام جلو تر یک جنبش ترسیم کند، در اینصورت این توضیحات از سطح یک گزارش ژورنالیستی (هر چند "موشکافانه") فراتر نخواهد رفت (مثلاً مانند گزارش اتحاد سوسیالیستی کارگری که در چارچوب یک گزارش ژورنالیستی نسبتاً کامل و از چارچوب یک تحلیل مارکسیستی کاملاً خارج است). سبک بحث «سوسیالیسم کارگری» عمدتاً توضیحات و گزارشی از وقایع به جای تحلیل مارکسیستی از چگونگی تکامل یک جنبش است. او که احتمالاً تحت تاثیر بحث ها و میز گرد های ماهواره ای و تحت تاثیر این سبک بحث است و به همان سبک و سیاق علاقه وافری به طرح یک سری "سوال" و سوال های مکرر به دنبال پاسخ به آن سوال که در متن بحث هرکس بارها جواب داده شده است مییابد. او در نهایت خسته از سوال های بی پاسخ مظلومانه دوباره سوال می کند «مرحله جنبش چیست؟»!! این همان سوالی است که وی به دلیل جستجوی خبرنگارانه برای آن پاسخی دریافت نخواهد کرد.

یک تحلیل مارکسیستی از اوضاع موجود به دنبال کشف کاشفانه "مرحله جنبش" نیست! بلکه به دنبال ارائه پیشنهادی است که جنبش موجود را به "مرحله ای" ارتقا دهد که بتواند از چارچوب تخصصات درونی به سطح تخصص طبقاتی ارتقا پیدا کند. پیشنهاد اعتصاب عمومی این حلقه واسطه است. چنانچه از نظر "سوسیالیسم کارگری" چنین پیشنهادی زود و یا نا مربوط باشد در نتیجه او اصولاً با چیزی به نام "جنبش" سرو کار ندارد و بنا بر این سوال "مرحله جنبش چیست" کاملاً بی ربط خواهد بود. اما اگر این یک جنبش در سطح کنونی باشد، دیگر نمیتوان با پیشنهاد اعتصاب عمومی مخالفت کرد و آن را همچنان "جنبش" و نه یک اتفاق معمولی دانست. اشکال چنین سردرگمی پوشش های بی دلیل موارد کلاسیک برای یک توضیح ژورنالیستی است و راه خروج آن اتکا به تجارب کلاسیک برای یک «تحلیل مارکسیستی» است. برای ورود به چنین مسیری اولین چیزی که باید کنار گذاشت سپر دفاعی انگ زنی و

اتکا کند، گرچه ابتدا توسط آنان به میدان کشیده شد و هنوز نیز نیم نگاهی به آنها دارد (حتی در قالب شعاری با محتوای روشن سرنگونی یعنی "جمهوری ایرانی" نگاهی به جناح غیر حکومتی بورژوازی می کند)

۴. لذا امکان انقلاب بورژوا دموکراتیک بسیار دشوار اگر نگوییم ناممکن است (حتی احتمال سرنگونی به توسط خرده بورژوازی البته با نقش آفرینی طبقه کارگر ولی بدون رهبری یا اثر سیاسی قدرتمند نظیر انقلاب ۵۷ و برآمدن شکلی دیگر از دولت استثنایی بیشتر است تا انقلاب بورژوا دموکراتیک، گرچه به دلیل ضعف و فقدان یک ایدئولوژی همه گیر و وحدت بخش مثل اسلام گرایی انقلاب ۵۷ چنین امکانی نیز ضعیف است). تا اینجا به وضعیت طبقه متوسط، بورژوازی و امکان دو گونه از انقلاب پرداختیم. حال به اینکه با توجه به این وضعیت و همانطور که در بحثهای پیشین گفتیم راجع به ضعف طبقه کارگر، به این پرسش می پردازم که طبقه کارگر با توجه به این وضعیت برای پیشروی چه باید کند و مرحله جنبش را چه تشخیص دهد

۵. پاسخی که مارکس و انگلس و لنین و به صورتی غیر مستقیم تر رزا لوکزامبورگ (راجع به روسیه) به این پاسخ می دهند (البته با تفاوتی در بحثشان که برای پرهیز از اطاله کلام به این تفاوتها نمی پردازم و اگر رفقا در بحثها راجع به آن خواستند توضیح می دهم) یک چیز است: "دموکراسی انقلابی". بدین مفهوم که کارگران به دلیل ضعف و همچنین به دلیل آنکه بورژوازی ناتوان از انجام وظایف دموکراتیک است، به جای آنکه وظایف سوسیالیستی را به صورت خالص برنامه خود قرار دهند و مرحله انقلاب را سوسیالیستی قلمداد کنند، انجام وظایف دموکراتیک را بر دوش می گیرند و شعار "دموکراسی انقلابی" می دهند. از این رو می توانند در چنین جنبشهای انقلابی نقش تاثیر گذار و حتی گاه رهبری را ایفا کنند و بتوانند این جنبشها را به پیروزی برسانند چون اصولی باید برای سوسیالیستها (من آن چپ غیر کارگری را نمی گویم که با طرد این جنبش، خود را از صحنه سیاست حذف کرده است) پیروزی این جنبش برای طبقه کارگر مفید باشد و قدمی رو به جلو. فکر کنم که تا اینجا بحث بخش اول مباحث را باز کرد و بعد می توان به باقی آن رسید. از رفقا می خواهم که تا همینجا در بحث مشارکت کنند تا هم تدقیق شود و هم مباحثی که من به صورت خلاصه و



نویسنده: کارگر سوسیالیستی

به سوسیالیسم کارگری

روشن تر می شود که بیهوده در مورد مباحث شما به عنوان بر رسی های ژورنالیستی و کاملاً به دور از تحلیل های مارکسیستی صحبت نکرده بودم. شما توضیح داده اید: " من نگفتم که با بحث اعتصاب عمومی مخالفم، بلکه گفته ام با نحوه طرح آن و نحوه برداشت از آن مخالفم "

عق نگاه خبرنگارانه در همین جمله نمایان میشود. شما نگفته اید با بحث اعتصاب عمومی مخالف اید! چه عالی، اما آیا کسی را از هر گرایشی (حتی اکثریتی- توده ای و سوسیال دمکرات) سراغ دارید که با این « بحث» مخالف باشد؟ همه و از هر گرایشی با این « بحث» موافق اند. اما تمایلات رفرمیستی و انحلال طلبانه از لحظه پس از "بحث" خود را آشکار میکند. مثلاً تمایلات سیاسی نظیر آنچه که از نظرات شما استنباط می شود، ابتدا تکامل یک جنبش را به سطح یک "واقعه" تنزل داده و بعد به دنبال کشف "مرحله این جنبش" برای به دست آوردن مواد لازم جهت " نحوه طرح" اعتصاب عمومی" قرار می گیرد. تنها نمای بیرونی مارکسیستی این ادراکات مثال های تاریخی از اعتصاب و نظرات مثلاً رزا لوگزامبورگ و ... است. این روش کاملاً خشک و ایده آلیستی آنالیز یک جنبش است. یک جنبش اگر از درون یک صندوق رای بیرون بیاید برای یک تحلیلگر مارکسیست بخشی از یک روند طولانی و در حال تکوین است. یک مجموعه عوامل فشرده و در کنار هم دست در دست هم می دهد تا یک تقلب که عمری به موازات همه عمر رژیم حاکم دارد این بار به شکل یک جنبش بروز کند و یک تحلیلگر مارکسیست مجاز نیست آن را در حد یک " واقعه" و مربوط به امر تقلب و انتخابات و امثالهم ببیند. هر چند یک حرکت بزرگ به یک بهانه حتی فرعی میتواند بوجود آید. مثلاً جشن چهار شنبه سوری و یا پیروزی تیم فوتبال ایران در مقابل تیم گینه بیسائو. اما هیچ جشن و پیروزی نمیتواند به یک "جنبش" تبدیل شود. بر عکس این " جنبش" است که به بهانه جشن و پیروزی و انتخابات و امثالهم خود را بروز می دهد. تا به اینجا این موضوع به هیچ مارکسیستی مربوط نمی شود.

صفت دادن های بی ربط است. مثلاً تکرار کسل کننده نسبت توده ای - اکثریتی به مخاطب بحث، قبل از آنکه اعتبار و اعتماد به نفس به گوینده بدهد وی را به صورت سرو پا برای بر رسی موضوع مطروحه قرار می دهد. به عنوان مثال، در بحث های " سوسیالیسم کارگری" انحلال طلب و توده ای- اکثریتی به کسی اطلاق میشود که با پیشنهاد اعتصاب عمومی توافق دارد اما خود وی که با آن مخالف است نه تودای- اکثریتی و نه انحلال طلب نیست! در صورتی که این گرایشات بیشتر از هر کسی با اعتصاب عمومی مشکل خواهند داشت.

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

به کارگر سوسیالیستی

شما گزاره ای را گفته اید که من قبلاً در بحث با مارکسیست انقلابی نادرستی آن را بیان کردم و آن مخالفت من با اعتصاب عمومی است. من نگفتم که با بحث اعتصاب عمومی مخالفم، بلکه گفته ام با نحوه طرح آن و نحوه برداشت از آن مخالفم و نقدهایم به صورت مفصل در مباحثه با مارکسیست انقلابی موجود است. اینکه گفته اید آبتین چون با اعتصاب عمومی موافق است و من البته بنابر برداشت نادرستی که داشته اید مخالفم، او انحلال طلب نیست اما من هستم. انگار شما واقعا بحثها را دنبال نکردید یا آنها را درنیافته اید یا بنابر هر ملاحظه ای شاید هم نخواستید دریابید(البته امیدوارم که چنین نباشد). آبتین همانگونه که از اعتصاب عمومی دفاع می کند که امثال محمدرضا نیکفر از آن دفاع می کنند یعنی نه برای پیشبرد طبقه کارگر، بلکه برای پیروزی جنبش سبز. اعتصاب عمومی را نه برای خواستهای طبقه کارگر که برای خواسته های طبقه متوسط می خواهد. همانطور که بارها در بحث بیان شد و هم رفیق مارکسیست انقلابی بر آن توافق داشتند و هم من بیان نمودم و هم رفیقی با عنوان کارگر انقلابی در کامنتی به آن به عنوان نقطه گری بحث تاکید کرد مساله این است که اعتصاب عمومی برای چه سیاسی؟ اینکه آبتین از اعتصاب عمومی بنابر ظاهر آن حمایت کند که به معنی رد انحلال طلبی نیست و اینکه من با شکل طرح اعتصاب عمومی (و البته نه کلیت آن) مخالفت کنم به معنی انحلال طلبی. انحلال طلبی بر اساس این مشخص می شود که پاسخمان به این سوال چه باشد: اعتصاب عمومی در چه جهت؟



به اعتقاد من امکان شکل گیری اعتصاب با تداوم مبارزات منتفی نیست اما در شرایطی که یک رهبری انقلابی یعنی حزب انقلابی- کارگری که: (۱) بر مبنای یک برنامه و استراتژی سوسیالیستی و یک تاکتیک به معنای عام- انقلابی استوار باشد. (۲) دارای نفوذ در بین طبقه کارگر و خصوصاً رهبران طبیعی کارگران باشد.

وجود ندارد هژمونی این اعتصاب با نیروهای رفرمیست خواهد بود. حال سوال اینجاست که آیا طبقه کارگر در سرنگونی حکومت احمدی نژاد- خامنه ای منفعتی دارد؟ گرایشی از جنبش کارگری مثل حکمتیست ها می گویند خیر. اما من تصور می کنم سرنگونی باند خامنه ای- احمدی نژاد بخشی از مبارزات دموکراتیک توده مردم ایران است که طبقه کارگر نیز باید سهم خود را ادا کند. بنابراین اعتصاب حتی اگر با هژمونی رفرمیست ها هم باشد باید از آن حمایت کرد. توجه کنید که این امر مطلوب نیست. مطلوب از دیدگاه کمونیستی اعتصاب با هژمونی رهبری انقلابی است اما در شرایطی که این رهبری انقلابی با مختصاتی که به آن اشاره کردم ایجاد نشده است عدم حمایت از اعتصاب با هژمونی رفرمیست ها صرفاً ضدیت با مبارزات دموکراتیک و آزادی خواهانه توده مردم ایران است. بنابراین اولین و اساسی ترین وظیفه کمونیست ها در مبارزات کنونی تلاش برای شکل دادن به یک رهبری انقلابی است. طبعاً اگر این رهبری انقلابی ایجاد شود و بتواند طبقه کارگر را حول استراتژی سوسیالیستی دعوت به اعتصاب کند انگاه نفوذ رفرمیست ها مخرب خواهد بود اما مادامی که این رهبری ایجاد نشده است من تصور می کنم باید از اعتصابی هم که رفرمیست ها می توانند ایجاد کنند (اگر بتوانند) حمایت کرد. نفی این مساله صرفاً نادیده گرفتن جوهره دموکراتیک مبارزات کنونی است.

نویسنده: سوسیالیسم کارگری

من واقعا نمی فهمم اینهمه تحریف مواضع یعنی چه؟ من کجا گفته ام که جنبش حاضر براساس یک " واقعه " است یعنی تقلب انتخاباتی، من نمود آن را گفتم و گفتم که محدود کردن جنبش به نمود آن نادرست است. گفتم که از ابتدا این جنبش محدود به این مساله نبود (نه فقط اینکه بعداً از آن فراروی کرد). دوم آنکه من کجا گفته ام که

آنچه به یک مارکسیست مربوط میشود ارائه بهترین پیشنهاد برای عبور این جنبش از چار چوب های نظم موجود می باشد. یک مارکسیست باید بتواند با پیشنهاد مشخصی به یک جنبش رو به اعتلا خصلت طبقاتی و سمت و سوی انقلابی بدهد. اعتصاب عمومی سنتاً دارای چنین ویژگی است و مطلقاً نمیتوان جریان یا گرایشی را مشاهده کرد که انقلابی نباشد و با این موضوع موافقت داشته باشد. چرا؟ چون اعتصاب عمومی اراده عمومی را آزاد خواهد کرد و وقتی اراده عمومی آزاد شود رادیکالیسم انقلابی امکان بروز پیدا میکند و دیگر برای هر جریان ضد انقلابی دیر خواهد بود تا جلوی این رادیکالیسم را بگیرد. از این به بعد رقابت بر سر بهترین نقشه های تسخیر قدرت خواهد بود و چنین اراده عمومی نمیتواند در کنترل جریانات اصلاح طلب و رفرمیست و توده ای- اکثریتی و... قرار بگیرد. اگر شما در جایی ژست یک گرایش انحرافی در زمان توافق با اعتصاب را مشاهده می کنید، متأسفانه به دلیل دریافت ژورنالیستی از واکنشات، افه گرفتن چنین جریاناتی به منظور تهدید برای کسب امتیاز را با توافق واقعی این جریانات با اعتصاب عمومی یکی میدانید. و بدتر اینکه چون فکر میکنید آنها موافق اند پس مارکسیست ها لابد باید مخالف باشند! در نتیجه، با طرح شعار اعتصاب عمومی درمواقعی، حتی اگر امپریالیسم هم موافقت داشت میتوان موافقت کرد مشروط به اینکه با این نقشه باشد که در ادامه آن جنبش کارگری بتواند ابتکار عمل را به دست گرفته و توازن قوا را به نفع خود چرخش دهد. چنین زمینه ای اکنون بیش از هر زمان فراهم است. بحث "نحوه طرح آن و نحوه برداشت" اعتصاب عمومی یک بحث روشنفکری و بی ربط به جنبش انقلابی است. آنچه اکنون به این جنبش مربوط است خود اعتصاب عمومی با هر شکل و نوعی از طرح آن است. این دیگر به ابتکار و ارتباط فعالین انقلابی با جنبش مربوط میشود که چگونه این موضوع را " مطرح" کنند. موضوع " چگونگی طرح اعتصاب" نباید مطلقاً جایگزین موضوع خود اعتصاب شود که در اینصورت رفرمیستی و انحلال طلبانه خواهد بود.

نویسنده: امید

خطاب به رفقا



برای سازماندهی اعتصاب یا باید حزب کارگری وجود داشته باشد و یا آن توسط جریانات غیر کارگری فراخوانده شود. چنین نیست. اعتصاب می تواند توسط خود کارگران بدون حزب سراسری کارگری و یا رهبری غیر کارگری نیز فراخوانده شود. اکثر اعتصابات در ایران در سه دهه پیش نه توسط حزب کارگری فراخوانده شد (زیرا وجود نداشت) و نه توسط جناحی از هیئت حاکم (زیرا مخالف آن بودند). اعتصابات در ایران توسط خود کارگران تا کنون سازمان یافته اند.

در هر کارخانه پیشروان کارگری ظاهر گشته اند این اعتصابات را رهبری کرده اند. اما به علت نبود رهبری سراسری کارگری این اعتصابات نه تداوم پیدا کرده و نه به شکل سراسری گسترش و تعمیق یافته است (یعنی به اعتصاب عمومی منجر نشده است). اما کماکان اعتصابات بسیاری بوده و برخی از اعتصابات هم منجر به عقب راندن رژیم و برآورده شدن مطالبات کارگران شده است (آخرین آنها اعتصاب ایران خودرو دو ماه پیش بود). بنابراین در وضعیتی که حزب پیشتاز انقلابی موجود نیست (و احزاب خرده بورژوازی چپ هم قادر به رهبری نیستند)؛ و در وضعیتی که اصلاح طلبان با اهداف دیگری تن به فراخوان اعتصاب می دهند، ما به عنوان مارکسیست های انقلابی باید سازماندهی اعتصاب را توسط خود کارگران پیشرو مطالبه کرده و در آن راستا اقدامات لازم را انجام دهیم. کارخانه های بسیار در چند سال پیش اعتصاب کرده اند (هفت تپه، ایران خودرو؛ صدرا و نساجی های کردستان؛ شرکت واحد و غیره). رهبری این کارخانه هم آگاهی و هم توان و هم تجربه سازمان دهی اعتصاب و حتی گسترش آن به سوی یک اعتصاب عمومی را دارند. مسئله عدم سازماندهی آنان در وضعیت کنونی یک عامل سیاسی نیست که مشکل یک عامل روانی است. به این مفهوم که آنان در انتظار تشدید بیشتر بحران سیاسی جناح های هیئت حاکم هستند. تظاهرات جوانان در خیابان ها را بخشی از این دعوای جناحی می بینند. به این مسایل بی تفاوتند.

اگر این بحث درست باشد وظیفه ما تبلیغ اعتصاب عمومی و همراه با آن توضیح اهمیت انجام این اقدامات در وضعیت کنونی است. این دخالتگری مارکسیست ها البته کار سبلی نیست. اما تنها روشی است که می تواند

چون رفرمیستها با اعتصاب مخالفند پس مارکسیستها باید مخالف باشند؟ بلکه گفتیم با آن قصدی که رفرمیستها از اعتصاب دارند، مارکسیستها باید مخالف باشند و جلوی ابزار عروج جریان سبز شدن اعتصاب را بگیرند. من جوهره دموکراتیک جنبش کنونی را نفی نمی کنم و از همان ابتدا هم مرزبندی ام با موضع حکمتیستها را بیان کرده ام و این را اینقدر به تفصیل و در چند بخش بیان کرده ام که نیاز به تکرار دوباره آن نیست (البته آنها را بخشی از جنبش کارگری نمیدانم، خوشبختانه آنها هیچ جایی در جنبش کارگری ندارند) اما به شکل پوپولیستی هم به جوهره دموکراتیک جنبش نگاه نمی کنم آنگونه که بخش عمده چپ به جوهره دموکراتیک انقلاب 57 می نگریست و البته آنها نیز این جوهره دموکراتیک را درست تشخیص داده بودند اما جوهره جنبش را باید از جریان سیاسی آن متمایز کرد.

نویسنده: مارکسیست انقلابی

به رفیق امید

در مورد اعتصاب و ارتباط آن با رهبری جنبش کارگری چند نکته را می خواستم ذکر کنم. ۱- حق اعتصاب به عنوان یک حق دموکراتیک کارگران در هر جامعه ای توسط آنان، به عنوان تنها حربه مؤثر برای باز پس گرفتن حقوق خود از دولت سرمایه داری و سرمایه داران مطرح می گردد. دولت سرمایه داری نیز تا آنجا که در توان داشته باشد این حق را یا محدود و کم رنگ (مانند وضعیت کشورهای اروپایی) و یا اصولاً آن را مسدود و حذف می کند (مانند دولت ایران). بنابراین همواره یک مبارزه دائمی برای تحقق حق اعتصاب توسط کارگران در این جوامع در جریان است. در وضعیت ایران از آنجا که این حق مورد توافق دولت قرار نمی گیرد، کارگران با سازماندهی اعتصابات این حق را بردولت تحمیل می کنند.

این استدلال درست است که برای تحقق و تداوم اعتصاب کارگری وجود یک حزب سراسری کارگری می توان به پیشبرد و موفقیت اعتصاب کمک زیادی کند. این بحث هم درست است که در برخی اوقات اعتصاب (با محدودیت های خود) می تواند توسط رفرمیست ها و یا اتحادیه های کارگری (در اروپا) فراخوانده شود. اما از این موارد نمی توانیم به این نتیجه عمومی برسیم که



شما فازهای تقلب و بعدش شعار مرگ بر دیکتاتور و... را از روند اخیر استنتاج میکنند. در صورتیکه بحث من بروز این حوادث در متن یک جنبش از مدتها قبل جاری است و اعتصاب عمومی در همین متن مطرح میشود و نه در ترتیب جدولی فاز های، اول رای به موسوی؛ و بعداً رای ما کو؛ و بعداً مرگ بر دیکتاتور (که نتیجه ریاضی آن به انتظار نشستن و پرسش، پس چه موقع اعتصاب)



سر دبیر:
آرمان پویان

همکاران این شماره:
بابک کسرانی، ونداد آکوچکیان، آرمان پویان، وحید رنجبر، بهروز شایسته، مازیار رازی

پست الکترونیکی:
militantmag@gmail.com

نشانی وبلاگ:
<http://militantmag1.blogfa.com>

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار،
بر روی وبلاگ قرار می گیرد.

رفقا! با نشریه همکاری کنید!

از وضعیت کنونی یک گام به پیش برداشته شود. ۲- حزب پیشتاز انقلابی (به عنوان حزب کارگران پیشرو) به شکلی خطی ساخته نمی شود. نمی توانیم استدلال کنیم که اول باید حزب به وجود آید و سپس اعتصاب کارگری را آن حزب کارگری، سازمان دهد. در مبارزات کارگری اتفاقاً چه بسا امکان آن بسیار است که از طریق شرکت در اعتصابات کارگری و رهبری آن پایه های اولیه حزب نیز ساخته شود. یعنی در عمل مبارزات طبقاتی است که آن حزب ساخته می شود. حزبی که قرار است با احزاب موجود سنتی تفاوت داشته باشد؛ باید در عمل مبارزه طبقاتی ایجاد گردد. سازماندهی اعتصابات کارگری می تواند روزنه های بسیاری را برای ساختن حزب حتی در وضعیت کنونی فراهم کند. این ارتباط دیالکتیکی کار حزب سازی و کار میان کارگران باید همواره مد نظر ما باشد. این روش تنها وجه تمایز ما با این احزاب خود ساخته خرده بورژوازی است که نام "کمونیستی" و "کارگری" را به یکدیگر می کشند!

نویسنده: کارگر سوسیالیستی

به سوسیالیسم کارگری

شما هیچ جا نگفتی جنبش حاضر براساس یک "واقعۀ" است و کسی هم نگفت که شما چنین گفته اید. در نتیجه این یک تحریف از گفته شما نیست. بر عکس، شما در حال تحریف هستید. تحریف از یک تحلیل. تحلیل از دیدگاه و نظریات شما. شما نه گفته اید "جنبش حاضر براساس یک "واقعۀ" است" و نه نیازی به چنین گفته ای وجود دارد بلکه تحلیل من از گفته های شما این است که شما به جای تحلیل مارکسیستی از جنبش، آن را به مثابه یک "واقعۀ" توضیح و تفسیر میکنید. (آنهم به سبک خبرنگار ژورنالیسم) علاقۀ وافر شما به لیست کردن یک سری "سوال" و به جستجوی پاسخ آن، مواردی نیست که در یک بحث و نقد مارکسیستی صورت بگیرد. چنین روشی منبعث از درک ژورنالیستی و توضیحات مسائل با چنین درکی است که این نیز خواه ناخواه به فعل و انفعالات یک جنبش به صورت پلکان و مراحل یک واقعۀ نگاه میکند. (بدون آنکه با کلام بگوید "جنبش حاضر براساس یک "واقعۀ" است") در این رابطه و برای ارائه نمونه تبیین، بیانیه اتحاد سوسیالیستی کارگری را مثال زدم. آنها نیز مانند